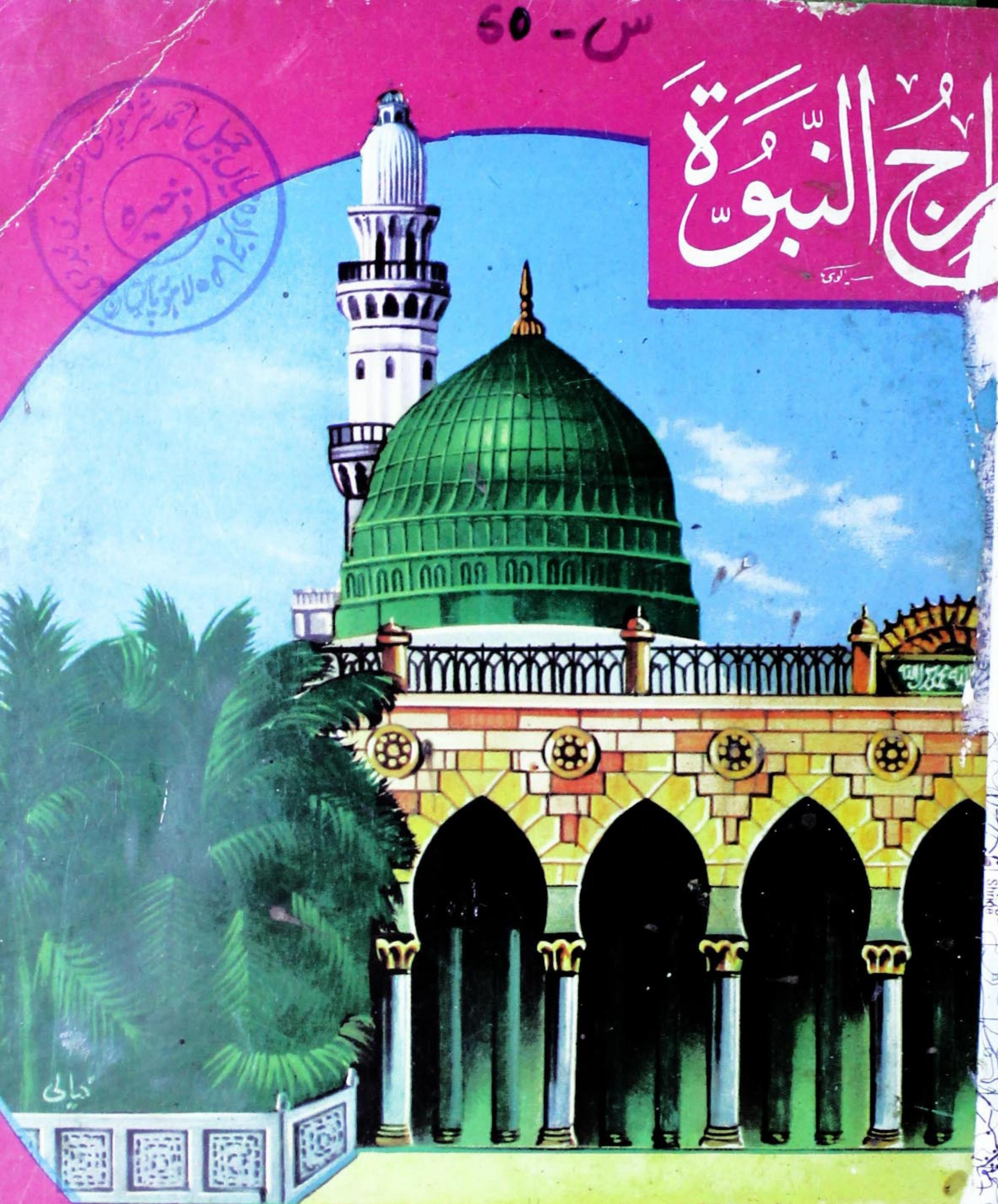


الحج البحري



بِطْلَيْنِ مِنْ

ضَلَّ جَرَادٌ سِيجِيلُ الْجَدَلِ شَفَوْيَ النَّفَشَنِ الْمَجَدِ مَذَلَّلُ الْجَلِ الشَّهَمَةَ حَوْرُ الْأَسْفَلِ

شقبور شریف صلی علیہ شیخو بُوڑہ الپاکستان

٢- المكتبة الشيفونية تتبع دار الشفقة لفاس بـ ٣ استثناءات

تتمة
مِعَاجِنُ الْبُوْحَةِ
 بِالْوَهْيِ

مِدَارِجُ الْفَتوَّةِ

تأليف

الْفَاضلُ الْعَالَمِيُّ مِيلَادُ مُحَمَّدٍ مُعِينُ الْوَاعِظُ الْكَاسِفُ الْهَرَوِيُّ

يُطَلَبُ مِنْ

ضَاحِرَةِ دِيْبَلْ حَلَالِ شَقُورِيِّ التَّسْعِيِّيِّ النَّقِشِبَنْدِيِّ الْجَمَدِيِّ تَمَّالِجَ الشَّهْرُورِ الْأَسْفَلِ

شَقِّيْرُ الشَّرِيفِ (شِخْنُوبُرَه) الْبَاكِسَنَانِ

٢- المَكْتَبَةُ الْيَشِيوُوتِيَّةُ شَلَعَ دَارُ الشَّفْقَةِ بِفَايَقِ ٢٣ اسْتَانْبُولْ تُرْكِيَّةُ

حضرت امام ربانی مجدد ثانی جناب شیخ احمد فاروقی سرہندی رضی اللہ عنہ

عقائد مکتبات کی روشنی میں

مسکوٰ مُحَمَّد

قدس الرحمہ عزیز

مرتب

صاحبزادہ میاں محمد سرقوپری نقش شہنشہندی مجددی عفی عنہ

شعبہ نشر و اشاعت

اخجم بن حرب الرسول ملیک لغدن حضرت امام صفا شرقوپری

ملنے کا پستہ

صاحبزادہ میاں خلیل احمد جلیل احمد و سید احمد شرقوپری شرق پوری

سمة مساج المبودة في مساج الفتوة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَمَة در بیان خوارق عادات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بیان فورکللہ بنو رالا ایمان و نصر ک بنو رالا احسان مقصود از ایجاد عالمین و ازان باع فریقین معرفت باری و ادائی خدمات و طاعات خن بسجنه و تعالی و ما خلفت الحن و الا نس الایعبدون و چون طریق مصوول مقصود بر پیشتر خلائق مختصی بودواز برای ارشاد بارسال رسال محتاج گشتنند تازه همی فوع انسانی طائفه از بندگان بصلاح و سدا و دیانت و تقویت و ایامت و پاکی کے طبیعت و نامی خلت و خوبی صوری بندی همت و صدق مقاول و حسن افعال و برگزیدگی نسب و پاکیزگی حسب و کمال عقل و وقت فصاحت آراسته و پیرسته بود خلعت بیوت پوشانیده برسند رسالت مشاند و از برای هر کیا ز ایشان طائفه از تابعان مخصوص گردانید چون منصب بیوت عالی بود آنرا بعد مات و امارات و حجج و برایین که عبارت از معجزات است موید و مؤکد گردانید تا بواسطه آن حرام سرای بیوت از فرامحمت مد عیان کاذب خالی ماند و جملگیان نرم هست طفای بحد صدق و صفا خالی باشدند ایشان

در حرم انس کسی راه یافت	ک ز نظر قدس نظر گاه یافت	کی ز نلاند حرش لاف انس
ک ز خود او صاف طبیعت چلا	در حرم عشق کسی آشناست	و چون این امور خوارق عادات که بی فوع انسانی کا ز ایشان
امثال این عاجزاند شل سرگشتن آتش از برای خلیل و ثقبان شدن عصا از برای کلیم و احیا می ہوئی نفس عیسی و انشقاق قمر باشتر	مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علی جمیع الانبیاء و امثال اینها از برای ایشان ابداع فرمود و بردست ایشان ظاهر گردانید قبیل معلوم شد که	ایشان خاصگیان بادشاه و بندگان موید من عنده اند و اگر مخدی گوید که جادوان نیز خبر باز خوارق عادات می نمایند جواب آنست که آری می نمایند اما اجزا نکد بحد اعجاز رسدو سدل آنکه بیچ سحری قومی نزار سحر عون نبود که خدا تعالی فرمود که عجا و ایسح عظیم و با وجود این سمجھ عصا همہ نہار معدوم ساخت و سبب علم محسر احران نمیں بود که سحر میشد شتند و گفتند میشانید که سحر را معلوم کنند اما معدوم نتوان کرد
مشقی ساحران موسی استینه را	بر گرفته چون عصا می او عصا	زین عمل تا ان عمل راه شکرف
لغتہ امشد این عمل را در حقا	رحمت امشد این عمل را در وفا	واز نبنت کا ز زمان آدم نما زمان خانم صلوات اللہ وسلام علیہ و
علی جمیع الانبیاء، منوع بیفتا دل بیچ ساحری دعوی غیری کرده باشد با و آنها که بعد از حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوی بیوت گرد		

که موجب شتباه مگر و زیرا که قبول آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم که فرموده بود لابنی بعدی وختم نبی‌النبیون واجب گشته بود و نکدی ریث سع نهایتیکه این دعوی باطل کرد و استثنیه کذب و ابطالان وی مخفق گشته و خواه مگونه سار بهد کت ابدی مبتدا شود و آنکه این معنی بحق نموده و زبر و زربوت فرع رسالتیش با وجود عی معاذان در اطهای آن در استغلا کوشید و در حق فرموده چنانچه حق تعالی فرموده بید و یطفو افواهیه با فواههم و ایهه متم فوره ولوکه الکافرون و اگر کسی سوال کند که در وایات پیشوت پیشنه که در جال بعضی را کشد و باز زنده گرداند و این سخن بست که شایعه معجزات انبیاء جواب آنست که این نیز موجب شتباه است اما نقل و اما عقد اتفاقی آنست که پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم خبر داد و از دعوی او فرموده که احیا می در قبضه اقتدار او بست بلکه حق تعالی بجهت حکمی که راور است بر دست وی از خارق عادت پیشری ظاهر گرداند و لیل بر آنکه احیا و امات در قبضه او بست که آن کس که شد و زنده گرداند آخر کار چون خواهد که دیگر باز نکند تواند و چون قتل او قادر نباشد بر احیا او بطریق اولی چهل مخدو خلق بست و احیا فی اما عقلی آنکه وی دعوی پیغمبری خواهد کرد بلکه دعوی خدای خواهد نمود و کذب او دین دعوی که اظهرا من شمس است که حسمی است محدود و مختصر اور خدامی را نشاید اما امتنی از مخارق نفوس تا قصه بواسطه اجتماع زوائل بوسیله اشیاطین نظمه و پوند و معجزه نفوس کامله بواسطه نقصان آن نفوس است و از تصرف مخارق تولد کند و ما شیر ملائکه و نفوس بواسطه کمال آنهاست و ازان تاثیر معجزات نظمه و پوند و آن معجزات دلیل کمال صاحب معجزه باشد چنانچه مخارق نشان نقصان صاحب خوبی بود و فرق میان معجزه و کرامات آنست که صاحب معجزه مامورت باخته و تفاوت میان معجزه و کرامات مثل تفاوت میان نبی و ولی عینی و لایت راست رازم است اولیاً تحت قبایل و بیوت رانظمه و رادع الى سبیل سریک بالحكمة والموعظة الحسنة وجاد لهم بالتي هي احسن پس روشن شد که اظهرا معجزه بعد از دعوی نبوت صحبت صدق انبیاء علیه السلام اما تعریف معجزه نزول علما آنست که المعجزة عبارۃ عن اظهرا قدرة سبحانه و تعالی و حکمت علی نبی مرسی بن امیر بحیث یعنی اهل عصره عن ایراد مشکلها یعنی معجزه اظهرا قدرت انتقال تعالی است و حکمت او بر دست پیغمبری از پیغمبران مرسی درین امرت او بحیثیتی که عاجز باشد اهل روزگار را زاد و ن مثل آن و تحقیق اظهرا قدرت الهی و حکمت نامتها هی نسبت با آن پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم بواسطه آنست که بزرگان گفتہ اند چون نفوس ناطق را قوت استفادت از عالم ملکوت کمال رسد و بواسطه طهارت پیرت و صفاتی سریت استفاده و تتفاصله علوم و تحقیقات مستقره در کنه ملکوت که نموده در جواهیر نفس کلیه از و رای حجیب دهد و بجهت تشبیه نفوس خوبیه با آن نفس کلیه نسبت فرع باصل مؤکد گردند با واسطه آن تشهیجی که میان اهل فرع و کل و خرست مرتفع شود و قوعه غیبیه از مطالع نفس کلیه در مایمی نفس خوبیه منعکس گرد و امام من طرق العلم و امام من طرق العمل و اظهرا این هر دو یعنی از قبیل معجزات باشند که اهل عصر و انسانی دهراز ایمان با آن عاجز باشند بلکه بواسطه بعد شرف و اختلاف مطلب منکرو جاها ان گرفند و صاحب معجزه را ساحر و کاذب خوانند و در صد و ایذا و قتل آن صاحب دولت و آنید که قولة تعالی و اذیکه کوبیک الدین کفر و الیثبوک او یقتلوک او بخوجه و یمکرون و یمکرا الله و ایهه خیر المکرین و بحقیقت پایید است که چنانچه قبول امور شرعیه و تقدیق با آن ممکن نبست مگر هم با امور شرعیه چرا که در بدیه طبیعت از مشاهده جمال شریعت محظوظ است که لذک تصحیح معجزات میسر گرد و چنانچه رؤیت آفتاب هم بز آفتاب تواند بود اگرچه از آفتاب چنینی ظاهریت تا آفتاب را بدان بدایی تمحیمین نو شروع هم نبپر شروع و معجزات بینیگ گرد و وکذا قبیل دیس شیئ اظهرا ایهه فیعرف ایهه الحق بالحق ولا یرى الحق لا بالحق ۵ روی جانان کشیم جان دیدن خوش بود خاصه ناگهان دیدن

لوئی و حم با و توان در یافت خود گرفته که در صفا خش	روی او هم با و توان دیدن نتوانی همه جهان دیدن	میتوان هرچه بود و هست بود گرمه وست هرچه است یقین	در روح او یگان یگان دیدن اند اینه جهان دیدن
رجعوا الی بیان المعجزات بد انکه معجزه بر قدر مرتبه ای باشد است علیهم السلام مثل بعضی بدرجہ اعلیٰ در عجائز بعضی دون بعضی امعجزات بسیار است بعضی اکثر حیون فضیلت سفاری بر اصلی ائمہ علیہما السلام برگیراند اینها متحققاً بودند هم در عجایب و حکم در کثرت بدرجہ اعلیٰ ملکاً پناح از خیر حصر و احصار پیشون از حد عده افزوگشتن فاما ضابطه در می‌گشت که معجزات آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم منقسمند قسمت عقلی و حسی برگشته است بعضی معجزات اینحضرت صلی اللہ علیہ و آله و صاحب و علم و بعضی صفات بعضی خارج از ذات و صفات و مخالفته الکتاب نشتمانی بود و باب ساقیهم باب اول در معجزات عقلیه باب دوم در معجزات حسیه و هر کی ازین باب نشتمانی بفصل بفصل آمد و با ائمۃ التوفیق :	میتوانی بخشش جان دیدن میتوانی بیان المعجزات بد انکه معجزه بر قدر مرتبه ای باشد	میتوان هرچه بود و هست بود گرمه وست هرچه است یقین	در روح او یگان یگان دیدن اند اینه جهان دیدن

باب اول در معجزات عقلی حضرت محمد پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم و سلمان فارسی باشتمان است بر ذکر بعضی اوصاف آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بروجہی که بدین عقل دلالت کند برخوبی او علیہ السلام

بدانمکه معجزات عقدیه شریش نوع است نوع اول آنست که چون عاقل در اطوار او صناعاً آنحضرت علیه اصلوّه والسلام بپیده عقل نظر کند و می بینید که با وجودی شریف این عنصر طیف چون حیرانی است دخلت آباد جهالت برافروخته و در بلاد را ب شرک و خد لان نشوونمایافته و از سینجا بدل و صحاب علم و دانش وار باب درک و بیش او را انفاق سفری نیفتاد و دران دونوبت که راهبر شام انفاق نموده در مدت بصره مجال اکتساف فضائل و کمالات نیاز فته هیچ کس از فضل و علم ای فرزگار مصاحب است نموده و از رایح حکیمه نقایم علم و حکمت نکرده و به پیش هیچ اوستادی تلمذ ننموده و با وجود این دو معرفت ذات و صفات و افعال و اسماء و احکام بجای رسیده که سه عقلاً و علم و حکماء و می زمین در کمال علم و حکمت و فور عقل و فطنت او را مسلم داشته انقیاد فرمان او نموده و جمله ار باب دانش و بیش اختراف کردند که در تقریر دلائل و توضیح مسائل زیادت از اینچه در قرآن میین گشت امکان ندارد علم ای اهل کتاب و مستحضران فتوون تواریخ و حساب مسائل مغایفه و سوالات مشکله بگرات و هرات امتحانها کردند و در هیچ جوابی مخطب او شتوانند نمود و از هر چهار چهار داده همراه موافق عقل و قل و مطابق واقع بوده ب هر کجا عقل سلیم و درینست تقیمی باشد چون ملاحظه این احوال گند بقیین بداند که این نوع علم و حکمت مراغی را مکمن نمیست که حاصل آیدا لتعلیم الہی و هدایت ربی ای را بزم حق تعالی ای همین دلیل را سبب معرفت نبوت و صدق رسالت آنحضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم کردند فرمود و ماکنت تسلوامن

قبله من کتاب ولا تخط بجهينة کذا لارتابا لم بطون قال العارف الجامعی مده سره	تبغ عرب زدن که فصاحت است
بدهه تو حکم عجم و هم خبر ب با بخط امکنست نایستی	صید عجم کن که ملاحت نزهت
گر تو نخوانی نتویسی چه نسم دور وان را بخدر اخوانده	بانع تو گو پاے کلا غنی مدار
با شرمی ندیده ازین برج نو نوع دو هم از دلائل عقلیه بر بوت آنحضرت حصل اللہ علیہ ال	از تو سیر است سفید می مید گوش جهان گاه خدا خواست
گر قعلم غالیب سانیستی چون ز ت خوانند و نویسند هم	زان نرسد تهمت این درج را
خواندنت بس که سخن راندہ گر شبیهه ماندہ ازین درج دو	درج گهر شد ز سخن رانیت

وسلم آنست که پیش از بعثت و اطهار رسالت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم هرگز ناشیل این نوع مسائل دایرا و این طور لا امتناع
لغمود و حدیث نبوت و رسالت بزرگ شریف جباری نگشت که اگر پیش ازین اطهار این معنی می نمودی در گفت و شنود آن میتواند مخالفان
را محال و غل نبودی تا گفتی عمر او را خصیل این مردم و در ترتیب مقدمات این فن عالی مقام مصروف ساخته و اوقات خود را نشاد سوره
و آیات این کلام مساعدة انجام گذر انیده تا در اطهار این معنی او را اطهار قی تمام حاصل آمد همیشی کسی را که مدحت چهل سال از عمر شریف
منقضی گشته که درین مدت بکله ازین نوع کلمات بیکلام نغموده و پیچ دعوی ازین دعاوی زبان مشوده بعد از آن بیکبار اطهار این
معنی نموده وكلمی در بیان آورده که اولین و آخرین از معارضه این از آیات بنیات او عاجز آمده و اکنون قریب نصد سال است که
فضلای عجم و فصحای عرب در آیات بنیات او تماش و ندر بزمی نمایند و نقده فصاحت و بلاغت خویش بر جمله امتحان می آزیاند و معارضه
آن من کل الوجه از خیز امکان بیرون می بینید کمین ولی بندۀ است در خرم بر آنکه این کلام از زدیک ملک علام حل ذکره بر سید امام
علیہ الصلوٰۃ والسلام طبری و حی نازل گشته تا دلیل قاطع و برآمین ساطع باشد بربوت او صلی اللہ علیہ و آله و سلم نوع سوم از دلائل
عقلیه آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم در امیر رسالت مشقتنا می بسیار و ملامتها می بیشتر کشیده و او رهایی کفار و هندیده را ایشان
بسیار دید و شنید و روسا و هندا و بدی بعضی بطف و بعضی عیف هر چند ازین کار منع فرموده ممتنع نگشت و پیچ وجہ تغیر درین امر قول
و فعل راه نداو و ازاول لامزنا آخربر یک نجح استقامت ورزیده پیچ اخراج نموده و بمال و جاه و آسانیش نفس و فراغت خاطر
میل نغموده بلکه صبر و رشاق و متابع نموده فتو و فضو در ابلاغ و تبلیغ خوش راه نداوه و یک نتن در میان صد هزار شمس از قتل
و حرب و طعن و ضرب نه اندلشید و عاقبت الامر بضرت الہی و اعانت خداوندی جل و علا برمه عدا فائق آمد و بجا ای رسید تام شرق
و مغرب بطبع فرمان و منقاد امر واجب الاذعان او گشته و دین او در اقطار و اکناف عالم منتشر گشت و متابعه ملت و
متاویان هتش احاطه ربع سکون نموده کوس رسالت و رایت شریف در اطباق سموات و ارضیه منتشر ساخته و با وجود این
همه غرور کرامت و دولت و نصرت از مقام اول یک ذره تجاوز ننموده و در تواضع و مسکینیت خویش افزود و هواره او باز و نیا و قیاب
آخرت می نمود و چون بمعاذان و اهل عداوت متفق گشت از ایشان عفو فرموده و انتقام افعال ناپسندیده ایشان ننموده
و هر کراذر انصاف و حبیت باشد عالم التیقین بداند که این کار خبر باعثت پروردگار جل و علا کسی را بیشتر گرد و داین معانی از
جمله معجزات پیغمبر زمی قدر تواند بود نوع چهارم از دلائل عقلیه آنکه بر اثبات مدعاوی خویش از دلائل و شواهدی که در توریت و
اخیل وزیرو و صحبت مانقدم بود برگزار اکثر من اکن تقد و لا تخصی ایراد فرمود و قتی که نعمت و صفات خویش لفظ ب فقط از
کتب سابقه بر معاذان فروخاند قال اللہ تعالیٰ الذین یتبعون الرسول النبی الامی لذی یجددونه مکتوب عندهم فی التوریة
و الابنیل وقال تعالیٰ حکایتہ عن عیسیٰ علیہ السلام و مبشر پرسوی یا تی من بعدی اسمه احمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم
وقال سبحانہ یا اهل الكتاب لونکھڑے زیارت الله و آنتم شهید و تو وقال عز من قائل الذین اتیناهم الكتاب یعرفونه
کما یعرفون ابناء هم و امثال این آیات در قرآن بسیارست پس چنانچه که این آیات از جمله مقربان بودی یهود و نصاری
با وجود آن عناوی نصیب نگردید و چون با جمود و استکبار سلم داشتند و دران باب پیچ وجہ نگذیب وی ننمودند ضرورة دعوے
وی بچج و برآمین و دلائل متین مبنی گشت و لیکن یهود حسود چنانچه ناجرسدی که ایشان را بود قبول وی ننموده و نصاری بعضی

يک دار او بعضی بکابر و جو و انکار نمود و لبکن و دین مبارکه و ماعنه ار خای عنان نموده بخوبی قبول کردند نوع تمحیم از دلائل عقلیه او عیّه
 مستحبه آنحضرت بود صلی اللہ علیہ و آله و سلم و تقدیم تفصیل آن متقدست فاما بحیث تخلیل یک چندی می آن بود که چون فریش نباشد
 خسب و رخا و غرور بکثرت مواثی و حواشی در این ایام آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم از حد تجاوز نموده باز ایشان نفرین کرد الله هم اشد
 و طائیک علی مصر و اجعل علیهم سین کسخی یوسف حق تعالیٰ چند سال بازان از ایشان بازو داشت تاز راهات ایشان طبل
 و تجارت ایشان بی حاصل و مواثی هلاک و نفوس جائع و فحط و غله در سیان تمامی آن قبائل شایع گشت تا بهم بعزم پیش آنحضرت
 صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد و انس نمودند تادعای خسب و رخا و وجود عطا فرماید چون دست بدعا برآورد و ابرهای پر برپر با فتنه و گویا از دنیا
 با رعالم غیب منافذ و محاری ایں جهان بکشادند چنان بازان یا مکه یا زان به تنگ آمدند باز انس دعا نمودند دست حق پرست
 شنیدیا بگفت اللهم حوالینا ولا علینا اللهم على الجبال و بطون الادوية بازان بازان ایشاد و در شه فظره نمی چکیده
 و دیگر در باره خسر و پرورد عاف مودک اللهم مزق ملکه کما مزق کتابی و در شرح این تخفیف نموده بگشت و دیگر دعا در حق عنته بن ابی الهب کرد
 که اللهم سلط علیه کلب امن کلابک و او را شیر هلاک گردانید و شرح این واقعه تفصیل خواهد آمد انشاد ایشاد تعالیٰ و دیگر ابو طالب یا
 شد ازان حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم استدعای نموده تادعاف ماید حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم از برائی قبول شفای و می دعا فرموده فی الفور
 ازان مرض شغایافت ابو طالب گفت ان معبدک یطیعک خدای تو اطاعت تو میکنند فرموده اگر تو نیز فرمان و می نمای اطاعت تو کنده
 و دیگر علی ابی طالب سین میرفت گفت پا رسول ایشاد صلی اللہ علیہ و آله و سلم نمیدا کم که حکم رفضا یا چکونه باید کرد و آن سرو دست مبارک
 برسینه علی هناد و دعا فرمودک اللهم اهد قلبه و سدد لسانه و دیگر علی گفت که بعد ازان مراد رسیح قضیه شاشه سک و نزد دنیا نمود
 حقیقت آن بر من مکشوف می گشت و دیگر در باره عبد ایشاد عباش دست بر پیشانی هناد و دعا فرمودک اللهم علیه الحکمة و تاویل
 القرآن از برکت آن ملقب بشاه مفسران گشت و دیگر انس بن مالک کی نوبت ابریق آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم را پر اب کرد و بود
 در باره او چهار دعا کرد و گفت اللهم اکثر ماله و ولد و احل عمره واغفرله انس گوید رضی اللہ عنہ که از برکت آن دعا حق تعالیٰ
 مرا هشتاد هزار جریب ضمایع و عقار کرامت فرمود و نخلستا ها و باغات من هرسال دونوبت باری آور و در برکت در اموال من این بود
 و برکت در او لاد من آنکه صد و بیست و پنج پسر و هیل و پنج ذخیر حق سجاده و تعالیٰ بن ارزانی داشت و برکت دعمر آنکه صد و بیست و سال مرا
 عمر داد و اکنون اجابت دعای چهارم یعنی مغفرت الهی نقل است که در آخر عمر که وقت انتقال و می شد این مناجات کرد که الهی از چار
 دعای حبیب خودت سه دعا را در حق من اجابت فرمودی نمیدانم تادعای چهارم چون خواهد شد اگر نه خانه آواری شنیدم که یا تفی سیگفت
 امی نزد آن سه دعا را قبول کرد کم چهارم را در نخواهیم کرد خاطر جمع دار که بر توحید کردیم و ازین قبیل ادعیه آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم
 که منفرون لشرف اجابت رسیده بسیار است و بعضی درین کتاب در محل خود مذکور شده و بعضی دیگر عنقریب در معجزات حسی مذکور خواهد
 انشاد ایشاد تعالیٰ و بسیاری حواله در کتب منداور است اکنون یک نقل که بشارت است درانست اکتفا نموده میشود در اشارات
 آورده است که امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و زیارت حضرت مقدس نبی صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمده و آنحضرت
 صلی اللہ علیہ و آله و سلم را مستبشر و مبتکح الحال یافت و با عائشة او راشاد مان و خوش وقت دید گفت امی عایشة حضرت رسالت را
 صلی اللہ علیہ و آله و سلم ارتوراضی می نمیزیم از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم در حواسی نمای تادر حق نود عایی تقدیم رساند عایشة رضی اللہ عنہ

از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسچے و سلم التماس نه و قنادست برآورده در حق او این دعافمود غفرانه لک یا عابیشة ما قد مت و ما اخترت
و ما اعلنت و ما اسررت چون این دعا بقدیم رسائیدا بوجگرازین معنی بعایت شادمان شد گفت ای ابو بکر تو از محاربین دعا که در حق
عالیشة تقدیم رسائید مخو شوقت و فرحان گشتی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم حکومه شادمان نگردم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم
مرا واعقاب مرا این خرو شرف بسکه حمت و مغفرت در حق فرزند من دعا فرمای و حالانکه دعا می تو مفرون با جابت است حضرت فرمود
صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم سو گند بآن خدای که مرا بستی خلوت فرستاده که پیچ روزی و شنبه نیست مگر اینکه از برای یه مومن و مومنه مثل این دعا
می کنم که از برای عالیشة از حق تعالی خواسته ام و بثبوت پیوسته که در شب معراج پیچ سعادتی نامند مگر این مسالت نو و پیچ مکروهی نماند
مگر اینکه از امت خود دفع آن در خواست فرموده و بنا برین مقدمات مقرگشت که هرگز پیچ دعا می آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم
مردو نشد و در جای ک محل اجابت بیو دا نحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم راسته ساختند تاعنان کشیده داشت و چنانچه فرمود قول تعالی

استغفر لهم ولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرقة فلن يغفر الله لهم و دخل که باجابت بود افرمو که استغفر لذنبک
وللمؤمنات قال اللہ سجاهه و تعالی اکمن ان نامر حبیب باستغفار للمؤمنات والمؤمنات وهو بستغفر الله
سبحانه و تعالی لا يغفر لهم و مقصود از ایراد این حکایت آنکه اجابت دعوات از جمله سمعرات است و چون عاقل دران تامل نماید و
صدق بثبوت و رسالت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم پیچ شناسه و شبهه در خاطرش خطونکند نوع ششم از سمعرات که عقل بحث
آن دلالت کند آنست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم از امور غمیبیه بسیار بآخبار فرموده بعضی آنکه تعلق زمانی گذشتہ داشت و برخ
از مان آئیده و اپنچه از زمان ماضی خبر دادش و قایع انبیاء ماضیه و امم سابقه چنانچه در قرآن یک یکم بین گشت پیچ کدام ازان قنیل بیو
که بثراوت کتب متقدمه دانسته باشد و یا از اس تلقی نموده و هم مطابق واقع بود که در پیچ واقعه ازان و قایع پیچ کس خلاف نکرد و بهم
تصدیق نمودند و اپنچه از تعلق پستقبل داشت بعضی در قرآن نمکور بود چنانچه فرمود اذ یعد که ادله احتج الطائفین ان ها کم

و چنان شد که فرموده بود و قال اللہ تعالی الْمَغْلِبُ الرُّومُ فِي أَرْضٍ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلْبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فی بیضع سنین
و آن نیز خیان که فرموده بود بوقوع پیوسته و قال اللہ سجاهه انا فتحنا لك فتحا مبینا و آن فتح نیز میسر شد و قال اللہ تعالی ان
الذی فرض علیک القرآن لزادک الی معاد و بموجب وعده الہی او را بکم بازاوره نمود و قال اللہ تعالی لیظمه ره على الدین کله و
اطهارین او کما یبغی فرمودند و قال اللہ تعالی اذا جاء عنصر الله والفتح و رأیت الناس ید خلون في دین الله افواجا و مجموع
این نیز تحقیق پیوست و ازین قبل اخبار را بولاییده و تحقیق آن در قرآن بسیار است و بعضی دیگر که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم
بلطفه در ریار گو هر شار خود تقریر فرموده اند از امور آئیده و مجموع اطمیحه پیوست آن نیز بسیار است مثل رویت الارض مارتیت مشا فرقها
و مغاربها و سیبلغ ملک امتنی ماروی الی منها یعنی زمین لا از برای این در نور ویدند و شارق و مغارب آن بن نمودند و فرو
باشد که ملک امتنی انجابر سد که مبن نموده اند و دیگر خبر فرموده که فلان کس که کاتب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم بود و بعد ازان مرتد
گشتند بود و مبشر کان ملحن گشتند گفت او را خاک قبول نخواهد کرد اشنی گفت که از ابو طلحه شنبیده رضی اللہ عنہم که من بآن زمین رسیدم که
آن شخص مرده بود هر چند او را زمین قبول نمیکرد و دیگر خبر فرمود و از واقعاتی که با هم بیت او ملحق خواهد شد و بعد ازان
اشارت فرمود قبل علی رضی اللہ عنہ و گفت اشقمی الناس عافر لاتفاقه والذی تختضبت هذه من هذه من یعنی پر بخت ترین مردم

دوکس اندیکی آنکه ناقه صالح را عقر کرده بود و دیگر آنکه زخم بر سر نوزندای علی چنانچه بجهة توخون سرتوبیالا بید و قتل آن هم برین منوال بود که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیہ و آله و سلم باین فرموده بود و دیگر آنکه فرمود عثمان را قتل آزند و حالانکه و می فران بخوانده باشد و فرمود سی قدر دهد علی قوله فسیک فی کهم الله و هو السميع العليم یعنی خون عثمان را بین کلمه زید و دیگر فرمود عمار یا سرگروه اهل بقی قتل رساند و اور اصحاب معاویه کی شتند و دیگر فرمود الفتنة لاظهر ما در عالم فتنه پیدا نشود ما عمر زنده باشد و دیگر جماعتی از صحابه حاضر بودند که یکی از ایشان ابو ہریره بود و دیگری خدیفه و دیگری سکره بن جذب رضی الله عنہم آنحضرت صلی الله علیہ و آله و سلم فرمود که مرگ آخرین شما در آتش خواهد بود و آخرين کسیده از ایشان فوت شد سکره بود و از غایت پیری خرف شده بود دران آوان آتش می افر وخت که آتش دروی افتاد و هلاک شد و دیگر فرمود که اسرع از واجی لحو قالی اطوطهن یدا اوی کسیده از فاج من بن محن گرد و آنکه باشد که دست او در از تربی و آن زمین بود رضی الله عنہما و دلارستی او کنایه از کشاده دستی او بود و نصدق و دیگر آنکه از قتل حسین بن علی رضی الله عنہما خبر فرمود و قبضه خاک از کربلا پیرون آورد و فرمود که مضمون وی درین خاک خواهد بود و دیگر فرمود خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و مقدار از خلفار راشدین بهمین مقدار بیش نبود و ازین واقعات نیز بیارت که تفصیل آن ممکن نیست بهمین مقدار اکتفا فرمود و بضمیر را با باب چون آفتاب ظاهر و لایح است که موکب چین از خصائص بیوت و لوازمه رسالت است و اینها آن از خوارق عادات که رسیل سحر و کنایت و امثال آن باشد بدلا ای دیگر بین گشته چنانچه شمره ازان مرقوم کلک بیان گشت و اندیل سقعن

باب دوم در بیان معجزات حسنه آن بر فرموده است ذاتی و صفاتی و خارجی و از برآمی هر سه فصلی علمی مدد و رایرا دستیم تا اقسام معجزات بتمام مسبیین گردد فضل اول در معجزات ذاتی

بدانکه حضرت را صلی الله علیہ و آله و سلم معجزاتی که داخل ذات عالی صفات آنحضرت صلی الله علیہ و آله و سلم بود یعنی قائم بصورت شریف و قالب لطیف آن خلاصه موجودات و زیده مخلوقات صلی الله علیہ و آله و سلم بیارت و از بیارت اندکی دین مختصر بررسیل تنشیل نمکو رسیل و ذمابرگان گفتند که از فرق همایون تا اقدام سیمینش پیچ عضوی خدا از معجزات خالی نبود اما معجزات سر مبارک اصلی الله علیہ و آله و سلم اول آنکه پیچ مرغی بر بالای سر آنحضرت صلی الله علیہ و آله و سلم پیاز نتوانست نمود و هرگاه که بجاذی فرق همایونش رسیدی البتة بجای انحراف نمودی و از راست سر آنحضرت صلی الله علیہ و آله و سلم نمکند شنی دو م آنکه در زمان آفتاب خن تعانی اقطره از سحاب بفترستادی تا بر سر مبارکش سایه انگندی و گاه بودی که در منزع سفید بر تارک مبارکش با اقبال کشاده از استی حرارت آفتابش صیانت نمودی زیرا که آن فرق فریدن اند اخته هامه بود کل که گوشته هست از تارک افلک فلک طاس در گذرانیده بنای وسیاج حرفی لعمک آراسته بعد مشکین و گیسوی عنبرین واللیل او بیشی پیراسته قله قاف وجود با جو و محمدی بود صلی الله علیہ و آله و سلم که نشیمن جای عشقای عقل کامل شگشته و سده المفتی و هفت آسمان و هفت عضو احمدی صلی الله علیہ و آله و سلم بود نزل و ما وای جبریل پنج فلک صائبش آمده هم ای برست از نو قدم تاج لعمک به خاک قدمت برده ملایکت برک پناه معجزات گیسوی عشر بیوی سنبل موسی حضرت سید البنین صلی الله علیہ و آله و سلم نقل است که در شب مراج حضرت مقدس نبوی صلی الله علیہ و آله و سلم از حق تعالی سوال فرمود که خدا و مادا جبریل این شاش صد هزار پنادی و مراد ربرا برآن چه دادی گفت ای محمد صلی الله علیہ

وآل و سلم کیت تار موی تو نز من فاصله از سه شت صد هزار پروی امی محمد صلی الله علیہ و آله و سلم هزار موی تو فرا چندین هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کنم چون جبرئیل پر خود بکشاید قاف تا قاف بکیر و چون تو گمیسوی خود بشفاعت امتد وست گیری از قاف تا بعاف عاصی گرفته باشد که را بتوخشم چون تو گمیسوی شفاعت نبی برکت وست پ من بیک موی تو خشم کیمان هرچه که هست و معمده دیگر از محضرات موی عنبر بوی دلخوی آنحضرت صلی الله علیہ و آله و سلم آنکه خالد بن ولید راضی امشعر طاقیه بود که هر که بمحاربه با کفار اشتعان نمودی آن کلاه بر سر نهادی و بتناجداران مملکت پناه فالق آمدی آن وزر که بالشکر شاشمش اتفاق محاربه افتاد و هر خد طلبید آن تاج را نیافت بعایت محروم و مجریع خاطر گشت بعد ازان تاج پیدا شد انبساط وابتهاج تمامی هنود باومی گفتند که این طاقیه شوخیم این همه اهتمام را در خورسیت و چندین اندوه بجا طاز برای حسین متاعی راه دادن از عقل و مردمی نماید خالد گفت شما صورت کلاه می بینید و

از سیرت اول کاه نیستید روزی با حضرت رسالت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بودم که مبینه‌ضاای فوید لند خان المسجد الحوا مافت شاء الله
امین محلقین دو سکم و مقصیرین لاتخافون سر مبارک تراشیده بود و در میان یاران قسمت فرموده که من از موئیهای ناصیه
نمی‌بر که آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم موئی چندالناس نموده بین عطا فرمود من آن موئیهار ابطاقیه تینا و تبرکات محزن ساخته و بواسطه
آن لوای نصرت بزدروه مطالب و مقاصد بر افراد ختم و در هر که که این تاج بر سر من است بر همه سروران متغور قلم بواسطه آن در جو پوش
عسار مخالفان ببرگت آن غالب می‌آمیم اهتمام در باره کلاه نمی‌ست که در شان ممی و بحومی حضرت رسالت پناه است صلی الله علیہ
وآلہ وسلم اما معجزات روی مبارک آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آورده اند که ماه تلمعی بدر آن نور و صفائض است که روی
مبارک آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم و اگر روی مبارکش با ماه در شب بد مقابله کردی ماه در برابر دی نورانی آنحضرت صلی الله علیہ
وآلہ وصحبه وسلم ناقص نمودی روایتی است از سلطان فاسی رضی ائمه عنہ که گفت حضرت رسالت صلی الله علیہ وآلہ وسلم نزد من تشریف
آورد و بازوی من گرفته همراه خود بر تابعیانه امام المؤمنین عائشہ صدیقه رضی ائمه عنہا چون بر وی در آدم معاویه رضی ائمه عنہا
نفسی فرمود حضرت رسالت صلی الله علیہ وآلہ وسلم سبب تسمی ازوی پرسید گفت یار رسول ائمه صلی الله علیہ وآلہ وسلم از تن مبارکت خرقه
بلکشادم دیدم ازوی گوش من خرق گشته خواستم تا آن شوق سبوزن و رشته بدوزم سوزن نداشتم از سهیله انصاری بعارت پستدم آن شون
زدست من بحقیقت اخلاق تاریک بود هر چند طلب کردم نیافرستم تا اکنون که بر من در آدمی شعاعی از حیین می‌بین تو ساطع گشت که از
دور آن سوزن گم کرده خود را باز یافتم گویند که چون عائشہ رضی ائمه عنہا این سخن بموقف عرض رسانید حضرت رسالت صلی الله علیہ
وآلہ وصحبه وسلم در گرید در آدم عائشہ میگویند که سبب گرید آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم پرسیدم گفت امی عائشہ بحال کسانی میگیرم
رامت خود که در روز قیامت از مشاهده دیدار من محروم مانند بدرستی که هر بند بکه در قیامت بزیارت من بمشوف گردد البتة رشقا
من فائز آید عاویشہ بعد از آن فرمود که آن ساعت شما خسار پانوار آنحضرت را صلی الله علیہ وآلہ وسلم بنور راه لیلیه الفدقیاس

ردم نور حبین آنحضرت صلی الله علیه وآلہ وسلم رفروفع ماه فانق آمد سطح
لغت شکسته روئی مشک سیاہ را
برآ که ازمه روی تو لامع است
بنو دساعدت پید بیضاز آستین
امگشت چون پال تو شنگ کرد ماہ را
ای نور واده شمع رخت همراه و ماہ را

آور و گویند آن طعام در مندی بود بغایت چرکین چون اضیاف از طعام خوردن باز پرداختند انس رضی الله عنہ کنترک خود را نرمود
اما آتش بر از داشت و آن مندی را در آتش بیفیلند چون خطه برآمد بیرون آورد برشال شیر سفید گشته بود و یک رشته از دیواره بود حکمت دے از
انس پرسیدند گفت این مندی است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآل و سلم روی مبارک خود گاهی باین پاک میکردند و هر کاهه تو خلگین منشک یغیثت شستند و
پاک کردن دی خپین بود اما معجزات علینمین مبارکین آن حضرت صلی الله علیه وآل و سلم در دایات صحیح پژوهت پیوست که آن حضرت
صلی الله علیه وآل و سلم چنانچه از پیش روی آن دیده از پیش پشت تیر چنانچان می دید چنانکه در در شنا لی می دید در تاریکی تیرمی دید عایش
رضی الله عنہار دایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآل و سلم که فرمود و ای ای من خلف که اردی من بین یدی و ای ای
فی الخله که اردی فی الضوء روایت است و بدستی که از پیش پشت چنان می بینم که از پیش روی می بینم در تاریکی چنانکه می بینم در در شنا لی
و علم را اختلاف است که آن رویت از قضاچه منوال بوده بعضی گویند که ملود و قوف تمام بوده و از امام آحمد حبل رحمتة الله علیه منقول است که روایت
عین بوده و از امام زاده می صاحب قنه در رسالت ناصری می گوید که در میان در شنا آن حضرت صلی الله علیه وآل و سلم دوچشم بود برشال
دو سو فارسوزن که با آن ما و رای خود میدید و جامد مانع روایت می شد و گویند که منافقان دعویت آن سر و صلی الله علیه وآل و سلم ناز میکردند
و اور با یکدیگر تفاخر می نمودند حق تعالی چشم دیرادر دل وی بهنار چنانچه از پیش میدیدند از تعاشر تیر چنانچان میدیدند آور و اند که آن حضرت صلی الله
علیه وآل و سلم در شریا بازده ستاره می شمرد و روایتیست که چنان حاضر را میدید غائب را بدان طبق میدید تا روزی آن حضرت را صلی الله علیه و
آل و سلم داعیه کان شد که زنی را بنکاح خود در آزادی را دعا پشت را فرستاد تا آن عورت را بینند عایشه زن را دید و در نظر وی خوب می نمود تکوت
که خوبی اوضاع هرگز در آن آن حضرت را صلی الله علیه وآل و سلم گفت که در ان زن صفاتی مشابه نکرد م حضرت فرمود صلی الله علیه وآل و سلم
بسیان الله بر خسارة چپ او ن خال دیدی که ازان بشکفت آمدی مویها بر اندام تو برخاست عایشه گفت که والله تبع سری از اسرار حق تر
پوشیده نیست و بعضی از ارباب اشارت گفته که حکمت در ان که حضرت از پیش و پس و غائب و حاضر را در تاریکی در در شنا لی میدید
آن بود که چون روز قیامت شود امت متفرق احوال اور بجهاتی را بجهاتی را بجهاتی را بجهاتی را پیش باز می گذارند و
بعضی را بجهاتی را آن حضرت صلی الله علیه وآل و سلم می رسانند و بعضی را محبوب می گذارند و بعضی را در فرط اعانت بر در شنا لی را بهشت
می نمایند و بعضی را در ظلمات معاصی برآه دوزن می برند آن حضرت را صلی الله علیه وآل و سلم برسال به طوایف از امت او اطلاعی در آن دست آور
کس از ضبط شفاعت او خارج نباشد و الحمد لله رب العالمین اما معجزات آذن که آن حضرت صلی الله علیه وآل و سلم در خواب می شنید
و چنان در بیداری داز دور می شنید چنان که از نزدیک چنانچه روز بدر از عباش غم خود را دوچیه زرفد اطیبید عباش گفت از کجا آرم
گفت ازان زر که با افضل سپردی و گفتی که اگر بسلامت آیم فهمها و الابفر زندان قسمت نامی گفت تو چون شنیدی گفت اخبار فی
جدیشیل علیه السلام فاسلام العباش و این واقعه بربان قلم تقریر یافته در محل خود و دیگر آنکه سخن جاذبات می شنید تا بجهه در گذشتی
از هجره شجر و بجهه در می شنید که بر دی سلام می کردند و می گفت السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وآل و سلم اما معجزات یاد
آن حضرت صلی الله علیه وآل و سلم آورده اند و دست مبارک او بجهه رسیدی نیز و برکت در دی پدید آمدی چنانچه بزدن
آمدن آب از میان انگشتن او و بسیع نگاریزه در گفتم مبارک او و خاک در چشم کافران پاشیدن در بروجنین ابغضه مبارک و
دوشیدن گو سفید ام معبد و برکت طعام ها بسب مساس دست حق پرست آن حضرت صلی الله علیه وآل و سلم دازین معجزات بسیار

اُور واقعات گذشتہ مرقوم گشتہ و بعد ازین درمحجزات خارجیہ مذکور خواہ شد انشا اللہ العزیز ابن مسعود میگوید کہ من گوشنہ مردم نگاہِ میداشتم روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با عمدی رضی اللہ عنہ بہمن گذشت، رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودا ہی کو دل پیچ شیرداری کفتم آری لیکن من اینم فرمودی پیچ میشے داری کہ با قوچ جفت نشد باشد چنان میش پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آور دم پستان دیرا بدست مبارک لبسو دبیکہار شیر بیار درپستان دی درآمد بدست مبارک خود بد و شید و بیاشامید و ابو بکر رانیز داد و من پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آدم گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا از دین چیزے تعلیم فرمائی دست مبارک بہمن فرود آور دو گفت تو کو دک مسلمی معجزہ و یگزار معجزات دست حق پرست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ روے قادہ بن طحان را بسودا زبرکت دست مبارکش نورِ ضیاءے در ردمی دکتاری قادہ پریدا مکہ مثال آئینہ روشن گشت ماہ را در ردمی او میدیدند عکس آن مشاہدہ میکر دند چنانچہ در آئینہ عکس اندازہ معجزہ ظہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ بخاتم نبوت فریں بود و خاتم نبوت برداہی آنست کہ برابر ضیبیہ کبوتری بود در میان کتفین آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشانہ راست تزدیک تریک جانب او نو شہ العظۃ للہ و برجانب دیگر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و برو سط میان گوشت و پوست نو شہ توجہ حیث شئت فانک منصوراً مامعجزات رجليه جابر بن عبد اللہ انشاری رضی اللہ عنہ میگوید کہ در سراء ماقاہی بود بغایت سور و ناخوش شکایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بردم گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشکنی بیار می کشم بھیت آنکہ آب این چاہ بسیار سور است و آشامیدن آن دشوار حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طشت طلب فرمود و پا یہا میارک خود در ان طشت بثست ذ فرمودتا آن آب را در چاہ رخیم بفرمان حق سبحانہ فتعالیٰ آب آن چاہ شیرین و خوشگوار گشت معجزہ و یگزار معجزات اقدام آنحضرت صلیم ہم جا برگفت رضی اللہ عنہ کہ قرض بیار داشتم و مقدر خرما ارتخلستان من حاصل شد و بیک قرض از قرضہا میں و فانی کرد عجز خویش برآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردم پختستان من تشریف آورد و برگرد بند خرما من گرد براہم و با قدام شریف خود قدم زد و بعد ازان بر بالائے آن نشست و گفت و ام داران جابر کجا اند بیا یہند و تمامی دیون مرا ازان خرما اسی تفا میور و آن مقدار دیگراز برائے من و عیال من باقی گذاشت ممحجزات اقدام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار است ممحجزہ آب دہان باب ربان آنحضرت صلیم ممحجزہ اول لعاب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان شیرین بود کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کن در خانہ ماجا ہے بود آب دی شور آب دہان مبارک خود در ان چاہ اند اخوت چنان شیرین شد کہ در مدینہ ازان شیرین تر چاہ بند ممحجزہ و یگر ہم در لعاب دہان آنکہ ام کلثوم ابن احصیں را رضی اللہ عنہ تیر بر جلوہ آمد در جنگ احمد آب دہان مبارک بزرخم دی رسائیں لغور صحت یافت ممحجزہ و یگر مردے را دست بریدہ بوند نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشکایت آمد حضرت مقدس بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریدہ اور محل اونہاد و آب دہان مبارک بروکے ماید فی الحال مبدل گشت بحالت اول بازاً مدینہ ابوالاسحق خلائی رج گفت من ہم برین چیزے زیادہ دارم گفتہ صیحت گفت چون دست آن مرد تندرست گشت ازاً نحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چخواندید بر دست من فرمود فاتحہ الکتاب آن برو جہ استخفاف گفت ہمین فاتحہ الکتاب بالفور دست او بیفتاد و یگر ہ محل خود نہ پیوست از شامت استخفاف بکلام حق سبحانہ و تعالیٰ از قبیل ممحجزات ازاً بہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار بہ ثبوت رسیدہ ما شد معا الجہ زخم مارکہ بر قدم صدیق رضی اللہ عنہ در فار رسید و بود و بر مثال آن لشغی رمہ امیر المؤمنین حیدر رضی اللہ عنہ کہ در غزوہ خیبر واخذ از خم حارث بن اوٹ کہ در قوت

قتل کعب اشرف بوی رسیده بود و هر یک در محل خود سمت گذاشت یافت و غیر آن نیزه الله اعلم مجذبه و یگر بر قلم معان اسنان نور افغان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون تکلم فرموده نوری از بنا شاید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد که در شب تاریخ روشن گشته عابشه رضی الله عنہا روایت میکند که شبی نوبت من بود و در حجره من چرا غم بود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد باز اهل راین معنی منودم فرمود امی عایشه نیجا هی که از برای تو چرا غم برافرمیم بے قیله و بے روغن گفتم بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ب مبارک بکشاد و در روی من تبسم فرمود از میان اسنان در افغان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوری تا بان گشت که زوایایی خان ازان روشن شد و منور شد و چندان امتداد یافت که جماعتی عورات در خانه من بشاع آن نور بعضی ریمان میرشدند بعضی جامه میشدند آوقت خواب و هنوز فروع آن نور باقی بود مجذبه دیگر هم درین باب نقل است از عایشه صدیقه که لفظ شگافی در پیراهن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرید آمده بود میخواستم رقصه برآنجا پیوند زمزحون شب در آمد سوزن در پیراهن گذاشت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بین العشائیں در آمد خواست تا پیراهن پوشدن خواستم تا سوزن را از پیراهن بگیرم بنا یاد که اندام مبارکش بدان بیازار ده چند می طلبیم نمی یافتم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که امی عایشه چه یحیی صورت حال گفتم حضرت از کلام شفقت او نسبت او نسخی فرمود از بر قلم معان اسنان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوری در آنخانه ظاهر گشت که از شعاع آن سوزن گم کرد و خود را یافتم آورده اند که نوچه صلی الله علیه و آله و سلم را از نور بیجیت افزاید و نداشته باشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شلگفتند در دل در آمد تا چنانچه با آن نور نبازید حیرتیل علیه السلام از نزد حضرت خداوندی جل و علاج برآورده مشتمل بعتاب که امی محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن نظر که بزندانها خود کرده چرا در صنع آفریدگار دندان باشد خود ندیدی که بقدرت کامل چگونه حقه اعلی بجهشانی ساخته و در بر با خوبیت افزایی اسنان را در روی چون پر دین در صندوق فیروزه رنگ آسمان پرداخته قبیل آیاقوت رمانی ترتیب داده و این مروارید باشی آبدار چون تنه گوهر دران در درج عقیق احمد و دیعت نهاده یا چون ژاله هایی بیضا در درون لاله احمد پرید آورده یا بزم شال عقد شریا در درت بیت چون مهیا ساخته اکنون غامت این نظری به روز احد از دندان توحشم تایید و نسبت نیتیه امفع لایی گوهر سکه تو خواهد گردانید چنانچه نظامی محمد الله گفت

چون گهرا دل سنگی نخست	سنگ چرا گوهر او راشکت	کشیدی دشکن لعل سان
کرد جهانگ ملامت گرشن	یک گهرا ان ملا گوهرش	
یافت فراخی گهر ازوج سنگ	نیست عجب ادن گوهر زنگ	
مجذبه زبان گوهر فشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی	کی دیت گوهر دندان اوست	گوهر سنگی که زم کان اوست
آن بود که چون حسن و حسین رضی الله عنہما از شنگی شکایت کردندی نهان مبارک در دهان ایشان نهادی شنگی ایشان تکین یافته و بان سیرا بگشته مجذبه دیگر سلام را صاحب او مکاتب ساخته بود و بخل سه صد قبل که برآورد و چهل او قیمه طلا بد هزار موال غنیمت مقدار بیضه مرغی طلا آور دندزبان مبارک بگردانید وزن کردند چهل او قیمه بود اما زیاده آن از برکت زبان مجذبیان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم داین واقعه در محل خود مشروح گذشت مجذبه دیگر آنکه بزرگان ایشان که طوایف آدمیان سخن میلگفتندی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فهم سخن ایشان کرد و بزرگان ایشان با ایشان سخن کردی آری زبان بی زیان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سکه بود و در بر که در دهان بابر ہاش جولان میکرد صدقی بود در عمان دهان که ہر دم و سخن عیان بیفرمود و طور اسراری بود که نصد هزار گلیم تکلیم در میقات مناجات در گفتگو داشت ماہی الہی بود در بیان قرآن که یونسی بیان جان در درون او داشت کشته بود که در طوفان		

بھالت نوح حکمت باخود ہے راہ داشت مراجی بود شرف صدور کلمہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ داشت
 اما مجنوہ لطافت جسم و طبیعت رایحہ فراہم ت بدن شرف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 انس بن مالک گفت رضی اللہ عنہ کہ ہرگز پیچ عجیری بنویم درایحہ پیچ ملکے بشام مانزید خوشبوی ترازیم عنبر شمیم حضرت رسالت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت است کہ پیچ کس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مصافحہ نکردی مگر رایحہ طبیب دست حق پرست آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دست خود مدہما ساس میکردی و اگر دست مبارک بر سر کو دک بسودی آن کو دک از ہمہ کو دکان خوشبوی تربودی
 در روایت کردہ اندک چون حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برآہی بلطفتی از طبیب ایحہ دی آن را گذرمد و مطیب گشتی چنانچہ ہر کا زعقب
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیامدی از نکبت طبیبہ او بدانتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدین را گذشتہ و آن رایحہ خاص آنحضرت بود
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در پیچ طبیبی آن نوع رایحہ مشوم میگشت نقل است از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ گفت مردی پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم آمد و گفت وغیره و را بشو ہر میدہم مراد دگاری کنید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ پیری از اعراض دنیوی ندارم اما بعطا یہ و خرت رام حصوص
 کنم کہ خوشنتری متعادت دیگران باشد علی الصباح یک شیشه سرکشادہ با شاخ چوبی بیارت آن عظیمہ موعودہ فائز آلمی آن مرد بفرمودہ عمل منود رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سعادت ہائی مبارک خویش عرق آن چوب میراند و شیشه اش جمع ساختہ بران و ختر فستاد تا بھائی طبیب بکار برو بدان
 دستور آن چوب در ان شیشه درمی آورد و رطوبتی ازان عرق انجذاب منودہ براعضا و لباس خود مالید گویند ہرگاہ کہ آن و ختر بفرمودہ قیام
 منودی اہل تمام استشام آن رایحہ کردی و بآن استبراح منودی نقل است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم در خواب بود و عرق جزین میں شستہ بود من ازان قدری در قارورہ بگرفت اتفاقاً و ختری از دوستان من عروس میکردند
 قدری ازان عرق بران عروس بکار بردم عطر ازان عروس در ایام حیات منفک نشد ہرگاہ آن عضو را بستے رایحہ طبیبہ آن مرد گشتی
 و گویند ازان عروس دخترے دیگر تولد منود آن رایحہ ازان فرزند نیر شمیدم تا آورده اند کہ ہر فرزندی کہ از ایشان بطننا بعد طبع متوال گشتی
 آن رایحہ در ہمہ فرزندان ساری بود تا آن خاندان در مدینہ مشہور بین العطارین گشت و اللہ اعلم فضل و قال العلام قدس روحہ
 کان فی نفسه علیہ السلام عشوی مجنوہات یعلم بکل من له عقلانہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی در ذات با برکات
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہ چیز بود از مجنوہات وآلہ بر سالت او اول آنکہ ذات با برکات مقدس بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ
 در آفتاب ترود کر دے و در ماہتاب آمد و شد منودی سایہ وی بزرگین می افتاد زیرا کہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصلاح سایہ بود
 و درین باب اشارت چند حکمت گفتہ اند کی آنکہ چون ذات با برکات نوری بود مجسم گشتہ و تامی نیترات از ذات عالی صفات واستفاضہ
 انواری صوری و معنوی منودہ و ظل چون از طبیتی خالی نیست ملائم ذات نورانی صفات آن آفتاب فلک سروری و خورشید سیر

ذات تو خوشید سیر صفات	لا جوش سایہ نہ اندر قفاست
حکمت و یگر آنکہ نور آفتاب لمحہ بود از نور ذات عالی صفات	روک تو خود سایہ نور اللہی
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در انارہ نور او غالب بود بر نور آفتاب تابوت کہ آفتاب عکسے بود از سایہ وجود با جود او۔ رباعی	
ای خواجه کہ عشق ازی میست	بر ہفت فلک کینہ پک پائیست
حکمت دیگر آنکہ دظل ہر پیری مثل اوست چون آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان ایجاد خلق ماؤقت افرا دان مثل و نظر نہ بود	جست ز لطافت چون دارو سایہ زانست کہ آفتاب در سایت

وقت نہست کو دل محمد اسرار شود
تو بخوبی و سرت یا گرفت سکنار
ہر کچون نقطہ نہد پکت مزخود بیرون
دو تہم انگہ: بہوت بیو شہ کو مکحس ہا محضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجال شستان نداشت زیرا کچون ملکس راشستن بر قادورات و علا در را
بود اعضاے طاہرہ آن حضرت راصی اللہ علیہ وآلہ وسلم از تو هم این معنی صیانت فرموده کمال ۵ ملوائے پسین اینیا ای
وین طرف کہ بر تویک گئی نیست + وابنجانکتہ ایست کہ امر وزمکس رار و امیدار و کہ بر جامہ اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شہزادہ فردیم
امت را بر دل نازین او کی روادار نظم پر دہ کش امت سوریدگان ضامن آمرزش آمر زگان با رہمان بر دل آن نازین
سینہ چنان نازک باریں پین حکمت دیکھا املہ حضرت جلال احادیث در قرآن اصنام راعیب فرمود وان یسلم حمد الذباب
شیئا لا پستنقذ وز منہ شیئا پس ملکس را بر انعام مبارکش شستان مجال نداونہ تا مشابہت اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم با صنم تحقیق شپدیرو نکتہ درین باب آنست کہ امر وزم مشابہت اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صنم را دینیدار و فرد امحیت
امت را با عبده اصنام در دوزخ روان خواہ داشت ششم آنکہ ہر یہی را کہ از دمای خوشیں ہچنان کہ از میش میدید و حکمت آن
گفتہ اند تا پیچ چینہ پری مستور ناند و باقی حکم بزرگان قلم شکیبین رقم در مجزات دیدہ و پسندیدہ اخضرت علیہ الصلوۃ والسلام سمت
گذارش یافت و حقیق این معنی آنکہ وی شمع شبستان انس و مشعلہ نرم انس بود و شمع را پشت در و بناشد فی فی بلکہ ہمہ عالم قال بود
دوا جان و جان سختی است از جهات وار کان چنانچہ عارف جامی قدس سرہ گوید روحی و غائب نہ تو یعنی سوے
در نظرت ہست پکے پشت و دفعے شمع و نور از تو رسید جمع را پشتے و روی نہ بود شمع را
ہفتم آنکہ با ہر کو ہمراہی کر کے ہر چند تیز فوار بودی اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازوی میش بودی و با ہر کو بایستادی و ہر چند وے
بلند قامت بودی اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی متوفی می نمودی و نکتہ در اینجا آنست کہ چون اشخاص خلائق در جنب
عالی صفات اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگدا اخت ہر چند بزرگ بود اگر جایم ذلات امت وی در جنب شفاعت وی ناچیز
گردد و ہر چند بسیار باشد چہ عجب سیشم آنکہ بر ہر دا پہ کہ اخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوار شستے ہرگز آن مرکب پر ضعیف
نگشته و نکتہ درین باب آنست کہ مرکبی کہ جسد مخدی بروی نشستے جوانی و قوت وی منفک نگشی دلی کل عشق و محبت مخدی
علیہ الصلوۃ والسلام مدت ہفتاد سال در وی متکن گشته اگر بایمان و عرفان باقی باند چہ عجب نہم آنکہ بول و غایطہ اور از میں ابتلاء
نمودی و ہرگز بنظر پیچ آفریدہ مکشوف نگشته و ازان مقام تا مدت چند گاہ رایم مشک دمیدی و نکتہ درین باب آنست کہ زمین اپنے
از اخضرت در نظر خلائق مستکرہ نماید و یا بطبع بیچ باشد مستور می سازد و اگر حکم الامرین جل و علا اپنے در نظر انیبا و اولیا و ملائکہ و نیز
طلا اعلی از معاصی و ذلات امانت آن سر و مرکودہ و مستیع نمایند بریشان پوشید و در اطہار آن نگوشہ عجب غریب نخواهد بود
سرت علیکش فی الدنیا و الآخرہ و ہم آنکہ حضرت راصی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز شاؤب خطا ہرنی شد یعنی خیا زہ زیرا کشا و ب از
شیطان است و نکتہ درین باب آن است کہ امر وزد پان مبارکش از شاؤب ک تصرف شیطان است نگاہداشت اگر در ان
نفس آخرین ایمان امتنان اور از نہب شیطان نگاہ دار و از گرم الہی عجیب و غریب نباشد نظر

لیا و صاف بیش و مانند بیت بصدق جوانان نو خاسته ز شرم گنہ دیده بر پشت پا لندیا ز غفوم کمن نا امید	خدا یا هاست خداوند بیت بطاعت پیران آماسته ز شرم گنہ دیده بر پشت پا لندیا ز غفوم کمن نا امید	لیک محاج بیت اکرم که مارادان در طیک نفس که ششم ز دی سعادت مینه غسل در بیان احضای اخضرت صلی اللہ علیہ وسلم
---	--	--

خدایا هاست خداوند بیت
بطاعت پیران آماسته
ز شرم گنہ دیده بر پشت پا
لندیا ز غفوم کمن نا امید

وقایل الکبراء قدس اللہ ارحاماً حمّه قد مدد اللہ تعالیٰ جیم اعضاوی فی الکلام الجید بعلوہ عن طوله لغیل این چنان است که
حق تعالیٰ از ذی قادم آن صاحب کرم با بکلام قدم نو دبستود سر عالی مطریش را گفت امین مخلعین روز سکر دیده پسندیده اش
را گفت ولا قدرن عینیک و بصیرتی خطریش را گفت ماذا غالب عرو و ما طی دزهان ہے زبانش را گفت دما بخط عن الھی
دو گوش با ہوشش را گفت قل اون خیر کو وجہہ تو جیش را گفت قد نزی تقلب و چمک فی السقاء جمین سیش را گفت و لھنی
جعو شیکنیش را گفت واللیل اذابنی ول ما قلش را گفت نزل به الرد ۲۷ مین علی قلبک فواد با ودادش را گفت مالکذب الفواد
مادای سیپیہ پے کینہ اش را گفت المشرح لک صد رک ظهر با ہر اش را گفت انقض ظهر ک وست نو پرستش را گفت
ولانہسطها کل البسط قامت با سلامش را گفت جن نقوم قدم پا کرش را گفت طای فی الارض بقدمات او اور لنو لش
را گفت و فی صوت المنبی فی نفس نفایس را گفت که سکفت الائفس که عظیش را گفت و آنکه لعل خلق عظیم بعد از ان
قمریجان عزیش پاد فرمود که لئر ک اسی در ویش چنانکه ذکر اعضاوی شریفہ آن سر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیغمبرت اطیفہ مختصر باد فرموده
هر چیز که مسوپ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود پیر عجین آن اشارتی فرمودن شادین مقبلش را گفت را گفت ان الذین عند اللہ لا اسلام
کتاب مالی خطا بش را گفت انه لفزان کو بعف کتاب ملکوت اصحاب مالی جباش را گفت والتابقون که حولین من المهاجرین و
انکنصال ایوبت طاہریش را گفت لیدزهب عنکم الرجس اهل الہبیت و از داعی طیباش را گفت و از واجهہ اماں الهم علم مالی
صلیش را گفت و علک مالک ملک نعلم امت مالی شمش را گفت کنند خبر امام اخرجت لناس نازہانیارش را گفت فتحیمده نافله
لک تمام ملی مقام را گفت لما فات عبد اللہ تلاوت با صلاویش را گفت و رتل القرآن توبیلا رکوع با خضوعش را گفت و ارکعوا
مع الراکعن بحودها شہودش را گفت و ابجد و افترب قبلہ مقبویش را گفت فلنولینک قبیله ترضیه ایت ملة ایم کم
ابراهیم بیعت رضوانش را گفت ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ زلت و غفرانش را گفت لیغفرولک اللہ مانقدم من نہ که
و عما خور راز بانارش را گفت پایا یہا الذین کہا منوا اذ ایمیت و ایمیت رسول شب طلبش را گفت قه اللیل الاقیلا روز پر سورش را گفت
ان لک فی المدار سبھا طوبیلا خواب با صوابش را گفت لعند صدق اللہ رسوله الرؤیا بالحق چشم بیدار خواب او را گفت کانوا قلیلا
من اللیل ما یکمیون عصمت با عفتیش را گفت دالہ بعصمک من الناس حکمت بی قلتش را گفت و من بنوی الحکمة فقد اوی خبرا
کثیرا اسرار با ایهاب جش را گفت فادی ای عبد و ما ادی اسرار شب مراجیش را گفت سبحان الذی اسوی بعدد الیلا ایسا
برفع طاہا کشاده صورت زیبائے تو
نقش ایل تا بد و تو توان دیدا زان که
در زرسیده مُرْمَبَت و ای اے تو

لئنده یاسین نموده لعل شکر خاۓ تو
آیینہ حضرت ستم مصغاۓ تو
از شرف آنها که هست مرتبہ بندگی

میخ موسیٰ کفی از خم سر جوش تو	بُوكِ بسايد بفرق پاے فلک ساے تو
طینت آدم چه بود خاک کفت پاے تو	خلفت عصیٰ چه بود با دم همت
آدم و مادون او جمله زانیاے تو	

فصل دم در بیان معجزات صفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و درین فصل ذکر شمہ اول حظیم و نبی دی ازل خلیل
آن سر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نموده خواهد شد و ہائے اللہ توفیق

بدائل میجزات صفاتی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار است و احصای آن از چیز مکان دور و ما بینجا چند صفت از صفات کمال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارتی نامیم تابوی بران قیاس معلوم گردید معجزہ اول از صفات کمال آنحضرت اشارتی نامیم کر دلیل بود و آلبینوت او بر صدق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که در ہم غر خود متمم ہے کذب نگشت و در امور دینی نہ دینوی کہ اگر کیف بہ از وی کذب ظاہر شدی معاذ ان در تشهیر و انتہا آن کوشیدی و آنرا سند تذمیب خود گردانیدی و ازین جا فرمود کہ انا النبی لا کذب و انا بمنعی بدل المطلب معجزہ دو م آنکہ ہرگز در مت عمر رفعی از افعال قبیحہ قدام نکرد و نہ پیش از بینوت و نہ بعد از بینوت معجزہ سوم آنکہ در پیچ جنگی ہرگز فرار نمود و از یچ شمن روی گردان نشد و از قبل بعثت و نہ بعد از بعثت بعد ازان در غزوہ احد و حین با وجود افتراق اصحاب ثبات قدم نمود تا حق بسیار و تعالیٰ تصدیق و عده خود فرمود و این معنی دلیل است بر کمال قوت یقینی و قارول در مقام ثبات و تکمیل اعتمادی برو عده حضرت رب العالمین جل ذکرہ و حیث قال اللہ و یعاصمک من الناس و قال من الناس و قال حسبک اللہ

و قال لا تتصرون فقد نصوة اللہ معجزہ چہارم آنکہ شفقت و محبت در بارہ امت بدرجہ اعلیٰ بود چنانچہ شمہ ازان در واقعات مذکورہ در نظر ارباب مکشوف گشته باشد قال اللہ تعالیٰ فیما رحمہ من اللہ لنت لهم و عزیز علیہ ما عننتهم الی غیر فلک معجزہ پنجم آنکہ سخا و شد بدرجہ اعلیٰ بود تا بجا سی رسید که از غایت سخا و شد بآن معاشر گشت که وہ بسطہ اکل البسط معجزہ ششم آنکہ نیاز را در دل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قعی و پیچ اعتبر سی نبود چنانچہ قریش بروی مال و منال بسیار در باراست و حکومت عرض کرد ملقت نگشت و حق تعالیٰ دنیا و آخرت را در نظر دی و آور و گوشہ چشم آن نکشاد و ما زاغ البصر و ما طغی معجزہ هفتم آنکہ فتح و بلاغت شد بر تہ کمال و در پیہ اعلیٰ بود و بحاجت کلم مخصوص زبان ہمہ قبائل عرب و طوایف ارباب حسب و نسب میزد و با ہر کس بربان وی سخن میگفت چنانچہ بسیار سی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان و قایع فلعلک باخ خ نفسک و قال و قیل می بود کہ اصحاب فہم آن میگردند و شرح آن می پرسیدند و چون بیان آن می شنیدند تعجب آن نموده میگفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شاد میان مانشو و نما یافته اکتساب این فضائل و امتا سب این شماں از کجا کرده ای وجہ فرستود کہ ادبی رب بیت آداب و علم اور ہمہ اور سلام است کوازادیب ادبی گوشمال یافت این ہمہ عمل و حکمت از دیرستان الرحمن علم القرآن ازان ملکیتی حلقہ انسان علمہ البیان آموختہ ام بیت تراویکت جملہ غذیہ ان ہمچوں کہ ہر کو بنگرداند کہ شاگرد چہ او سادی معجزہ هشتم آنکہ با اہل دنیا و اصحاب ثروت و غنا و رغایت ترقی و استعلاء بود و نہایت تعظیم و استغنا با فراد مسکن و شروع شرایع دین بحال تو انش و افقا و وعشع و انحرافی بود معجزہ نہم آنکہ کمال عقل و علم و معرفت بر تہ بود کہ از طریق بشریت بود و با وجود آنکہ امی بور و ایچ کس تعلیمی نکرده بود اعمال و احوال و سیرت و شماں دی

بروجی بود که علم و عقل یچیک از عمل و عقل میشل آن دفانی کرد و هرچه در توریت و نجیل و سائر کتب منزله واقع بود در مجموع آن اطلاع داشت
بی آنکه از معلم تعلیم گیرد و یا بطاوه کتب پردازد یا بعلم و اهل کتاب مجاز است کند و سخنین حکمتای حکمی مانقدم و سیر تحاوی سایر
ام و ضرب امثال و حسن افعال و سائر آن ایام و تقریر شرایع و احکام و ترتیب بواب و قسمین القاب و انصاف بصفات
شریفه و ایتلات بخصال حمیده همه ازوی بروجی صادر می شد که مقتضای کمال عقل و فور بود برتر بکه از وقت بشریت خارج نمیبود
محجزه و هم آنکه اخلاق حمیده و اختراف پسندیده او از حلم و عفو وجودت و شجاعت و یاد حسن معاشرت با قارب و اجانب و
شفقت و حرمت و رحمت با جمیع خلائق ووفا بهده و صلنه ارحم و تو اضع و عدل و امان و عفت و صدق و وقار و مروت و زهد و قنایت
و غیر ذلک من الاحلاق الحميدة والاصفات الشریفة چنان در کمال اعتدال واقع بود که یعنی نوع فریبی بران منصور نبود
و تفصیل اوصاف کمال و نعوت جلال این پیغمبر حمیده خصال علیه افضل الصلة من المتعال در کتب مبسوط مبین است و
درین مختصر باشارت اجمال اکتفا افاد ذکر شممه از خلق عظیم آن حضرت صلی الله علیه آل و سلم دلیل بر کمال خلق
آن خفتر صلی الله علیه آل و سلم همین بند است که حق بسیار و تعالی در قرآن مجید خلق مبارکش را عظیم و صفت فرمود که انک لعلی
خلق عظیم و در خلق عظیم آن سر و صلی الله علیه آل و سلم و سبب اتصاف او بین صفت علماء اقوال است قولی آنست راجع
مرکارم و اخلاق در روی محبتع بود دلیل آنکه اخلاق حسنة و اوصاف پسندیده با جمعها در ذات با برکات انبیا علیهم السلام مودع بود و
ذات هر کیک از ایشان بحسب تقریب عنده امشد ازان اخلاق یک چند و دیعت نهاده بود نمای تامی صفات کمال در دو دست جمیع انبیا
علیهم السلام مجتمع گشته بود بعد ازان حق تعالی سید انبیا علیهم الصلوة و اسلام تجلی با اخلاق ایشان به متبع با اوصاف کمال
ایشان فرمود نوی تعالی اولئک الذین هدی الله فبهد الله اقتداء و مر او را زین اقتداء اقتداء است بمعرفت که از تقليد گویند
و آن مناسب زنی حضرت محمدی صلی الله علیه آل و سلم میست و نه متابعت شریعت چرا که ناخ شرایع مانع مقدم بود پس ضرورت
خمول شد بر اقتداء بخصائص و اخلاق و شمائل ایشان مقتضای امر حضرت الهی جل ذکرہ حضرت رسالت صلی الله علیه آل و سلم
اجرازان اخلاق منوده همچنین محسن و مرکارم منتصف گشت مثلما اکتساب توبه و استغفار از حضرت آدم علیه السلام منوده شکر
نوخ و حلم ابراهیم و عدل اسماعیل و حسن طن بیقوب و صبر ایوب و اخلاص موسی و اعنتار داؤ و تو اضع سلیمان و زه عیسی علیهم
الصلة و اسلام و دلیل اخلاق از پوآی ایشان ستونی بدرست آورده و چنان صفت از صفات کمال و نعوت جلال که در اتصاف
با آن متفرد و با آن منضم ساخته تا بین دولت مستعد گشت که مدور حضرت الهی جل و علی شدتا فرمود و آنک اعلی خلق عظیم
قال المفسرون هذلت زیله له عن کل عیب یکون فی اخلاق و صفت له بالتحلی بكل محسن الاحلاق و از عایشه ضمیم
عنه پرسیدند فرمود که خلق او در قرآن بود یعنی با مرقر آنی قیام می نمود و از نواهی او اعجنا بیفرمود و آنک اخلاق آن خود را مسود فی تحملن میگردند
و تفصیل آن در ترسیم چنین مذکور است که در طاغات حضرت الهی جل ذکرہ جد و جمید و کوشش بسیار می نمود و خصوع تام بجناب
قدس الهی جل و علی معروض میداشت و انقپاد او امر کما یعنی مبکر دو باد شمنان او تشد دکلی می نمود و دوستان او در تزلل و فرزندی
میفرمود بابند گان او بر بسبیل تعمیم مواسات می فرمود و همواره نیک خواهی ایشان می نمود و بتجات و اخلاص ایشان حریص می بود و تحمل
اویه ایشان آن مقدار که طاقت داشت پیش می برد و بصایح ایشان آن مقدار کمی تو انشت قیام میفرمود و بخیر دارین ایشان را

ارشاد میفرمود و از منتهی و اموال ایشان اینچه امکان داشت استغفار میکرد و از جایلان حلمی و نزدیک و با همه مومنان حفظ جایخ نموده
در استر ضایی ایشان میکوشید و بین صفات مذکوره ثبات لازم می‌نمود و از اخلاق آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم کی آن بود که انس بن مالک که
رضی ائمۃ عنہ گفت که یکپرس از اصحاب و اهل بیت رضی اللہ علیہم آنحضرت را صلی اللہ علیہ آله و سلم بخواند جواب چنین داد که بعیک فرمود
که بشرط خدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم شرف گشتم و من هنوز سال بودم کاری که کردم هرگز نه گفت چرا کردی و اگر نکردم هرگز
نفر موده چرانکردی هرچه بروست من تلف شده هرگز مرلامت نفر موده و اگر دیگری ملامت کردی می فرمود که بلذار یا لگرفقا آن بودی چنان شدی و
عایشه رضی ائمۃ عنہا فرمود که آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم بایاران در مجلس موقوف بودی در همه حوال مشلا اگر بایاران ذکر دنیا کردندی
ایشان نیز ذکر دنیا کردندی و اگر یاد آخرت کردندی ایشان یاد آخرت کردندی و اگر ذکر طعام و شراب رفتی وی با ایشان موافق نمودی
و اگر از واقعات جا بهیت حکایت میکردند و خنده دیدند ایشان نیز قسمی فرمود و هم از عایشه رضی ائمۃ عنہا و عن ایها را از طرق زندگانی
آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم با اهل خانه پر پیزند گفت در خانه خود چنان سلوک میکند که مردم دیگر چنانکه خانه را میرفت و جامه خود میداد
و غلبهن خود را پیوند میزد و شنیر را ب میداد و گوسفند را میداد و شنید و خادمه را کارهای مسکر و با او طعام سخورد و بضاعت خود را از بازار خود
میدادست و بخانه می آورد **نفل** سنت از امیر المؤمنین حسین رضی ائمۃ عنہ که فرمود از پدر بزرگوار خود پر پیدم که حضرت رسول اللہ علیہ و آله و سلم
علیه و آله و سلم چون بخانه خود تشریف آوردی چه طریق عمل میکرد فرمود که اوقات شریف خود را در خانه سه قسم ساخته بود قسمی رابطاع
وعبادت مصروف ساختی و قسمی تعبید اهل و عیال پرداختی و قسمی بهمات خاصه قیام می نمودی و گاهی دین وقت باصلاح کار
امست استغفال نمودی و گاهی هم در جین با اهل فضل و شکیب از خواص اصحاب فرموده احباب مجاست نمودی و ایشان را بهدایای
علوم و لطافت حکم مخصوص گردانیدی و ایشان را در لاله فرمودی تا ازان اسرار علوم که محفوظی گشته بطا یافکه دون ایشان بود
در فضایل و احراز شنابل تعلیم میکردند و یاران را بصیرت می فرمود که حاجت کسانی که استطاعت رفع حاجت بن دارند حاجت ایشان
بن رسابند و در ثواب این معامله حسین میفرمود که یکپرس حاجت محتاج بعرض بادشاہ رساند که محتاج بر عرض حاجت خود قادر
باشد حق بسیار و تعالی هردو قدم آن کس را ثابت دارو در روز قیامت از لغزیدن نگاهدار و بیاران بوصیت قیام می نمودند امیر المؤمنین
حسین رضی ائمۃ عنہ گوید که بعد ازان از پدر پر پیدم که احوال و اوضاع آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم دریرون خانه پچمنوال بود فرمود
که همواره زبان مبارک لازم خان سبیوده نگاه داشتی و خاطرهای صحاب راضی ائمۃ عنہم با یکدیگر گفت میدادی و هرگز بیاران دو خاطر
تفهیخ نخواز نفر مودی و کریم هر قومی را گرامی داشتی و امور آن قوم با و تفویض فرمودی و از مردم استفسار می نمودی بی آنکه بساط اخلاق و طلاق
وجه با ایشان طلب فرمودی و از حال صادر و از شخص بودی و حسین حسن و تفیح فیج مسکر دی و از حق هرگز تجاوز نفر مودی و مقرب
تین مردم زد او نیکو خواه ترین مسلمانان بودی و بزرگوار ترین مردم نزد او کسی بودی که در بواسات داعانی خلائق جهدمی نموده
بعد از این از مجلس و کیفیت آن از پدر سوال کرد مردم فرمود که آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم در پیج مجلس شنیشت و از پیج صحبت
برخاست مگزشت و خاست او بیاد حق بسیار و تعالی بودی و چون بقومی رسیدی بزرگ مجلس منتہی شده بودی همانجا نزد و
بمشتی ویاران لا بین طریقه امر فرمودی و بهر یک از یاران خود چندان اتفاقات و تلقن نمودی که وی گمان بردی که وی گرامی
ترین بار است نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم و هر که بآن سرو صلی اللہ علیہ آله و سلم معارضه و مباحثه نمودی آنحضرت صلی اللہ

علیه و آله وسلم صبر فرمودی تا اذ سخن خود باز پرداختی و هر کس ازوی حاجتی سوال کردی البته حاجت ویرا برآورده باید خون خواهد
گفتند خاطر او را شاد کردی و شفقت و محبت وی نسبت بخلق خدای تعالیٰ عام بود چنانچه گویند پدر به مردم است و راجرا حکم خدا است
و حقوق او هر کس میشود وی باید بودند مجلس ام و مجلس علم و حیا و صبر و امانت بود آزاده اهل مجلس بزندانی و عیب و فحش و نهضت کسی مجلس
آن سروصلی ائمه علیه و آله وسلم مذکور نگشته و اگر چنین نامایم در مجلس از کسی طاهر شدی در اخفاکی آن کوشیدندی دیاران هم در مقام عدل
بودند و با یکدیگر پفضل دران مجلس تقوی بود و هر با یکدیگر در مقام تواضع بودندی و توقيت کسری و ترجم بصنیر بجا آوردندی و در مراتعات غرب باواره
حاجت ما امکن کوشش نمودندی و در تخلص احیا آورده است که اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که سبب آن محمد صلی الله
علیه و آله وسلم مددح حق تعالیٰ گشت بسیار بود شمه ازان در حسن معاشرت باطنی می نمود و مثل لیست در معاملات و پذل معروف و
اطعام طعام و افشاری سلام و عیادت مریض خواه صالح خواه طالع و تشیع جنازه مسلمانان در حجت جوار خواه کافر خواه
مسلمان و اجابت طعام از بند و آزاد و دعای برکت باعتقاد و قبول از برای منصفت پدایا و مكافایت بصنوف عطا یا نقل
سنت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لودعیت الی وزاع تقلب و ثبوت پیوسته گاه بودی آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم را بنان جو و شریعه نمک دعوت میکردند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اجابت فرمود و دیگر عفو از مجرمان و صلاح میان
بندگان و اقدام نمودن بر جد و احسان و ابتدا بسلام بر خواص و عوام و خشم فروخوردن از زیام انس بن مالک رضی عنہ گفت
که روزی با جمیع اصحاب رضی عنہم جمیعین در سجدہ نشسته بودند ناگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر دخانی ردا ساخته
تشریف آور دو رعیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعرابی در آمد و درای آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بگرفت و چنان کوشید که
کتف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برسینه اعرابی آمد و حاشیه برگردان مبارکش تا شیر کرد آنس و ربانظر محبت در اعرابی دیده تسمی فرموده
گفت ما شانک اعرابی گفت تما هر زین ماله اکه از برای تو آورده اند بن چنی برگفت و چنان کوشت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تما ازان
چنی بی دادند و برومی روی ترش نکرد و سخنان در روی او تسمی فرمود و دیگر از پسر مردم حلیم تر و عادل تر بود و در وقت بدل این شارع و
دینار ارزدا و عظیم و وقار بود و هم و باطل و عناد معاشرت و دروغ و غیب و بخل و جفا و مكر و خدیعت نیز ممتنع می ساخت هرگز در مردم
ملک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شب بران نگذشت مگر اینکه تصدق فرموده و اگر کسی نیافری که بیوی دادی بخانه خود زفافی تا مصرفی بران
در مردم پیدا کردی و هرگز سایل را رد نکردی و فقر را بنفس خود برگزیدی و حیا بران حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنان غائب بود که بر ریشه مجلس
کافم نگریستی و از گلگلی تنگ بر چشم بستی دور وقت طعام خود را نشسته هرگز از نان گندم سر زپیوسته بسیار خودی و بر قایقی دور و ز
متابع از نان چوین نیز شدی و گاه بودی که یک ماه در خاندان نبوت آتش فروختن گشته و با چه خرماله را بین داد و بین شدت و بیعت
نرا جهت فقر یا بخل بودی بلکه این شارکردی و مردیست که نوبتی جبریل علیه السلام نزد وی آمد و گفت خدا اتفاقی ترا سلام میرساند و
میگوید که دوست داری که این کوهای از برای تو طلا و نقره گردانم و با تو باشد هر جاروی فرمودای جبریل الدین اداد من لادار
له و مال من لامال له قد جمعها من لا عقل له جبریل گفت علیه السلام ثبتک الله یا هجر صلی الله علیه و آله
و سلم بالقول الثابت و دیگر آنکه در مجلس نشستی جابریله مجلس تنگ نکردی و اصحاب را تعظیم و احترام کنیت یاد کردی و با
اسما یاد کردی و قطع سخن بمحکم بخودی و از همه متواتضع تر بودی هر چیزی از پیشین میشین پوشیدی و برتر و اسپ دراز گوش و استر

ههچه اتفاق اتفاق دی نیشتی گاه بودی که پایهای بر هنر در گوچه و بازار رفتی و گاهی بی رو او عمامه و کلاه فرق میمون و نارک همایون کشاده
چون گل دفضل بیار شیگفتی و با فقر سهیشینی کردی و با مسکینان سهم کاسه شدی و با محرومی دیگرانا دست در آوردی و با هم
فضل اکرام و با هم شربه شکوئی اقدم فرمودی عذر اهل سعدت قبول کردی و احیاناً بفرار و مطایبت سخنان شیرین تکلم فرمودی فاما
غیر حق نگفتی و اکثر اوقات منبسم بودی ملعوب مباح مبیدیدی و انکار آن نکردی برآنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم اهل اوسابقت می نمودی
و آواز بحضور او بلند سیکردی و آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم تلقی بصیر فرمودی و مر او راعیبد و امامی بودی و آنحضرت صلی الله علیہ
وآلہ وسلم در لبس با کل براشان تغوز ننمودی بیچ وقت برکار نمودی و بطاعت حق بجانه و تعالی امشغول بودی یا اصلاح امور
اہل بیت و اصحاب می نمودی هرگز بیچ فقیر راز بجهت فقر تحقیر نکردی و هرگز بیچ غنی رایجت غنا تعظیم نمودی بلکه همه رامیان بحق تعالی
دعوت فرمودی و در جود و کرم بجز بیچ سایل را نمید باز نگردانیدی لقول است که اعلی از اخضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم
چیزی طلبی بد چنان گو سفند بودی داد که میان دو کوه ازان پر شد تما اعرابی قوم خود را بایمان دلالت میکرد گفت الان محمد اعطی عطا
من لا یخشی بالغاقة و در راجعت از غزوه حسین چنان مال بدم کشید که اسجیای عرب حیران شدند و سبب سلام مسیاری از صنادی
قویش آن شده چنانچه در محل خود بین شده و گویند یک نوبت صد هزار در هزار فرموده آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آورده و بر روی حصیر
ریخت و قسمت میکرد تا برخاست یک درم اذلان باقی نماند بود و یگر هرگز کسی را دشنام نداد و بر بیچ چیزی غفت نکرد و بر بیچ فردی از
مومن و کافر دعای بد نکرد و سچیکس را بدست خود نزد مگر شد و فی سبیل اشد و از سچیکس از برای نفس خود استقامتنا نداگر از برای و
فراشی گسترشده بودند بر وی ضبط جای فرمودندی والابر زمین تکیه فرمودندی و از برای کفایت همی هر کم رخاستی تما ان کس مراجعت ننمودی آن
حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم از پائیشستی و هر که دست آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم گرفتی تا دست خود کشیدی آنحضرت صلی الله علیہ
وآلہ وسلم دست خود باز نیا وردی وابتدا بصالح اصحاب آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمودی و چون نماز بودی کسی بجهت همی انتظار
آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم می بردی وی نماز خود سکترادا فرمودی و به هم آن پرداختی و چون فارغ شدی باز بر سر نماز آمدی و اکثر در
وقت جلوس روی نقبیله نیشتی و چون عزیزی بجهت زیارت آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم مبارت ننمودی گاه بودی کجا مه و روای
خوبیش بینداختی و آن زیر را برا بجانشاندی و در حین تکلم در رضا و غصب جر کل ای حق نگفتی و دوستین طعامهای نزدی طعامی بود که در کو
دستهای بیشتر بودی و درین طعام خوردن دوزانو نشکستی همانکه در نماز نشینند ولیکن زانو های را نهادی و قدم بالای قدم
و میفرمود که من بندۀ ام سخورم چنانکه بندگان سخوزند و می شینم چنانکه بندگان می شینند و طعام که بیک گرم بودی خوردی و بسر
انگشت از پیش خود خوردی و گاهی با انگشت چیار مدد کردی و بدوانگشت خوردی و فرمود که آن خوردن شیطان است اطعمهای
گوشت دوست تردشتنی و اپنے لفقول پزند کد و را دوست رهشتنی و گاهی میفرمود که وی شعره برادر من است یونس علیه السلام چون
طعام پزید در کدوی ایسیا کنید دل حزین را قوت مید پداز و حوصلات سرکه را دار شمع جویه یعنی خرمای نیک و از ترههایی همی با و باروج
نبله الحمار ادوست داشتنی و اکثر طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم خرم او آب بودی و هرگز بیچ طعام راعیب نفرمودی
و اگر خوش آمدی تناول فرمودی و اگر نه دست باز داشتنی و بعد از فراغ انگشتها بدهان یگان یگان پاک کردی و دران مبالغت میفرمود
چنانکه اگرستان مبارک سرخ میشدی و کاسه و طبق را بدین منوال پاک کردی و بعد ازان دست مبارک بآ بشستی و اپنے از آب

فضل آمدی روی سیمون بآن سعی فرمودی و چون آب آشامیدی بسده قدم نمودی دراول دم تسمیه کردی و در آخر تمجید نمودی و آب را
پستکین تمجیدی و پنهانی کشیدی و گاه بودی که یکدم بیاشامیدی نقل است که یک نوبت از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم شیر و عسل با هم آمیخته در یک طرف حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نو شیدن آن امتناع نموده فرمود و شرب است
بیک شربت باز آورده دونان خوش است در این مجمع ساخته اند به آنست که میگوییم حرام است ولیکن مکرده میدارم خود حساب صول
دینار افراد این روز قیامت و دوست میدارم تو اوضاع را وصلی الله علیه و آله و سلم اجمعین الطاهرين و سلم تسیلها
کثیر اکثیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق ارباب سیر و اجتماع اصحاب حدیث و خبرت که خلق آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چون خلق او در حدا عنده بگال بود و تمام اعضاء جوانح وی براعت دال مراج مبارکش دال می نمود و تدم
مبارکش ربعه بویینی مکمل بیان طول و فض و مع ذلک با هر طبول قامتی که همراهی کردی بروی متفرق بودی و در هر محلی که تشریف آوردی
از هنرمندان بزرگتر نمودی سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سراپرده سلطان عقل است و خرگاه شاهزاده خرد و بزرگی بود
و آن دلیل بر کمال عقل و بزرگی خود می نمود و موهی دخجیش سایه نه بجعد و مرسل و گیسوی مشکبویش نه تصریف نه مطلع گاهی نبرد گوش رسیده
و گاهی تا بسر دوش کشیدی گونه روی مبارکش نه سفید بود و نگذم گون و اما بعابت از هزار انور بود و سیمون چنان پنجه که در روی گاه
کردی تشییه آن باه کردی فاما لون بدین و گونه تنش سفید چون تقره گذاخته بود و اعضا و اجزای وجودش از غایت نور شعاع بر میدیگر
انداخته بود جیین میش که مطلع احوال حقیقت بود چون کلت احتج کشاده بود و ابروان کمان نشانش اگرچه کشاده بود اما پیوسته بود از
برای صید دلها آماده تا در مقام شهود اسرار قاپ تو سین بحرمان حرم سرای قاب تو سین اوادنی می نمود در بیان دوا بر روی مبارکش
رگی بود که در جین غضب ممتنی نمود چشمان بزرگیش دو صیاد بادام برجانشسته جهان پیای بودند و صد هزار ناوک جگر دوز
از خندگ مرگان در کمان ابروان نهاده چندین هزار شبردل را آهودار صید میکردند و در عین حسن سیاھی آن بغايت سیاھ و سفید تر
بغايت سفید و هر یان آن سفید و سیاھی حمرتی می نمود و وقت باصره اش بمرتبه بود که ذرت ایکی و روشنانی مساوی میدیده و در حدت
چنان بود که در پر وین ذیاده ستاره می شمرد و خدین سعد میش از استخوانهای روم تفعی نبود بینی سبرا از خود بینی آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بطول و ارتفاع مایل بود و نوری از اطراف و جوانب او شتعل بود فره و وهان اگرچه کشادگی میل داشت اما بغايت تنگ
بود اسان نور اشانش چون مردار بیدی و براق و قلیچ یعنی کشاده بود بیان ذمانت و در جین تکلم نوری از انسان شنایا آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ساطع می گشت که در فروع و شعاع آن نور هرچه در ظلمات چون آب حیات مسنون بود ظاهر و لامع می شد
محاسن مطهرش کثیف و زلف معنبرش بغايت لطیف بود موي روی را گذاشتند از شوارب زیادتی برداشتند گردن آزادش بلند و از
غايت بیضا چون تقره بیضادل پندیں لکن قین میمونش از یکدیگر دور و بین لکن قین همایونش از خاتم نبوت نور علی نویینه بکینه
است که خزینه احوال قدسی بع چون جبهه کرسی و سیع و عریض می نمود و شکم عالی سهیش با اسرار عالی قدرش همراه می بود ازینه با سکینه اش
تاتان شک اوصاف خلی باریک از موی کشیده بود گویی سنبلا تربیاض کافو را نو خرامیده بود و باقی اجزای سینه و شکم حکمت
خرنیه اش بی موی و مشام مستنشقان را کج فائح عزیز بزمیم چون روح قدس از بزم انس بغايت خوشبوی و عظیم لشکین بود
و طویل الیین ضخم الزراعین عضل اضدین گوشت بدن مبارک جدا تماش بود و خادب و اطراف شامل لاعطا فرش چون

فضیان فضیله بکمال لطافت محکمی و تفاوت کفت نرم سیونش نرم تراز خزو حیر و ساق های پوش و قیق ولیکن بغایت ولپذیرگشتن
دست و پایش درشت غلیظ و غبیب نیکو عاقبتیش کم گوشت نه طویل و نه عریض زیر قدم مبارکش از زین مرتفع بود چنانکه انفاس
نمیاشت و پشت رہنماییش امس وستوی بود چنانکه شیخ تکسر و شفاق نداشت روی اوچون بدرینبر پود و بوی اوچون مشک و
غیراعضا و جوارش نمام خلقت و متناسب و نظرات عنا میش درباره عاشقان است متواالی و متعاقب بود ربانی

در جان علم عشق تو افراده اند	وین هر دو جهان بهر تو پر اخنه نه	در حسن توصیه هر اعشق حیز	وزیگ نظرت کاره ساخته اند
------------------------------	----------------------------------	--------------------------	--------------------------

از جابرین سکره رضی ائمه عنہ مرؤیت که گفت در شب مهتاب دیدم که پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم حلّه سرخ پوئیده بیاران تشریف
آور دو صرفی اخسار بانوار آنسو و صلی الله علیہ وآلہ وسلم نکاہ میکردم در روی ماہ میبدیدم که خدا سوگند در نظر من از ماہ بهتر مرابت می نمود

وحسن او حسن با هم بجزب می فزود	ایپیات	در نظرت در با کمال محمد	ماه فرو مانده از جمال محمد	پاک قبولش کند بمال محمد
چرخ فلک اکمال و منزه نتی فیت		آدمه مجموع در ظلال محمد	ایپن چپیراسته جنت فروس	شمس و قمر در زین حشرت ایپا
آدمه و نوح خلیل و موسی عیسی		عشق محبیست و آل محمد	ماه نباشد مگر جمال محمد	از ابوهیره رضی ائمه عنہ روایت است که گفت بیچ چیز از رسول
سعدی اگر عاشقی کنی وجوانی				

صلی الله علیہ وآلہ وسلم احسن ندیدم لمعان حین میین اوچان نورانی می نمود که گویایا اقتاب در چیه مبارک جاری بود و ابن عباس
رضی ائمه عنہا گفت که پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم هرگز در برابر اقتاب نایتا دالا که نور او بر نور آن اقتاب غلبہ کرد و هرگز در پیش چراغی
نشست الا که نور او بر نور چراغ غالب آمد **منظمه**

آن خواجه که بد رعلام ملا اوت	یک پر از تجلی نور جمال اوت	خورشید آسمان زین میون شست ازو	آن خواجه که بد رعلام ملا اوت	پر چهاربی دی حین شد بمنگ و بو
خورشید آسمان زین میون شست ازو	زان گشت سرخوی که همگل اوت	پر از جریل سین هم بمال اوت	خورشید آسمان زین میون شست ازو	زان گشت سرخوی که همگل اوت
تنهانه مرع روح بمالش همی پر				

در کتب معتبره رسیده بود شمیمین گشت فاما خامه مشکین عمامه عنبرهون شعا و جی همی چند خاص از برای ارباب اخصاص در وصف
جمال محمدی و لغت کمال احمدی صلوات اش و سلامه علیه مرقوم میگرداند سبع قبول اصحاب نموده پیش از این که زبان به تجربه میعنی
مشکین بکشایند بدرو و حضرت مقدس نبی صلی الله علیہ وآلہ وسلم مباردت نایندای درویش چون بنایی کارخانه صنایع و تفاصیل
نگارخانه بدان ایع خواست تماز برای دره اتاج روح پر فتوح محمدی صلی الله علیہ وآلہ وسلم که از زواہر جواهر عالم پاک برسدار در در غر
در گنجینه خانه افلاک افزون تر بود حقه از آب خال بشریت ترکیب کند و مظہری از برای ظهور را نوادری حقیقت و شارع شریعت
ترتیب ناید پرده و اختفا از روی مشاهد خلق نجرا نه جسی اند و کفی بکشایند و خورشید اناوار شهود واحدی جل و علا و مظہر وجود محمدی صلی الله
علیه وآلہ وسلم بناید جسم بدیع و شخص منبع آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بکمال قدرت بر مقتصنای حکمت بیگان است اعلام ظهور
از نور بانی والویه سر در حضور روحانی بر ذر و حی و وجود و قیه شهود او بر افراست

صوت ارجمند است پرده رش	پیرت آینه جمال نامه	خواست حست که جلوه آغازه	بناید حقیقت توحید
بناید حقیقت توحید	اندر آینه امجاز پدید	با حقیقت مجاز پردازد	میفرست ز طارم افلاک
یعنی از نور من همی ظبی	بنین کجا م جهان نمای نبی	قطره روح در مشیه خاک	صلی الله علیہ وآلہ وسلم لا جرم آن روز که نقاش قدرت پیچون صورت میمون پیرت محمدی صلی الله

علیه و آله وسلم بصفحه صحیفه وجودی نگاشت و بنای فطرت کن فیکون قصر ہایون مسینیت احمدی صلوا علیہ وسلم رضای ہوای شہود بری افزایش عقلی که شاگرد استاد فطرت است هر قطه از اقطار این قصر فیع الشان در ترکیب هر عضو از اعضای قالب عظیم ابان این سلطان انس و جان استفسار حکمت و استکشاف حقیقت آن می نمود اول که صانع حکمت قلم صنع پست فطرت داد تا شکل جیعنی میین آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله وسلم پر کشید و جرم نیر خور شید جمال راز سلطان کمال او طالع گردانید عقل از استاد فطرت پرسید که این جام جیان نمای از برای حیثیت و این آینه فخر لقا بجهت تماشای کیست فطرت گفت این سمجھل صقلی است که عکس فرج جمال محظوظ لا یزالی بعاثقان لا ابالي نماید یا گلستان برگل وریجانی است که در نوبهار اخهار ارادت آن اعوف شکوفه عطوفه و فافسکم افلات بصرین براعصان اشجار سید ابراری کشاید و چون قبه منور و خفه مد و رفق ہمایون آن خلاصه کاف و نون و تارک مبارک آن سلاطین فیکون را بر قوای عظام دعایم گفت اندام بر افزایش واشکال غریب و صور بدیعه جواس و مشاعر قوای بواطن و خواهر در مقدمه و موخره خزانه دماغ آن سلطان تخت مازاغ نگاشت عقل از استاد فطرت پرسید که این خزینه از برای کدام فرنیه ساخته و این سمجھینه بنام چه نقدینه پرداخته فطرت جواب داد که این قلد قاف وجود است آشیانه عنقا عقل گشته سدرة المستهای هفت آسمان عضو است حومه جپریل فکر آمد ه مرکز داره وجود محمدی است پر کار نفطه وجود است طفل با صره محمدی راصلی اللہ علیہ آله و صحبه وسلم بعد از نظام مازاغ البصر نوال نوال المترالی ربک از کاسه با حراسه انوار اوست سائل مسائل معارف و حکم اپدی کعبارت از اسمه محمدی است صلی اللہ علیہ آله وسلم قراضه حکمت فاویی الی عبده ما او حی از کیمیه نقیبیه اسرار است چون تخته سین بی شبهه اش بشردویح المحفوظ پیشانی بی پریشانیش مکتسر عقل پرسید که این حیثیت گفت این صفحه مختسبین مصحف سعادت لوح سین سیادت است و لوح المحفوظ آسمان رسالت است عنوان دیوان جلال است دیباچه مشور بیوت است فهرس و سور فوت است گاهی درین تلقین غلط و انحطاط علیهم چون پر ظفر گستر سیاهی جیین ما ی دیجین تلقین فمارحة من الله لنت لهم چون آینه ما ی سایه هشتاه سین چون آن دو طاق مقوای بر ویش را بر فوق رواق مقرنس حدقه بر ازشت و آن دو همال مشکین را برافق سین تون جیین سین ازان شک حور یعنی نگاشت عقل از حقیقت آن پرسید فطرت گفت این دو طاق محاب مقصورة جامع خسار است و فندل مقلین در روی آویخته و امام انسان العین صفوون مرگان را به طرقه العینی در رکوع و بکود و بیوط و حسعود بر تیخت با وجود پیان گویم که دو نوس قریت بر فلک جیین انسانی که قدرت قادر بجانی باقی شانی آن خلاصه کن فکان پی بلار ساخته یا چوگان پر خال سلطان حسن و جمال است که بیک شیوه پسندیده گوی سرگردان دیده را در میدان تازیه خواه گاه غمزه غما زاند اخنه چون دور واقع سین حدقین لذک در زیر دو طاق قرگون حاجیین آن سلطان تخت قاب تو بین مرتب گردانید و آن محظوظ ساده روند خوی مردمک دیده اداران را ق پر نور بر پیش رشک کافور بخواه بانید عقل پرسید که این حیثیت گفت این دو شاه و عروس ند بر تخت عاج و آنوس تکیه زده یا آفتاب و ماہ اند بر فلک عروج ایه خیمه نده نی بلکه دو کبوتر زاغ سفید بال اند که در جوا علامی مازاغ البصر و ماطغی معلو میزند یاد و شاہزاد آشیانه جلال ند که در شکارگاه ولقد راه نزلة اخری جولان سکینه و یاد و نرگس گازار احدی اند در گلشن خسار محمدی شکفت دو شکونه اند غذا صمدی اند بر اشجار انتظار احمدی صلی اللہ علیہ آله وسلم نمود اگر شسته نی بلکه دران دنخوس ابوجی آن پیغای بر صلی اللہ علیہ آله وسلم با بر وی صلی اللہ علیہ آله و صحبه وسلم بر قاب قویین کعبارت از وجوب و امكان است میین ساخته دران کاس جمال واحد در دو آینه متعدد و بکین احمد در دیده

پسندیده آن شاهد مشاهده حقیقت سراوادنی که توجیه مطلق است می‌بین گردانیدند و چون مشاط قدرت پروردگار حل جلال خساره عروس عذارش را بخلگونه اخوار قدسی و غازه اسرار انسی بیاراست و بخواصی باحت وزیر طلاق است عقل پرسید که این حضیث گفت این دور خسارگلگون گوییا سبیست نیلگون در دست قادیر چون حل و علامشق گشته یا گل خندان بست که بر سید بن نسیمات عنایت و وزیدن نفحات رعایت در گلستان جمال محمدی صلی اللہ علیہ و آله و سلم بقدرت بر کمال احدی مفتق گشته نی فی بلکه در ورق کتاب بسیاد بر روی رقم سعادت از قلم شهادت و گفته با الله شهید بر کشیده یاد و طبق آب حمت است از برای تجویان امت بقوت بازوی یقین و شوکت نیروی و مادسلنا که لارجه للعالیین درین کام شفاعت بر روی درمانه گان بی بصاعت کشاده و چون شبکات زلف شبگوش بمنوال دام صیادان بجهه خساره گلگون ممیونش از برای صبید ولهمی عارفان فی غاشیان محبونش منشق گردانیده و حقه یاقوت دهان بایرانش را درین کام نسبم چون ناخندان منشق و چون غنچه سیراب منشق گردانید عقل پرسید که این چیست فطرت جواب داد که این حقه ایست از لعل بد خشائی انسانی ساخته قبه ایست رمانی روحاں پرداخته رحیمه نیستم جست لغیم است حیث تحقیق در روی مخنوم ساخته شراب ناب آب دهانش که سبیل جان مشتاقان است دران عین الحیوان بظلمات حدشان مکنوم گردانیده و چون در راغر اسان نورافشانش را که عبارت ازی و دودنده مردارید آبدار و در خشائش جو هر حکمت و رشته منخرط صبح در درج عقیقی برج دهان مژده دهانش پرداخته عقل پرسید که این حضیث گفت این زالهای بیضاشت از ابرقدرت حق تعالی در دون لاله حمار بخته یا خود عقد منظوم ثریاست در درج برج جوزا بر شهادت اعیقیق آسامی روح افزادر آوبخته و چون زبان بی زیانش قرآن خوانش را در دیرستان دهان بایرانش معلم الرحمن علم القرآن در پس کرسی پاره اسان نشانده و بر قلمش در صویعه دهان در قفس عرفان در آور عقل پرسید که این حضیث و این نفعه و نوادرختی این خلوتسرای خداوندی کیست فطرت گفت این خطیب دارالملک نبوت است که خطیب شهادت در مجمع ارباب سعادت در جامع دهان بمنبری و دوپای اسان بمنحو اند و هنال بوستان دهان است که شگوفه قرآن بر شاخه ای ایمان می شگفاند صدق شرفیست دریا باره دهان در حصن در حوصله جان می پردازد نظر اسرار ایمان است که شارای افضل و احسان بطبقی بیان بیفارق ارباب بیان عرفان می گستراند شاخ فیشک مرصنبوت است که در قنادخانه فتوت بر ذات مراق اهل مروت بارشاد و حی و امداد امر و نهی بطبقی بیان از سرای قرآن شکر ریزی میکند شیشه گلا افشار مهانسرای تعلیم و تعلم است که درین کام تکلم بطبقی بیشه پر لوزیه ایمان و سکینه گلاب یقین و ظلماتیه می فشاند و چون کفت کفایت حماحت دست حق پرستش را تکلبند سعادتمند قدرت الہی بحکمت ناتناهی بند و پیوند بر یکدیگر ترتیب می نهاد و عظام متفرق و منفاصل متخرقه راباطا بعصاب و غضاریع و جمال و عروق تجاویزی ترکیب میداد عقل پرسید که این حضیث گفت این کفت دریا یار سعادت است سحاب سماء سماحت است پاسی ارباب ایمان است ووفاست شیخ لذار صحاب کفر و نفاق است شجره پنج شاخ چهار باغ وجود است ازها را لطفا براغصان اناملش شکفتہ هنال جنان بوستان بیاد است که مترفت با وشمای خیال ای هنال درین و شمال بجناب حضرت ذوالجلال کشاده و چون ترتیب صدر عالی قدران صدر بدر عالم صلی اللہ علیہ و آله و سلم مباورت می نمود عقل ازو سماحت فرمود که این حضیث گفت خرینه ایست از برای زواہ همراهی الہی ترتیب داده و گنجینه ایست جهت نقدینه معارف و حقایق ناتناهی آماده میدانی است از برای جولان فرسان عساکر اسلام تفتح ابواب است از برای سلطان ایمان تا شر نور عرفان

من شرح تخت گاه است از برای شاهزاده دلجان توسع ولکن وسعتی قلب عبدی کشاده و خیر و خرگاهی است بجهت نزول سلطان ایمان تبریز و زینه فی قلوبهم تبریز داده و چون شکم با حکمش را که خزانه قلعه بنا داد خانقاہ صادر وارد طعام و منزاب مرتب گردانیده عقل پرسید که این حیثیت گفت این خانه در اصل وضع مطبخ سراچه قالب از نای است تنبع طبایع نفسانی و معدن قوای شهوای است نزول و مادای نفس اماره است مرتع و مرعای طبع سیاره است اما در شهرستان وجود این سید علیه الصلوۃ والسلام محبس شهوای است و زندان همایش است خزینه قوت لاپیوت و دفینه اسرار ملک ملکوت است نفس بد فرمای که ساکن این سکن نی بود و درین ملک بر طبق ارادت خود تصرف می نمود اینجا حکوم حکم خواسته است همایش نمای که متوطنان این وطن را نهیا و فرمان خود میفرمود بسیار است آن سلطان خاقانی در مقام قناعت اشیع یوما و جوع یوین است چندانکه کشننه عبدالمطلب در وقت اشتباہ خوارین دعا سمند در مکه بیفته و مربع بریان و حلول ای پسند دواین خواجه هردو سرا و این سلطان اوادی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت مجاوزت با پسند شفاعت سنگ بر شکم بند داشت چون ندانی دوست را زدشند جانی چه سود پس سنگ باید نفس احلوا و بریانی چه سود بچون حکمت ربانی باشد از بحائی به تهیید معاقد ظهر بدر با ستظری رش پرداخت و من اتنا ش را به تشیید قواعد فقار اسنوار میساخت عقل گفت این حیثیت فطرت جواب داد که این سطبه القال شرائیع الوهیت است متکفل اجمال داداع عبودیت است پیشست و پیاوهشت تباہ روزگار است بردارنده بارازدراست گناه گاران است چون در مقام قیامت نشسته مستقیم وارد طبیعی صورت است تقاضا نش براوراق شوق خود بگارد و چون درین گام رکوع بخصوص عرش مجتمع گرداند چرخ کوزه پشت خمیده قاست باراق فقارش تا قیام قیامت نتوانند بود که بردارد و چون پایی رهایی آنحضرت رصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعایم قصر وجود است ترتیب نموده و بنای عظیم الشان نهاد این دو عاد مینیا نهاده عضل پرسیده حیثیت گفت این سنتی است قصر وجود درین میتی قیام متوفی و در بحیتی دور پیش اند در طریق سلوک که بمراه دو قاصد اند در عرصه بالقصی ففر و الی الله تینی دو میل خل اند که محل الجواہر مکمل در دیده عرش میگشند و سطبه سنبه قوی بینید که با سرار و نحن اقرب الیه من حبل الورید میگشند چون مقام حکم فاند بر تقدم قیام لما قام عبد الله بر خیزد جه نقصان طاعت میگیان نماید و چون درین گام شفاعت اشفع لیشفع بزانوی خرامی علی زکیت عزیز عصیان خاصیان خواهد ام و لغز

شار و رضه پر نور صدر و بدر و عالم
بصورت از بشر آمد ولی زر و حی حقیقت
میان مکه و طایف بود و قالب آدم
نهاده بانی حکمت دل فتد لی
بیک دو گام گذشته زاوی طارم عظیم
طفیل ذات توپرده بیار عالم ازان شد
بیار جود چو شد فیض و محنت متقاطر

مزادیده دل هزاران درود دادم
بطاهرست موخر باطن است مقدم
بعالم دل و جان بود تخت رسالت شاه
بسان است او جلد انبیا لے کرم
چواز دلی زده بر تقدم مقصدا دلی
فروع عیش که بیند درین سرچه ما تم
زابر جود چو شد فیض و محنت متقاطر

لی لغت النبي علیه الصلوۃ والسلام
محمد سبی کزیرای اول و حسن
زفرق تا تقدم صورت خدا است محسم
بروز حشر نظرل بوای او شده و اثنا پیش
فرود پایه جا هش و ثاق عیسی و مریم
اگر ز سوری در ظهور نور تو باشد
که پیش بجنبدار و جود قطراه شیخنم

معین چو تخد فرسته بیرازیں کندید	کند درود پیاپی روان بسوی تو بردام
فصل سوم در ذکر معجزات خارجیه حضرت محمد پی علیه الصلوۃ والسلام	

بدانکه معجزات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حد و عذریون ست و از شمار و حصار افرون و در کتب پیرستہ هزار زان جمله بعضی مشهور
و اما از جمله مشهوره معتقد بیا صد معجزه درین مختصر ابراد نموده قلمزده کلک بیان گردانیدم و باقی حواره مکتب متداوله نموده خامه مشکین عماره
را لازم تعرض آن باز داشتیم معجزه اول از معجزات ظاهره با هر قرآن مجید است و آن قوی ترین معجزات و ظاهرین آیات بینات
است و آن نه یک معجزه است بلکه هزاران معجزه دروی مندرج است زیرا که در هر سوره بلکه در هر آیتی چندین معجزه ظاهر است که قوت
بشر از ابراد مثل آن عاجز است و از جمله معجزاتی که در قرآن ظاهر است یکی فصاحت مفردات و بلاعنت نظم آنست که بروجی که به
فصحاء بلغاء عرب از ابراد مثل آن عاجز نمایند با وجود کمال حرص ایشان در هدم قواعد بیان قرآن و مبالغه ایشان در معارضه و مجادله
حضرت مقدس نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دیگران زوجه اعجاز قرآن نظم عجیب و غریب است که با سالیب کلام عرب نی مانوی
این کلام نه پیش از نزول قرآن و نه بعد از آن در میان ایشان و روایات ایشان اورد و آندر فرزی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرآن مسخواندند ولید
بن المغیره که از فصحاء عرب بود استماع نموده قتنی مسکر و ابو جهل و پراسرنش نموده گفت چهت احسان کلام محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چیست ولبیگفت و اشید که یچکس از شما بکلام و اشعار ایشان دانای از من نیست اپنچه وی میخواهد پیج با آنها نی کنم د دیگران که از رقص
ماضیه و امور سابقه در قرآن خبردا و اپنچه در قرآنگذشتند در امتنان پیشین جاری گشته بود با آنکه اخبار اهل کتاب عمرها در شخص و تحقیق آن
مرصوف ساخته بودند و بعد از آن گفتگوی و سنجوی بسیار تخصیل بعضی نموده و معلوم بود که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امی بود
و هرگز با اهل کتاب مخاططت و مجاالت نموده و اشکالات اهل کتاب و سوال و جواب ایشان و حین نزول قرآن بروجی بیان
مسکر دکه یچکس راجحال انکار آن نبود و خبر قبول و اذعان روی دیگر نی نمود و دیگر آنکه از معیقات که تعلق با مورستقبله داشت خبرداد
مجموع آن واقع شند در خطراتی که صدور رباب کفر و فجور عبوری نموده بآیات قرآن نظمه و رمی آمد و هر آنها مطابق واقع بود از کلیات و
جزویات که در قرآن خبر داد مجموع آنها و قوع آنها پیوست و این نوع اخبار در قرآن بسیار است مثل افراد مودان اخون نزلنا الذ کروانا
له لحافظون یعنی ما از ازال قرآن فرمودیم و مانگاه دارند اه آنیم نادر و روی تغیری واقع نشود و اکنون قریب نصد سال است که هر پنهان
ملاحده وزناد قمه تخصیص فراسته خواستند که در قرآن تغیر پیدا آرنند تو اشتند و بیک کلکه یک حرف بلکه یک نقطه در زیادت و
نقسان آن نصرف نمودن نمکن گشت و الله الحمد والمنة وج و دیگر آنکه از زوجه اعجاز قرآنی بیت و ترس است که حین تلوت آن بر قارے
وسامع طاری میشود آورده اند که عقبه بن ربعیه بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سخنی کردند اور از احداث دین جدید بازدارد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوده حم فصلت بروی خواندن گرفت تا آنجا که فان اعرضوا فقل اند تک صاعقة مثل صاعقة
عاد و تمود از بسیاری خوف و خشیت که بروی استیلا یافت دست بادهان سیدانس و جان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش برو و سوگند
دادش که از تلاوت باز استدچن پنجه ذکر این واقعه از پیش است گذارش یافت حاصل الکلام که سنت الہی جمل و علاچنان
ورود یافته که هر پیغامبری از برای ای امت خود معجزات از جنس آن آرد که میل و کوشش آن باشد چنان پنجه در زمان مسیح میلوات
اسد و سلامه علیهم کوشش قوم تخصیل علم سحر بود معجزه اونیز ارجنب منفیات ایشان فرستاد مثل شنگا فته شدن دریا و خون گشتن
دریا از برای قطبیان و تغییر و تبدیل عصا به ثعبان و اشغال آن و همچنین بر اهل زمان عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام علوم طبیبه
غالب بود معجزه اول مثل احیای موت و شفای ابرص تغیین فرمود ام از زمان سپمیر با میل مردم و شروع ایشان بفصاحت و

پنایت بلاغت و انشاء ترکیب بدیعه و تالیف عبارات منبعه بود لاجرم حق تعالی از برای ایشان کلامی فرستاد در غایت فصاحت و
نهایت بلاغت و کلامی جزالت و سلامت خالی از اطنا ب و نظویل مهل و عاری از اختصار و اعجاز فخل با قریش که بعدن فصاحت
و بلاغت بودند با وجود معاندت دیرین حین مخاطبیت فاء تو بسورة من مثله سر معارضت بین اختر و بنفرض آن پیرو اختند
تا گویند که ابن مقفع که بلیغ ترین عهد خود بود در ان مقام در آمد که در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند و در ان امر شروع نمود تا گاهی بکوکی
بلکذشت که این آیت کلام سخواند قل یا ارض بلعی ماء ک و یاسماء اقلعی بازگشت و پنچ ترتیب کرد بود محکر و بعد از آن گفت که من
گواهی میدهم که این کلام بشفریت و مسیله کذا ب کلمات ممدوهیل و ترکیبات فخر زده بیهم می بست و بآن هملا ت در عرض
سوره قرآنی در می آمد تا گویند که سوره والنازعات را مقابل دیدن گونه هملا ت موده و البارزات زد عالم آخرات خضر افالدارها
قحاف الطاعات طعنای المخابرات خبر افالبارادات ثروا فاللاحات لقا اهالة و سمعنا قد فصلتهم على اهل الدیر
و ماسبق کم على اهل مدر و سوره فیل را باین کلات معارضه کرد که الغیل وما ادر نک ما الغیل له ذنب و شیل له خرطوم
طویل و ان ذلك من خلق ربنا الغیل و بدان سبب اضحوک فضیا و بلغا گشت معجزه و بگجر شگافته شدن ما ه چنانکه ایسر
الموسین علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و انس بن مالک و خدیجه ایمانی و حبیر بن معطر ضی اش عخص
اجمیعین روایت کنند که جماعتی از شرکان در حوالی کندزد حضرت رسول صلی الله علیہ وآل و سلم جمع شدند و گفتند که در دعوی نبوت
صادقی و در تحقیق رسالت محقق ماه را در آسمان مشق گردان و آن شب شب چهاردهم ماه بود و ماه بدر تبره رسیده که پرست حضرت
صلی الله علیہ وآل و سلم فرمود اگر چنین کنم ایمان می آرید گفتند آری پس آن سر و صلی الله علیہ وآل و سلم یک روایت دور گفت نماز
بلکذار و بعد از آن دست بدعا برداشت و از حق تعالی در خواست نمود با گشت سبیخ خود اشارت بجانب ما ه فرمود به و پیره شد
نیزی برآ سمان ماند و نیزی در پس کوه مخفی گشت و رسول صلی الله علیہ وآل و سلم یک یک را بخواند و می فرمود ای فلان و ای فلان شهد
پیغمه گواه باشید و روایتی آنکه یک نیزه ما ه ضعفان و یک نیزه دیگر بر کوه ابو قبیس نمود و بر روایتی دیگر آنکه هر دو شت وی از راه چنان
شد که کوه حرا را در میان آن دوشت بدیدند و چون حضرت این معجزه با ایشان نمود حمل بر سرمنوده گفتند که محمد صلی الله علیہ وآل و سلم
ما ه را سحر کرده است و ابو جهل فریاد بر کشید و می گفت که هذا سحر مستمر و بعضی گفتند که اگر نسبت بهاد سحر کرده است بسیار مردمان
نتوانند که سحر کند لاجرم از مسافرا بینکه می آمدند استفسار می نمودند که آری در فلان شب ما ه بشگافت و هر شیخی بجانب بشتابت ایشان
گفتند بر ما ه سحر کرده است و این آیت نازل شد که اقتربت الساعۃ و انشق القمر و ان یروا آیة بعرضوا و بقولوا سحر مستمر
ابیات درج را ماقفل زرست پنگلید وی انگشت پیغامبرت به کلید خزان این چود رشت اوست به از داع داران گشت
اوست بهم از نور آن پنچ آمد شگافت پنچ صفت بد رشکست روز مصادف معجزه دیگر معجزه آه بود روایت است که صیادی در صحرا دام نماد
بود اتفاقا خواجه علیه الصلوۃ والسلام بر سید دید که امود رقید کید آن بیگانه محبوس گشت چون نظرش برخواج به علیه الصلوۃ والسلام
افقاد بزبان فضیح گفت بیار رسول امده صلی الله علیہ وآل و سلم نزد یک من آی حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم نزد یک وی رفت
گفت ای حضرت عالمیان دیرین کوه دو پچ دارم و هنوز از شیخین سیر خورده اند و اگر بایشان زکم نهم ایشان بیلاکت بیرسد
بیار رسول امده صلی الله علیہ وآل و سلم مراضمان شوتا بروم و بچگان خود را شیردهم و باز آیم القصه با آنحضرت صلی الله علیہ وآل و صحبه و سلم

در سخن بود که صیاد بر سید حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که ای صیاد این آهون صید نیست ولیکن این چیز را فرزندان دار داورا بگذار برو و فرزندان خود را شیرده و باز آید صیاد گفت تو ضمانت شوی گفت میشوم گفت اگر باز نیاید ترا بعوض اوقتیں رسانم خواجه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تبکم فرموده گفت اگر باز آمد تو بخدا می من بجا نه و تعالی ایمان می آری گفت آری بین عهد بستند و خواجه علیه الصلة والسلام دست مبارک بر پشت آهون سع فرمود و فرمود او را پنج ساعت محنت دادم برو و باز آید آنگاه آهون برفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنزد کافر باستطرا آهون شست چون چهار ساعت بگذشت آهور و ان باز آمد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که تو را پنج ساعت همیلت داده بودم حپر انبودی تا فرزندان سیر شیرخودندی آهون گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نزدیک فرزندان فتح از من پوئے تو شنیدند و گفتند ای ما در از تو پوی مید مدن که هر گز مثل آن بودی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم بدست مبارک پشت من سع فرمود او مراضمان شده تا از چنگ صیاد بجات یافته ام اکنون شیرد ادون شما آمده ام آهون برده ما گفتند ای ما در زود برو و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از ضما منیست خود بیرون آر کم مار شیرگو از نیست و حالانکه درضمان توبه چیل آمده ام تا از ضما نیست من بیرون آمده باشی ای صد هزار جان من و فرزندان من فدای توباد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون صیاد کافران بدلید گفت اشہدان لا اله الا الله و اشہدان محمد رسول الله مسخره دیگر سو سمار بو و ابن عباس و ابن عمر رضی اللہ عنہم رواست کنند که اعرابی بود از بنی سلیمان نام او سعد و بروایتی معاذ روزی سو سماری نخانه بردا تا بکشد و نخود و بیان کند وقت عیال خود گرداند و راه گذر او مجیع اقواد پرسید که اینها کیا نند و سبب جماعت این طایفه چیست گفتند محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوی نبوت میکنند و هر دم مختمع گشته اند اعرابی خود را در میان آن مجمع گنجانید و باهن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخطب و رآمه گفت بلات و غری سو گندی پیچ زن آبستن سخن گوی دروغ زن تراز تو و نه همچکیس درول من دشمن از تو عمر خطاب رضی اللہ عنہم خوست تا اورا گوشمال و هر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای عمر درجه علم و حکم بد جنوت نزدیک ہست یعنی او را مرجان را بی با اعرابی کرد و گفت ای اعرابی بخدا که در آسمان اینیم و در زردا در میان و ملاکه سنوده از خدا تعالی اترس و ترک عبادات انسانم کن بود حضرت خداوندی جل و علا و نبوت من اغراف نمای اعرابی گفت بحق لات و غری که تباویان می آرم تا وقتیک این سو سمار بتو ایمان آرد و آن سو سمار را پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میزد اخت سو سمار راه گزی گرفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ایها الضب اقبل سو سمار باز گشت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا صلب سو سمار گفت بیک و سعد یک حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کرامی پرسنی گفت آن خدا را که در آسمان است عرش او در زمین است سلطان او و در دریاست سبیل او و در بہشت است رحمت او و در در و زخ است عذاب و عقاب و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت که من کیستم سو سمار گفت تو رسول پروردگار عالمیانی و خاتم پیغمبر ای انت سید القياده و زین القياده و کمال القياده و فلاح و رستگاری یابد هر کو قصیدن تو کند و نخوست خسراں دارین یا بدو به بلا مبتلا گرد و هر که تکذیب تو کند اعرابی چون کلمات از سو سمار شنید و تحریش شد و گفت پیش دلیل و معجزه دیگر نمی طلبم بعد از معاشره این معنی گفت اشہدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انك عبد رسوله و خدا سو گندی یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که بتزدیک تو آدم و بروی زمین سچکیس تو من از تو دشمن تربود اکنون تراز گوش چشم و از پدر و مادر و فرزند دوست ترمیدارم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود الحمد لله الذي هداك بعضی زیست

آورده است که سو سار بعد از آواراً نحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم این شعر را بخواند	پایه رسول الله انک صادقا
فبورکت مهدیا و بورکت هادیا	شروعت لنا و من الحنیفة بقد ما
فیا خیر مدعا ویا خیر مرسل	الی الجن و کلاس بیک داعیا
فا صحبت و غینا صادق القول اعیا	وبورکت مولود و بورکت ناشیعیا

تعلیست که چون اعرابی بدولت ایمان مشرف شد از غایبت ابتهاج در قص در آمد و بشاشت تمامی من و حضرت فرمود صلی الله علیہ وآلہ وسلم که از مال دینیا بسیج داری اعرابی گفت که دفیلیه بنی سلیم از من فیقیر زکنی نیست حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم دوی بیان کرد و گفت هر کم این اعرابی را شتری بدیدن ضامن آنکه ما از نافهای بیشترت بوی رسانم عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنہ این ضمانیت را از نحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم استماع من و از جایی برجست و گفت پدر و مادر مقدم فدای تو با دیار رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم من ناقه با و بدیم ده ما بهه آبستن از شترنجی که اشتبه ابن کندی بن ہریه آورد و آن است آن وقت که از غرفه توک مراجعت منودم رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود که یا عبد الرحمن تو وصف ناقه خود کردی من نیز وصف ناقه که ضامن آن شده ام تقدیم رسانم ای عبد الرحمن ناقه ایست از لولو، خوشاب مخلوق گشته گردنش از یا قوت سرخ گوشناهی او از زمره سبز و سرت و پای او از جواهر پوش و می از سندس و اسنبرق ای عبد الرحمن تو هاین ناقه سیریکی سیان ححن و مقام من پس عبد الرحمن آن شتر را بیاورد و حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود تا اعرابی برآن شتر سوار شد و بغایت پسندیده اقتاد و بعد ازان حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم او را بنازد لالت فرمود و گفت ایمان بن اشد الابناء و نماز بن اشد الابقران و سوره چذار سوره قرآن با اعرابی آموختند و او بیافت ایمان و استفاده بفرمان شکر گذاری می موند و آیات قرآن و در زبان ساخته احسان آن می فرمود و حضرت بوسیله صلی الله علیہ وآلہ وسلم پوسته بشکر گذاری دلالت می فرمود که حق تعالی از میان بندگان خود شاکرا نزد و سرت ترمید ارد معجزه و بگر راویتی است که گرگی در پی آهونی مید و بینتا آهود حرم گر برجست و بعد ازان پایستاد و گرگ در خارج حرم متوقف گشت ابو سفیان بن حرب و مخرمه بن نوبل چون مشاهده او نمود تعجب میگردند از گرگ با ایشان شنکم در آمد گفت ازین حال تعجب میگنند و کارشما هر دواز کار مانع بست زیرا که محمد مصطفی صلی الله علیہ وآلہ وسلم شما را بتوحید و ایمان دعوت میگنند و شما با حاجابت او مباررت نمی نمایید و او را در ابلاغ رسانیتش مصدق نمیدارید بلکه سولنده که یعنی پیش از پیشی عقل محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم نمیده و بینج گوشی شل وصف او نشیده ابو سفیان و مخرمه را تعجب پادت شد و از غایبت صدای پی صوت را بر پیچکس ظاهر نساخته تا بزمی که بدولت اسلام فایز گشته متعجزه و بیکر تسبیح حصاد وجود ابوذر غفاری رضی الله عنہ روایت میگنند که حضرت رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم در صحنی شسته بود حضرت ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم که میکجا با حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بودند هفت سنگریزه از زمین برداشت و در گفت مبارک نهاد و آن سنگریزه ها تسبیح گفتن آغاز کردند چنانچه اواز آنها بر شال زنبور عسل برگویش سامعان می آمد آنگاه آن سنگریزه ها را بر زمین نهاده ساکت شدند و بعد ازان برداشت برق ایشان ریخت بر همان منوال پیسبیح در آمدند بعد ازان در گفت عمر سمجھان پیسبیح میگردند بعد ازان برگفت عثمان همان طرق پیسبیح ایشان مسحیگشت و در تهیید ابو شکور رسالی رحمه الله آورده که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب حاضر بود و در گفت او نیز پیسبیح گفته بدن طریق سبحان الله والحمد لله ابوذر را خطاب فرمود که اے ابوذر تو بردار او برداشت در گفت خود در آور نسبیح نگفته ایشان رضی

عنه از اخضـت سـوال کـرد چـه شـد کـه درـکـف اـیـشـان سـوح بـودـم و درـکـف مـن سـاـکـت گـشـتـند فـرمـودـکـه اـیـ اـبـوـذـرـضـی اـشـدـعـنـه توـسـخـاـهـی کـه باـخـلـفـاـی رـاشـدـیـن بـراـبـرـبـاشـی وـایـن مـکـن بـنـجـرـدـمـعـجـزـه وـیـگـرـعـقـیـلـشـن اـبـی طـالـبـ گـفت کـه درـسـفرـی هـمـراـه آـخـضـتـ صـلـی اـشـدـعـلـیـه وـآـلـوـسـلـمـ بـودـمـ مـقـدـارـدـو فـرـنـگ رـاه اـزـ اـخـضـتـ صـلـی اـشـدـعـلـیـه وـآـلـوـسـلـمـ چـنـدـیـنـ مـعـجـزـهـ مشـاـهـدـهـ گـرـدـمـ وـیـگـرـآنـکـلـنـشـتـهـ بـودـمـ وـآـبـ بـاـنـ هـمـراـهـ بـنـوـدـ وـبـرـدـوـیـ رـفـمـ وـ گـفـتـ یـارـسـولـ اـشـدـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ یـشـنـگـلـیـ بـرـمـنـ غـالـبـ گـشـتـهـ اـسـتـ فـرمـودـبـرـوـبـاـنـ کـوـهـ بـلـوـیـ کـهـ پـیـغـمـبـرـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ مـیـگـوـیدـ کـهـ مـرـآـبـ دـهـ مـنـ بـحـبـ فـرمـودـهـ عـلـلـ نـوـدـمـ آـنـ کـوـهـ بـاـمـ سـخـنـ درـآـمـگـفتـ باـپـیـغـمـبـرـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ بـلـوـیـ کـهـ اـزانـ زـمانـ کـهـ باـزـ مـعـلـوـمـ کـرـدـهـ اـمـ کـهـ حقـ تعالـیـ فـرمـودـ وـاـتـقـوـالـنـارـالـتـیـ وـقـوـدـهـاـالـنـاسـ وـالـمـجـارـةـ چـنـدـانـ گـرـیـتـهـ اـمـ اـزـ تـرـسـ حقـ تعالـیـ کـهـ آـبـ رـاعـضـاـ مـنـ نـمـانـدـهـ مـعـجـزـهـ وـیـگـرـآنـکـلـهـمـعـقـیـلـ گـفتـ درـانـ رـاهـ کـهـ آـنـ سـرـوـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ خـواـستـ کـهـ قـضـایـ حاجـتـ کـنـدـپـیـاـهـیـ بـنـوـدـکـ خـودـ رـاـزـنـظـمـرـدـمـ مـسـتـوـرـسـازـدـ وـدرـانـ صـحـراـسـهـ دـرـخـتـ مـتـفـرـقـ بـوـنـدـ حـضـرـتـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ بـاـنـ دـرـخـتـهاـ خـطـابـ فـسـرـمـوـدـکـ استـرـوـنـیـ دـرـخـتـانـ مـجـمـعـ گـشـتـنـدـ بـرـشـالـ قـبـةـ تـادـ رـاـبـخـاـدـ آـمـدـ وـهـمـ خـوـیـشـ کـفـایـتـ فـرمـودـ مـعـجـزـهـ وـیـگـرـ بـوـضـعـیـ رـسـیدـیـمـ نـاـگـاهـ اـشـتـرـیـ بـیدـیـمـ دـوـانـ اـزـ رـاهـ دـرـآـمـدـ وـپـیـشـ رـسـولـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ سـرـبـرـانـوـدـ آـمـدـ وـگـفتـ الـامـانـ الـامـانـ دـرـعـقـبـشـ دـیـمـ اـعـرـابـیـ مـیـ آـیـدـ شـمـشـیـرـ بـکـشـیدـهـ رـسـولـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ گـفتـ اـیـ اـعـرـابـیـ اـزـینـ پـیـچـارـهـ چـهـ بـسـخـاـهـیـ گـفتـ یـارـسـولـ اـشـدـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ مـنـ شـتـرـاـخـرـیدـمـ تـاـزـبـرـاـیـ مـنـ کـارـیـ کـنـدـوـمـ اـزـوـیـ نـفـعـ گـیرـمـ اـکـنـونـ عـصـیـانـ مـنـ مـیـورـزـدـوـرـاـیـ مـنـ بـداـنـ قـرـاـرـگـرفـتـهـ کـهـ اوـرـاـوـبـعـ کـنـمـ وـازـگـوـشـتـ وـیـ نـفـعـ گـیرـمـ رـسـولـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ شـتـرـاـخـ گـفتـ چـرـاعـاصـیـ شـدـهـ گـفتـ یـارـسـولـ اـشـدـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ اـگـرـ عـاصـیـ شـدـهـ اـمـ کـهـ کـارـیـ نـیـ توـافـمـ کـرـدـبـلـکـ شـبـنـیدـهـ اـمـ کـهـ توـگـفـتـهـ بـهـ کـهـ نـمـاـزـخـفـتـنـ نـهـ گـذـارـوـعـذـابـ حقـ تعالـیـ بـرـوـیـ رـسـدـ وـاـبـنـ اـعـرـابـیـ باـقـیـلـهـ خـوـدـ نـمـاـزـنـیـ گـذـارـدـ وـمـنـ اـزاـنـ مـیـزـنـمـ کـهـ بـنـایـدـ بـشـامـتـ اـیـشـانـ عـذـابـ بـرـمـ بـلـحـنـ گـرـدـ وـحـضـرـتـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ فـرمـودـکـهـ اـیـ اـعـرـابـیـ چـنـیـنـ گـفتـ بـلـیـ وـلـیـکـنـ عـهـدـ کـرـدـمـ کـهـ دـگـرـدـرـسـاـزـخـفـتـنـ تـقـلـلـ نـهـ نـمـاـیـمـ وـبـوقـتـ آـنـ اوـاـکـنـمـ وـقـبـیـلـهـ خـوـدـ رـاـبـهـرـیـاـیـمـ تـاـیـمـ بـگـذـارـمـ دـعـدـاـرـاـنـ شـتـرـاـخـیـاـدـ اـیـشـانـ بـنـوـدـ مـعـجـزـهـ وـیـگـرـ بـرـیدـهـ بـنـ الـحـصـنـ رـضـیـ اـشـدـعـنـهـ رـوـایـتـ کـنـدـکـهـ اـعـرـابـیـ تـرـدـ رـسـولـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ آـمـدـ وـگـفتـ یـارـسـولـ اـشـدـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ مـسـلـانـ شـدـهـ اـمـ وـنـزـدـ تـوـسـلـانـ آـمـدـهـ اـمـ اـمـاـ مـعـجـزـهـ بـنـ نـمـایـتـاـیـقـبـینـ مـنـ زـیـادـتـ گـرـدـ فـرمـودـ چـهـ مـعـجـزـهـ بـسـخـاـهـیـ گـفتـ اـیـنـ دـرـخـتـ رـاـ بـخـوانـ گـفتـ بـرـوـوـاـزـرـبـانـ بـنـ باـوـپـیـعـاـمـ رـسـانـ وـاوـرـاـبـطـلـبـ اـعـرـابـیـ تـرـدـ دـرـخـتـ آـمـدـ وـگـفتـ رـسـولـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ تـرـامـیـ خـوانـدـ دـعـوتـ وـیرـاـجـاتـ کـنـ آـنـ دـرـخـتـ مـیـلـ بـیـکـ جـانـبـ کـرـدـ وـعـوـقـ خـوـدـ رـاـزـمـیـنـ پـتـنـامـ بـرـکـنـدـ وـبـرـقـارـدـ آـمـدـ وـدـاـمـ مـنـ کـشـانـ بـنـزـدـ حـضـرـتـ رسـالـتـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ آـمـدـ وـگـفتـ السـلامـ عـلـیـکـ یـارـسـولـ اـشـدـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ اـعـرـابـیـ گـفتـ حـسـبـیـ حـسـبـیـ بعدـ اـزاـنـ آـنـ سـرـوـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ اوـرـاـمـرـ کـرـدـ تـاـبـهـ تـقـیـنـتـ خـوـدـ باـزـ رـفـتـ مـعـجـزـهـ وـیـگـرـاـنـ عـبـاـسـ رـضـیـ اـشـدـعـنـهـارـ وـرـایـتـ کـنـدـکـهـ مـرـدـیـ بـنـزـدـ پـیـغـامـبـرـصـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ آـمـدـ وـگـفتـ بـچـهـ چـرـبـدـاـنـمـ کـهـ توـپـیـغـامـبـرـخـدـانـیـ حـضـرـتـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ فـرمـودـکـهـ اـیـنـ شـاخـ خـرـمـاـ رـاـ بـخـوانـدـ وـآـنـ شـاخـ مـنـقـطـعـ گـشـتـهـ اـزـ دـرـخـتـ بـرـزـیـنـ اـقـنـادـ وـبـرـمـ حـبـتـ وـمـیـ آـمـدـ تـاـبـرـدـیـکـ آـخـضـرـتـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ آـمـدـ آـنـجـاهـ فـرمـوـبـازـگـردـ بـمـقـامـ خـوـدـ باـزـ گـشتـ وـبـهـاـنـ مـنـوـالـ باـزـ بـحـلـ خـوـدـ سـعاـوـدـتـ مـنـوـدـهـ بـرـانـ دـرـخـتـ مـنـضـمـ شـدـ مـعـجـزـهـ وـیـگـرـ مـرـدـیـسـتـ دـرـغـزوـهـ طـالـعـتـ پـیـغـامـ صـلـیـ اـشـدـعـلـیـهـ آـلـوـسـلـمـ دـرـشـبـتـ تـارـیـکـ بـرـشـتـ سـوارـیـ مـیـفـرـمـوـدـ بـدـرـخـتـ سـدـرـهـ رـسـیدـ بـرـخـسـارـ وـچـشمـهـاـیـ بـنـجـسـینـ آـخـضـرـتـ صـلـیـ اـشـدـ

علیه و آله وسلم خواب آلوه بود چون نزدیک بآن درخت آیدی ایشان آن درخت شو شد و یعنی برداشت راست و
یعنی برداشت چپ حائل گشت و شتر کاخضرت صلی الله علیہ و آله وسلم را از سیان آن درخت بسلامت بیرون آورد و گویند که آن درخت پیش از
متفرق مانده است تا باکنون سدرة المنشئ است و یعنی تابعیت تعریض بآن درخت نرسانید معجزه دیگر روایت میکند جابر بن عبد الله
النصاری که چون پدر من یعنی احمد شهید شد و ازوی قرض بسیار ماند چنانچه براستی میگویند که سی و سق خرمای خیک جهود و امداد است
که چهار نهر ارشش صدم من باشد آن جهود طلب دین میکرد و قرض خواهان دیگر نیز تشدیم نمودند و خرمای خیک جهود و امداد بود پس
چون وقت خرمای خیک شد قرض خواهان بهم بیکار و مبن آوردن من محصولات تخلستان برایشان عرض کرد و گفتم خیری ازین تن
و جز زیادت ندارم در میان میکدیگر فیضت کنید قبول نکردند آن جهود بسیار بسالندی نمودند بحضرت صلی الله علیہ و آله وسلم رفتم و صورت
واقعه بیان کرد و میان حضرت صلی الله علیہ و آله و صحبه وسلم در خواست نموده تا شفاعتی فرماید که جهود آن برسن مواسای کند و حضرت
صلی الله علیہ و آله وسلم پیش جهود رفتہ هر چند شفاعت کرد بجای نرسید و قرض خواهان دیگر بصواب دیداً حضرت صلی الله علیہ و آله
و سلم در نیامندان حضرت صلی الله علیہ و آله وسلم بن خطاب فرمود که ای جابر بزر و خرمای خود را همنفی علیحده جمع کن تامن بدانها آیم و
آنها را بفرض خواهان بپسایم موجب فرموده حضرت رسالت صلی الله علیہ و آله وسلم تشریف آوردند چون اینان داشتند که آن حضرت
صلی الله علیہ و آله وسلم برگردیک تو ده خرمای مانند و بران تو ده ششست و قرض خواهان را بخواند و ازان یک تو دهی و سق آن جهود
را ونمای قرض خواهان را استیفا نموده جابر گفت مرانظنه چنان بود که گوید ازان تو ده های دیگر سعیان بر جای بود و روایت دیگر
آنکه برای جابر بسغده و سق خرمای خیک زیادت آمد جابر میگوید که من از این معنی تعجب نمودم گفت ای جابر این خبر به عمر پسر بر که
دی در هم تو اند و هنگ و در ادای دین توسعی می نمودم و با عمر رضی الله عنہ گفت رضی الله عنہ که چون من شنیدم که آن حضرت
صلی الله علیہ و آله وسلم نخلستان تو در آمد بقیین و السعیم داشتم که همای تو با حسن وجه کفایت شود معجزه دیگر در روز خندق قرب
بهرارکس را در خانه جابر طعام داو بمنداق قلیلی از طعام و هنوز فاضل آمد چنانچه در محل خود مسین شد معجزه دیگر معجزه خرمای خیک از مفراد بود
رضی الله عنده و مفرد انسان را گویند که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیہ و آله وسلم خرمای خیک برد و گفت رسول الله صلی الله علیہ و آله وسلم
دعای برکت فرماید این دین خرمای خیک دست خود پیچید و دعا فرمود گفت اینها را در مفراد
دعای انداز و هر وقت که خواهی کرد دست در مفراد دعا کن و خرمای پسر در کن آذان شرمنکن بخدا سوگند که تا حضرت صلی الله علیہ و آله وسلم
زنده بود ازان خرمای خیک در مفراد را نهان میکرد و بعد از زمان آذن شرمنکن صلی الله علیہ و آله وسلم در زمان ابو مکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم
عنهم ازان هر دو خرمای خیک می آوردند و نیز در میادیم تاریخی که قتل عثمان رضی الله عنده خانه هراغارت کردند و مفراد از مفراد
ابو هریره دران باب گفته شعر للناس همه ولی فی يومها: فقد لخراط و قتل الشیخ عثمان معجزه دیگر کم در برکت ابو هریره
رضی الله عنده روایت کند که کاسه ثریدی نزد پیغمبر صلی الله علیہ و آله وسلم آورده اهل صحفه را بطلبید و من گردن خود میکشیدند
تامرا نیز بخواند تازیان که تازیانی برخاستند و در کاسه پیغمبری نامند مگراند کی و در نواحی آن بدست مبارک خود آنرا جمع فرمودند
بر سر ایشان مبارک خود گرفته فرمود بخوبی احمد خدا بخدا چندان ازان بخورد مکه سیر شدم معجزه دیگر کم از ابو هریره رضی الله عنده منقول
ست که گرسنه بودم آن حضرت صلی الله علیہ و آله وسلم بین حال مراد است فرمود که بخانه در آیی در فتح قدحی شیر حاضر ساخته بود تا اهل صحفه

را حاضر کردم ازان یک قدر ایشان را سیر شیر و ازند و نقیه که مانده بود من داد چنان ازان بیاش میدم که شیر را ازان در بدن من مسلک نمایند معجزه و میگر عمرن الخطاب رضی ائمه عنہ روایت میگنند که اصحاب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رضی ائمه عنہم دخروه بنوک از قلت زاده ستوری خواستند که شتر از اختر کنند اجازت نفر مود گفت اپنچه از زاده های شما باقی مانده جمع کنند او رد ندو نطعها سبط کرده نقیه ادعا بران نطعها را خیتنم و دعا می بکت بران خواند چندان ازان خود نمکه همه سیر شند و نقیه را در فرد ها را خیتند و مرد اشتند و بعضی روایت هر روزی ازین واقعه با اصحاب پیش می برو و طعام قلیل همه را سیر می ساخت چنانکه در محل آن میگشت معجزه و میگر انسان بن مالک رضی ائمه عنہ روایت کند که پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شتادس را از چند قرص جوین که در زیر بغل انسان بود سیر طعام گردانید و آن ناها همچنین بود معجزه و میگر نقل است که عمر خطاب را رضی ائمه عنہ امر فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد و آن خرمای باقی بود گویا یکی از آنها کم نشده بود معجزه و میگر نقل است که از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قتی که مومنان را بصدقه دلالت می فرمود اعیانی آمد و شتری آور دیگر ایت پسندیده و خوش قد و تیر فقار و موصوف بهصفت کمال حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد هر ایم المومنین عمر رضی ائمه عنہ را اشارت فرمود که آن شتر را برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برد آن ناقد را در جمیره بسته بودند خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام نمی بشی بود که از خانه برآمد گذرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بران شتر افتد که بربان فضیح و بیان طبع آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم به تکلم درآمد گفت السلام علیک یا زین الیام السلام علیک یا خیر البشر السلام علیک یا فاتح الجنان السلام علیک یا شافع لامم السلام علیک یا قائد المؤمنین فی القیامۃ الجنة السلام علیک یا رسول رب العالمین چون این نوع از شتر شبیند التفات فرمودند از حال او استفسار فرمود و شتر گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ازان مردی بودم چون شب دارمی سیاع و دوان ران کوه و بیان بگرد من در آمدہ با یکدیگر می گفتند لانور دوها فاهم که محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بان ابتهاج و خن می نمودم تا اکنون این دولت مشرف گشتم خواجه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین نوع تکلم ازان شتر استماع منود با او محبت زیادت پیش گرفته او راغب بانام نهاد شتاق از اسم صاحب وی بعد ازان غضبا گفت یا رسول ائمه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر ایشما حجتیت فرمود چیست گفت و خواست دارم که از حق تعالی مسالت نمای تامراز مرک شما گرداند در بیشتر چنانچه دنیا ساخت و اگرچه شما ایمیش این قضای اجل در رسید فرمان فرمای که پیکیس بعد از شما سوار شود که من محل آن ندارم که بعد ازان که مرک شما بوده با شم دیگری را که من گرددا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبول فرمود و چون وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تزوییک آمد فاطمه رضی ائمه عنہا وصیت فرمود که با غضب اعیدی داریم که بعد از من کسی بروی سوار شود و به تعهد آب و علف وی خود توجی فرمائی و از حال او غافل نگردی تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فوت شد آن شتر آب و علف بطرف کرد از سوزش شدت مفارقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک بشی فاطمه بروی گذر کرد آن شتر با فاطمه نیز پسخن درآمد گفت السلام علیک یا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما شیاعی علف ولا شراب منه توفی رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعنه از زفوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آب و علف را گواره نمایند و بمانا اجل تزوییک رسید و مرامواصلت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حیات دنیا خو شترست اکنون تزوییک نبودی میر و مصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکنون پیغام و مرسالتی داری گویی تا با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کنم فاطمه رضی ائمه عنہا بر فوات آن شتر مخدون گشته و داع گریان گشت و شتر دغفل مبارک

خود گرفته و دست و دماغی عضباً ماید تا گویند آن شتر سر در کنار فاطمه از عالم تعلق کرده چون صبح شد فاطمه از براحتی کفن کر پاس ترتیب نموده و او را در کفن دارد و باز برای او حفر قبر نموده مدفن ساخت بعد ازان که تکه روز و بروایتی بفت روز از فوت دی برآمد بحیثی اتفاق بود که اش اند از این شتر در قبر هیچ اثری نمیدیدندی از پوت ولی از گوشت ولی از استخوان معجزه دیگر مردی بود نام اور کانه با قوت تمام چنانچه پشت و کسی بزر میان نیاز و دی دوی شبانی گوسفندان می نمود میک روز پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حیرا بار کانه ملاقات کرد رکانه گفت تو نی که لات و عزی را داشت ام میهد یعنی مردم را بخدای دیگر بخواهی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بل منم رکانه گفت اکنون بایکد دیگر مصادر نایم خود را بسیاری بخوان و من بلات و عزی تسلیک جو یکم اگر تو پشت من بزر میان آری من ده سر گوسفنه بخود هم رسول صلی الله علیه و آله و سلم با او مقرر کرده دست در کم کرده اولانی تخلی بزر میان زدر کانه بار دیگر استدعا نمود حضرت فایقه صلی الله علیه و آله و سلم بیهود ساخته تحقیق پذیرفت رکانه گفت دیگر بار کرت سوم نیز بزر میپیش زدر کانه محل شد و دران میانه گفت لات و عزی مرایاری نداده و خداوند معاونت تو نموده رکانه گفت بیا و گوسفندت را بگیر خپا پنجه هر انداختی را ده سر گوسفند باشد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت من گوسفنه نمیخواهم بیا و سلطان شود و طریقه اهل ایمان در رکانه گفت معجزه بن نمای تا مسلمان شوم پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشارت بجانب درخت فرمود و گفت ای درخت بیاد خست بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روان شد و بخدمت آمر رکانه گفت معجزه عظیم نمودی اکنون بجا ای خود رو و بفرمایی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمود درخت بجا ای خود بارزفت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه بیوی نمود فرمود ای رکانه از سرزنش کافران می ترسی گفت می ترسم که زنان عرب بر من سرزنش کفند و گویند چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را بینید اخوت تبریز و سلطان شد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تزویی بازگشت و با بکر و عمر رضی ایشانها که بطلب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمده بودند رسیدند بعد ازان استفسار صورت واقعه بیان فرمود و گفتند یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و می نیز و شوکت از مشهوران عرب است با وجود آن قوت یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را چکونه انداند اختنی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا ای من یاری اوتا اورا از پایی در آوردم و در شواهد النبوة آورده است که رکانه گفت نزد قریش چه خواهی گفت فرمود خواهی گفت که او را بینداختنم گفت من ازین سخن بسیار مول میشوم و از اخضرت صلی الله علیه و آله و سلم استدعا نمود تا واقعه ابطالیه دیگر تقریر کنداخضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من چکونه در دفع کویم رکانه گفت هرگز توده دفع منی گوئی گفت نی رکانه دست بدست آخضرت صلی الله علیه و آله و سلم داد و مسلمان شد و قبول دین توحید نمود و در تاجاللذکرین میگوید که بعد ازان که سه نوبت او را بینید اخوت گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اخچه تو با من پیش بروی بغير از قوت نبوت دیگر بیچ نمی تواند بود که در تمامی این دیار بیکسر پیلوی من بزر میان نتوانست بنا بر خبر از روی سینه من و آن درخت را بخوان که بسیاری و ترا بخود لذت من تبا ایمان آرم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امن درخت را بخواند و آن اخضرت صلی الله علیه و آله و سلم را سجود کرد و بزبان فضیح باین کلمه متکلم شد که انت و اجعلتنا حقا طوبی لمن حمدك دویل ملن ابلک آنگاه رکانه ایمان آور و گفت گوسفند اکنچه بحسب شرطی در میان پودن تصرف کرده بر صحابه قسمت نمای پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر آن گوسفند حاجتی نیست رکانه بسیار موقریش را زین حال خبرداد و گفت دی رسول حق تعالی است صلی الله علیه و آله و سلم بیوی ایمان آرید و بعد از روی حمزه و عمر رضی ایشانها ایمان آور دند در تاجاللذکرین و متفق نیز بین رکانه است و ایشانها عدم معجزه دیگر انسن ن

مالک صنی ائمہ عنہ وایت میکند کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و زی بنسرل فاطمہ در آمد فاطمہ از گرسنگی و شدت مجاہعت با جن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت نموده گفت ملت سر روز است که مذکور طعام نیافرته ام حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامہ رشکم برداشت چهار نگ برشکم بسته بود نشانه آنکه چهار روز بود طعام تناول نفر موده بود و بعد ازان از نزل فاطمه رضی اللہ عنہا بیرون آمدند و خاطر مبارش بجهت مجاہعت فرزندان مخوضون پر و صحرا بیرون رفت اعرابی شتران خود را بسیداد مراد را گفت ای اعرابی پیغ کاری داری با که کفایت نمایم و اجره عمل من سلیم نمائے گفت دارم گفت چه کام داری گفت ازین چاه آب کشیدن و شتران را سیراب گردانیدن فرمودند چه میبدی گفت برو لوبسہ خرمہ اجرت مفتر فرموده دلو در چاه گذاشت و آب کشیدن آغاز کرد چون سه خرماداد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تناول فرموده با آب کشی مشغول گشت تا هشت دلو بر کشید و در لونهم رسیمان بگست دلو در چاه آقایاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ساعتی متوجه بایستاد اعرابی آمده چون صورت حال بدید غصب بر وی مستوی شند طما پنچ نادانسته برجیین مبارکش حواله کرد و بیست و چهار خرمابان حضرت داد و حضرت دست حق پرست در چا در آور و دلو را بقدرت الی از چاه بیرون آورد و با اعرابی داد و برفت و اعرابی چون این امر غریب از اخضرة صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شاهده کرد ازان فعل ناپسندیده خود بغایت ملو گشت و ساعتی سر بحیی تفکر ف و بر و حقیقت بتوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایعابی مکشوف شد فی الحال دست بسان موزه خود را در کاروی داشت بیرون آورد و سر دست خود را برید و از غایت دو و اندوه مدبوش گشت جماعتی بروی میگند شتندا و را بدان حال دیدند آبی بروی وی زند چون بیوش آمد کیفیت حال ازوی پرسیدند گفت طپا پنچ بروی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زده ام و از خوف عقوبت قطع یخدونه و نموده ام حاضران اطمینات اسفن و تخرم نموده ازوی در گذشتند اعرابی دست بریده خود را برداشته روی بنسرل آنحضرت آورد و طلب آنحضرت می نمود برایر المومنین ابو بکر و عمر و عثمان بگذشت ایشان گفتند ای اعرابی از محمد چه میخواهی گفت بوسی حاجتی دارم و حضرت در خانه فاطمه بود نشسته و حسن را بران راست نهاده بود و حسین را بران چپ نشانده و خرمایی کذا اعرا بے بمزدگفت بود در همان ایشان می نهاد و اطعام ایشان می نمود سلمان دست اعرابی گرفته اور ابر خانه فاطمه آور داعربی ندا کرد و یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت فاطمه را فرمود بین تاکیت فاطمه رضی اللہ عنہا دید گفت یار رسول ائمہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعرابی آمده است دست راست بریده و بدست چپ گرفته و خون میرود خواجه عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام بیرون آمداد اعرابی عذرخواهی نمودن گرفت خواجه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودای اعرابی دست تراچ شد گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طپا پنچ نادانسته بروی مبارکت زده ام بغراست آن سر پنچ خود را قطع کرده ام حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودای اعرابی اسلام تسلیم ایمان آرتا سالم بانی اعرابی گفت اگر تو پسیبیر حقی صلاح دست من نمای تابتو ایمان آرم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریده اعرابی را بدست مبارک گرفته بجمل آن آورد و فرمود بیم ائمہ الرحمن الرحیم و بران و میده بدست حق پرست آزمیح فرمود بحال اول بازگشت و چنان درست و پیوسته شد بفرمان الی جل و علاوه که گویا ہرگز انقطاع نیافرته بود اعرابی چون این معجزه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدیدزبان بگفتار کله توحید بکشاد و مادر اعرابی نیز باوی ہمراه بود او نیز در سلک اهل ایمان منخرط گشت معجزه و پیغمبر را وایت کرده اند که ابو جہل بن هشام که در عداوت اہتمام می نمود و در اطعما را فو نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سعی بلیغ مرعی میداشت روزی از مرد غریب با بلی شتری خردیده بود و آن غریب نادر داد ای بہا بوده خلاف تلقیض میداد آن غریب با جمن گاه قریش آمده از ابو جہل شکایت نمود و ایشان را بحق کعبه سوگند داد تا امداد او نمود بہای شتر ویرا ازا ابو جہل ستاند ایشان از روی استہزه و سخریه آن غریب را حواله پیغمبر کرد که محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زر نواز ابو جہل

خواهد شد و ایشان را مقصود آن بود که آن ظالم با حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم استخفافی نماید آن هنر ایشان جد و جبد پیدا شنیده پیر پنجه بر
صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد و حال خود تقریباً کرد پسینه بر صلی اللہ علیہ و آله و سلم با غریب همراه برخانه ابو جہل آمد و در بیویت ابو جہل گفت
کبست حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود منم عبد اللہ ابو جہل فی الحال بیرون آمد چون نظر او بر جمال حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم افتداد
مدهوش گشت چرا که هیبت جلالت و همایت رسالت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم در روی اثر کرد چون با خود آمد پسینه بر صلی اللہ علیہ
و آله و سلم گفت مر جبار بک یا ابا القاسم اگر حاجتی داری بگوی پسینه بر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود حق این غریب راچابوی نیزه‌ی ابو جہل
فی الحال در خانه دویده نقدی که داشت بیرون آورد و مال غریب تمام ادا کرد و آن غریب خوشدال بازگشت و بر همان اجمن گذشت
و ایشان را بعد خواهی نمود گفت مر ایکسی دلالت کرد بید که پیش خصم من آبروی تمام داشت و مر از قید آن ظالم بمحاجات داد قریش زین
خن بغايت متوجه گشتند چون ابو جہل در سید مر او را سرزنش کردند که این همه لافت و سینه زده تو با محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم از حدیرون بود و آخر کار دم
وفسون او ترازید ریافت ابو جہل چاره نداشت چنانکه راست گوید گفت من با محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم بمحاجان دشمنم که بودم امادران وقت برای
آن غریب با من خن میگفت بالای سراوازه های دیدم چون شیر مست دهان کشاده ترسیدم که اگر مراد او بر نیارهم و هن آن غریب نگذارم آن از دهان
مرا فربود و قریش دین خن اونصدین او نمودند چرا که عداوت وی با حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم میداشتند معجزه دیگر حکم در با
ابو جہل چنان بود که مردی از بنی اسد شتر آورده بفرمودند ابو جہل از وی خردباری کرد و شن ندادی و کسی رازیز نگذشتند که شتر او را بخود رسول
صلی اللہ علیہ و آله و سلم در سجد شسته بود آن مرد اسدی آمد و پیش وی شکایت کرد رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم پسید که شتران تو کجا است
گفت در بازار رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم بر حاست و به بازار آمد و شتران و پیرابر ضای وی بخرید و دو شتر را هم در بازار بفرمود خست و بهای هم
شتر او را افرمود و شتر دیگر را بفرمود خست و برآں عبد لمطلب قسمت کرد و ابو جہل وزناجیه بازار شسته بود و مجال دم زدن نداشت بعد ازان
حضرت بنت شعرا ری صلی اللہ علیہ و آله و سلم ردي با ابو جہل آورده گفت ای ابو جہل دیگر چنین معامله نکنی و اگر نه بتو لحق شود اپنچه مکرده ترازان
باشد ابو جہل گفت نکنم و بعضی شتر کان مراد گفته ای ابو الحکم درست محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم باری خوار زبون شده مگر تو متابعت
دین وی اختیار کردی یا خونی بزن تو سنتوی گشت گفت من هرگز متابعت دین وی خواهیم کرد اما مردی چند بود است و مردی خیه
بر دست چپ وی دیدم که در دست نیزه‌ها داشتند و بمن حمله میکردند اگر فرمان محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم نمی‌بدم مر ایلماک میکردند گفته این نیزه‌ها
از سحرهای محمد است صلی اللہ علیہ و آله و سلم معجزه دیگر عباس بن مرداس گفت که در راهی میر تم شتر مرغی دیدم شخصی بر دی شسته جایها
سفید پاکیزه پوشیده و دران وقت شایع پدر که شتر مرغ را مر کب جنبان میگفتند و آن مرد سوار سخنی میگفت سبجع که معنی وی این بود که
بیداد جا همیست و خوزنی ای او آشوب در گذشت و صاحب شرعی آمده است راست و درست پریزگار و نیکوکار محمد صلی اللہ علیہ و آله
و سلم صاحب ناق و قصوی عباس گفت من ازین سخن سخت ترسیدم مر ایشان بذمام او ضماد پیش آن بت آدم و دست بد و فرد و در دم تا
مرا از اثربجن آیسی نرسد از اندرون و شعری شنیدم که مضمون آن شعر این بود که ضماد و قتی مبعود بود که محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم دعوت نکرده بود
و بنماز امر نفرموده بود اکنون ضماد با خاک بگیسان است و با سنگ برابر واپس پسینه قریشی که بعد از عیسیٰ صلواته ایش و سلامه علیهم آمده
نمای لاله الا ایش در عالم در داده بر راه راست و دین خست و سعادت در موافق و شقاوت در مخالف است عباس میگوید
که چون این سخن از درون بت شنیدم حال بمن گاشت بیامد م و با قوم خویش مگفتم هم منجب شدند و سلمانی در دلها می‌ماقتاد من د

رسد کس از قوم خود بیا میم پیش پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام که سلطان شویم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون مردید دروی من تمسم فرموده گفت
چون بود که داعیه اسلام در ول توقی گشت حال با وجود گفتم میان سخن شاد مان شدو من و آن سه صد کس همه سلمان شدیم معجزه دیگر عید فطر
بن سعد گفت رضی اللہ عنہ که روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجلیس ای یهود رفت و ایشان تو ریت میخواهد ندچون آنحضرت
علیه الصلوٰۃ والسلام بر سید ایشان خاموش گشتندر بخوری بود از ایشان در پای دیواری خفته پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چرا
خاموش شدید بخور گفت بصفت پیغمبر آخرالزمان رسیدند پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز بیمار خطاب فرمود که تو بخوان آن بخور بغیر
شان برفت و از انجا که ایشان رسیده بودند بخواند گفت این صفت تو و ایشان تست و بعد ازان گفت اشمیدان لا الله الا الله شاهد
ان محمد رسول الله و هما بنا وفات که حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بغير مودتا مسلمانان تکفین و تجهیز او پرداختند و بیرکت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از اهل هشتگشت گشت معجزه دیگر نقلست که در صحراء شتری مست روز رو بمحمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
آورده بیان ازحال او هشتگشت نموده نه بربت راغبیمت شمرد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که صبردارید که وی باستغاثه ترد من
می آید چون نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید بربان فصیح گفت یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این جماعت بمن بالکیت میکنند
هر اد ریک سال خریده اند و سالهای بسیار است که کار فرموده اند و اکنون پیشنهاد ام در دل دارند که هر اذن که کنند از برای خداد رخ من
عنایت فرمای و مر از دست این حق ناشناسان باز رهان چون شترین سخن تمام کرد جماعتی از عقب وی رسیدند طلب وی پیغامبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر خواهید بخشندر خود بگویید و اگر خواهید من تقریر کنم گفتند حق این بود که تو تقریر کنی فرمود که این شتر میگوید من
یک ساله بودم که هر مالک من خرید و بسیار کار فرموده و اکنون قصد کشتن من دارند مالکان شتر گفتند که چنین است که شتر تقریر میکنند
فرمود این شتر را بین فروشید ایشان گفتند این شتر فدای قدم است یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چون چنین است او را بخل گند
تابه رجا که خواهید برو و خود است ازوی باز داشتندا شتر پاره را برفت و بعد ازان با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقریبی نمود بصورت
سجد و صحابه گفتند و قنی که اشتر نرا سجد و میکند ما اولی ارکه ترا سجد و کنیم فرموده هر کس را نشاید که بسیح آفریده را سجد کند و الگن من نماز فرموده
که شوهر از را سجد کند که حق شوهر بیان بسیار است معجزه دیگر نقل است که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحابه کبار رضی اللہ عنہم در
سفر بودند و شنگی بر همه غالب گشته بود و آب پیدا نبود حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایسی المؤمنین علی را بجمعی طلب آب فرستاد
غلام سیاه دران راه دیدند بر شتر نشسته مشک پرآب بران غلام را هر چند گفتند بیان بزد پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رویم گفت
من پیش جادوی منی روم و کرتی می نمود ام بر المؤمنین بعنفت نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او ذات اسر مشک را بکشاند و صحابه چندان کم
تو انتند بیان رسیدند و آب بر گرفتند مشکها همچنان پرآب بود فرمود شکها تا باز بوبی پردازند تا از تو شهاد و خواجه
علیه الصلوٰۃ والسلام دست مبارک بر روی آن غلام فرمود آورند دروی سیاه آن غلام بشرط مساد دست مبارک پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بر مثال ماه خشان شد و بی رقیم خود نهاده روان گشت چون از دور پیدا آمد قوم گفتند شتر را آن ماست مشکها نیز ازان ما مارکب غلام مانی ما
هر چند غلام تقریر حال میکرد با وزنید اشتند تا بعلامات دیگر و اشتند که غلام ایشان است حال پرسیدند غلام قصه ناما گفخت قوم حمله این معنی شاهد
کردند با غلام نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند همه بشرف اسلام مشرفت گشتند معجزه دیگر نقل است که روزی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآل
وسلم از برای وضو ساختن موزه از پای مبارک کشیده بود چون از وضو فارغ شد یک موزه دیگر خواست که پوشید مرغی از هوا در آمد

دان موزه را برد اشته سیف شاند ازان موزه ماری پردون آمد بعد ازان مرغ منوہ را بینداخت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سنت هناد که مژوار بیفتند
و انگاه پوشند معجزه و بگزینی بود که از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عسل می فرستاد و حضرت قبول میفرمود روزی طرفی عسل نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد چون آنسه را در فرستادند، هچنان عسل بوزن بدگان شد که آیا پچ سبب یا اورارد کردند بخدمت سید کانت
صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عذر خواهی نموده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مگر دشمنی سخنگفته است و یا لقصیره واقع شده که این غوت با قبل افتاده پیغامبر
صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما یهیه و قبول کردیم و اینچه در طرفت برکات پدیده است که حق تعالی از برای نو ترک فرستاده ضعیفه از نحال خوشحال شده خوشقت شد و مدت اهل
بیت خود را زاغن نان خوش مسید او تماوز زی به بیوی احمد اسلا از ازطرف نظر و بگزهقال اعسل تمام شد نیکن کیفیت احوال بدنه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیان کرد حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود که آن عسل را در طرف او اول نگاه میداشتی نزاواهیست ترا تازند می بود بدیکفایت بود معجزه و بگزهقل است که چون فتح خبر
بفرمان ملک اکبر جل و علا میشد در میان غنایم خیر دار گوشی بپاس حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به تکلم در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وصحبه
و سلم نیز با وی سخن میفرمود از وی پرسید که ای دار گوش نام تو چیست گفت بزرگ بن شهاب حق تعالی از جمله من چندین حمار بیرون
او وی که پیشتر آنها مر اکب انبیا بود اکنون از نسل ایشان بیش نماده مگر و از اینجا بیش نماده مگر شایا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم توقع من آنست که من کب
شما باشم که تا اکنون بدست چهود مبتلا بوده ام نام او مرب و آن شوم هرگاه نام مبارک تو می شنید نا سرامی گفت و ازان سبب من اور
بقصد بزرگین می زدم و پیوسته شکم در اگر نه میداشت و پشت من آزده میداشت حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم قد سمعت
یغفورانی دار گوش من نزاع غفور نام نهادم بعد ازان فرمود ای یغفور اهل الامان حفظی سخواهی از برای تو ترتیب کنم تا نسل تو بازگفت
نی یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت چرا گفت پدران من و اجداد من و ایت کرده اند که نسل مارا بقنا کس از انبیا سوارے
خواهند کرد و آخرین نسل مارا پیغامبری سوارشود که نام وی محمد باشد صلی الله علیه و آله وسلم من سخواهیم که آن آخرين باشکم لا جرم حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم او را از برای خاصه شریفه خود گاه داشت و بروی سواری میکرد و گاهی بودی که از وی فرود آمدی و کسی از صحابه
خواستی که ملاقات نمودی یغفور را گفتی که فلان کس را آزاده او برقی بدر سرای آن کس و سر بر در سر اے او میزدی تا صاحب خانه
پردون آمدی بسرا شارت کردی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رخت جیات بدار بقا بر زم یغفور بعد از سه وزیر بسرا چاه
ابوالیشم بن الهمیان آمد و خود را از درد فراق خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام دران چاه انداخت و خود را هلاک گردانید و همانجا قبردی شد
معجزه و بگزه شخصی از اعواب پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر شتری سوار آمد و جمعی بوی دعوی میکرد که این شتر را در زیاده پیغامبر صلی
الله علیه و آله وسلم پرسید که بین دعوی گواهی سهست حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ را فرمود تا بعد از اقامست بینه حد شرع بروی اجراء
کنند این گفتوگو در میان اوداع ای سرد پیش افگنده سخن نمی گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم ذمود یا اعرابی حق پستخ دسان یا جلت
دفع قایم گردان درن بودند که شتر په تکلم در آمد و گفت ای پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم را در بود من در پیش این اعرابی بوده است
و من در ملک او مستول گشته ام و این اعرابی از نهت شرعیه برسیت و درباره او سخن بدگویان اصفا مفرما حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم اعرابی را گفت ترا سوگند میدهم بآن خدای که جانها بید قدرت او است در احوال که سرد پیش افگنده بودی با خدا اسقاء
چه مناجات کردی اعرابی گفت این کلمات بزرگان را ندم که اللهم انک لست برب ان حد شناک ولا معلم الله اعانک فی
خلقنا و شارک فی دبوبیتک انت ربنا استئلک ان تصل على محمر و تبرئی ببرائی یعنی بار خدا یا تونه آن خدای که مانزه بیدا

گرده باشکم چنانچه بستان راعبدہ احتمام احادث نموده اند و نه خدای دیگرست با تو که در آفرینش ترا اعانت نموده باشد و در خداوندی باز شریک باشند تو پروردگار مالی از تو سخواهیم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم در و فرقی و پیاکی من از این نهت که بر من می بندند روشن گردانی حضرت نصیر قول او نموده مدعیان شتر را انتخاع فرمود و در دعوی ایشان را نسبت به بطلان نمود معجزه دیگر روزی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم سیاز مدینه میگذشت و اهل بازار را ام معروف و نهی منکر نظر مود و حکم بن العاص که پدر مروان پدراز عقب پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم میرفت زقار و نققار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قاعده مستهزان باشد تقلید میکرد و همان کج و راست می ساخت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بران حال اطلاع اقتاد فرمان فرمود که سخنان باش که خود رامی بیند یعنی روی و و هاست کج ماند حکم را در حال لقوه عارض شد و سر و دهان وی کج ماند و چنان شد که از غایت زشتی دروی نظرنمی تو انشت کرد و هم بران علت بمردم معجزه دیگر نقل است که بکی از دلیران و پهلوانان عرب با پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بیا تا مصارعت نماییم اگر تو بیند ازی هر ایلک گردان و اگر من ترا بیند از می از شوب و فتنه تو باز را نهم دبرین قرار گشته گرفته دونبست حضرت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم او را بیند اخت هر بار زنها رسخواست و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سر قتل او در میگذشت تا بعد ازان نصد آن کرد که بخیر پای آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم گیردو بیند از جبریل علیه السلام بیا ط و آنس و رصلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد که آن خدار چنان بشیشه دارد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا تو عزم مکرو خدیع داری گفت تو از کجا داشتی گفت خدایی من مرآگاه گردانید آن مرد زبان بکل شهادت بکشاد و قدم بکاره اهل اسلام نهاد معجزه دیگر بریده بن الحصیب گوید که زنی بر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت با پسر کی دو ما ه ب برگدن و آن زن از جمله آزادندگان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم چون کودک را نظر پیغامبر اقتاد صلی الله علیه و آله و سلم لفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم خواجه علیه الصلوۃ والسلام گفت ای کوک تو چه میدانی که من رسول خدایم و محمد بن عبد الله امام گفت این معرفت و علم حضرت خداوند جل و عالیم بن کرامت فرمود و اینک جبریل این ببالای سرتوا بستاده و در تو زگاه میکند حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای پس زنام تو چیست گفت مراعبد العزی نام کرده اند و من از عزی بیزارم تو مران نام نه پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت او راعبد الله نام نهاد مانگاه آن کوک گفت ای پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرمای تامن از جمله خدمتگاران تو باشم در بیشتر پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرمود کوک گفت نیک بخت آنست که تو ایمان آرد و بدخت آنکه به بیوت تو انکار کند بعد ازان کوک نفره بزوجان داده امش گفت بعد این معجزه با هر انکار راجای نهاد و زبان بکشاد و بوده انبیت خداوند بسیاره و تعالی اور رسالت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم کو ای داد و گفت اکنون حسرت من بقضیع عمریست که بر من گفت تو گذشته حضرت رسالت مأیی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بشارت با د ترا دیدم که فرشتگان کفن و حنو طرا آور دندار بیشتر زن فی الحال از شادی نفره زد و جان بحق تسلیم کرد پیغامبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم تا تکفین و بخیری نموده بروی نماز کردند و هر دو هم دفن کردند معجزه دیگر در بعضی پیغامبر اسلام را می اند عینها روایت کرده اند که وی گفته سه مرد نزد پیغامبر آمدند صلی الله علیه و آله و سلم کی میش آمد و گفت تو دعوی میکنی که من یه از ایام علیه السلام وابراہیم علیه السلام خلیل الله بود زان از د حق تعالی چه منزلت است خواجه فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من حبیبا شد ام دیگری گفت که میگویی که مرتبه من بلند ناز موسی است علیه السلام حق تعالی باوی سخن میگفت ترا به مثل این سعادت روی نموده یا نی حضرت گفت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے باموسی در کوہ طور سخن گفت با من در زیر عرش تکلم فرمود ہر آئینہ مقام من بالازباشد از مقام او دیگری گفت کہ تو میگویی صریحہ من بلند نزار عیسیٰ است عیسیٰ علیہ السلام مردہ زندہ سیکردا و از تو منقول نیست کہ باین امر مبارکت نموده باشی حضرت مقدس نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن با شافت و حضرت ایسرالمومنین علی راضی اللہ عنہ آواز داد و دران وقت میان حضرت و علی مسافت بعید بود حق تعالیٰ آواز آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوش علی رسانید علی خوبی الحال حاضر شد پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آواز من حیرتیل نبور سانید بخیز و باین جماعت بر سر قبر یوسف بن کعب کیمی از اصحاب یہود بود و اور انجوان تا بفرمان الہی جل و علا ترا جابت نماید علی بفرمان نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام بر خاست و بآن گروہ بر سر قبر یوسف بن کعب رفتند حضرت مرضی علی کرم اشد وجہه صاحب قبر را بخواند شکانی در قبر وی پدید آمد کرت ثانیه بخواند پارہ دیگر شکافته شد کرت ثالث قبر از ہم کشاوی شد و مردہ ظاہر شد حضرت ایسرالمومن کے برخیز بفرمان اللہ تعالیٰ پسی بر خاست و خاک از رسرو محسن خود می افساند بدان جماعت نظر سیکر دیکھوں کے کا ایشان را بثنا سد و گفت من یوسف بن کعب ام که قبیع را نصیحت کرد مرد از قتل و مساد باز داشتم سه صد سال است که من وفات یافته اعم الکنوں مرآ آواز دادند که برخیز و سرور اولاد آدم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین را تصدیق نمای که جمعی آمد اند و تکذیب وی میکنند و ازوی محبت می طلبند آن جماعت چون حال بدیدند علی راضی اللہ عنہ تسلیم نموده التماں نمودند کہ آن پیر الموضع و باز فرست علی رضی اللہ عنہ کلمہ توحید پربان راند یوسف بن کعب باز بکامی خود رفت و خاک وی بر سوال سابق کردن و علی باین جماعت نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بازگشتند و ایمان معلوم نشد که پدیرفت یانی معجزہ وی چون نقل است که روزی اصحاب در محبت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شستہ بودند ذکر طعام در بیان داشتنہ تا کسی گفت پیچ ناخورش باز گشت نیست و سخن دے در میان پاران قبول افتاد از اخضارت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ازان تاریخ باز من برگشت نیفتاد مردی از انصاری انجا حاضر بود در حال بر خاست و بخانہ رفت و بزرگ داشت طبوح ساخت و برایان کرده بست پسر خود بدان حضرت ہدیہ فرستاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پسپر اور گفت تا ایسرالمومنین علی را آواز داده آبلاب پسر بیامد و بلال رافرمود تاسفرہ بکشید و لفتند بہ بینید تا در سر جیست اول طلبید از صحابہ شریعہ کس بود حاضر آمدند فرمود تا تناول نمایند مشروط بآنکه اتحوا اہل شکنند و از موضع عضلات و عضاریف اخڑا زنایند پاران ازان برایان سیر بخوردند و طبیعتہا پر ساختہ بنسیل فاطمہ و ازواج طاہرات رضی اللہ عنہن ہر کیم علی ہدہ بفرستادند و بر آنکه اتحوا اہل اسلامت باز فرستند و چون اتحوا اہل جمع شدند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام دست مبارک برآ نہازدہ فرمود برخیز بفرمان اللہ تعالیٰ تند رست گشته زندہ شد و دوان دوان ریفت تا بخانہ انصاری رضی اللہ عنہ و پسر انصاری در عقب بزرگ عالمہ مید و بید و بوی نی رسید چون بزرگ عالمہ بخانہ در آمد انصاری تعجب کنان میگفت این بزرگ عالمہ چشمباہ اکہ با خضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد بودیم بازن در گفت و شنبید بود کہ پسر در رسید و کیفیت حال تقریر کرد تیغین ایشان در دین اسلام زیادہ گشت معجزہ و دیگر ابو قحاصہ گفت رضی اللہ عنہ کہ ابتدائی اسلام من آن بود کہ در حال پیشی در پیش خانہ و مادر خوبیش می بودم و ایشان بعاد نت یکدیگر بر بیت من قیام می نمودند من گوسفدان می چرایند و خالہ من مرا از محبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کلے منع می نمود و میگفت روح مصلی اللہ علیہ وسلم مگذر کے سباد اتارا گمراہ گردند و از کار برآرد و من بخلاف وی گوسفدان را در جامع مرتفع میگذاشتند و شانگاه میفرم و گوسفدان را گرسنه و بی شیر بخانہ می برم خارجی گفت گوسفدان توجہ اچنین نزار اند من سلیف تم نی دانم و زی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من فرمود

بی بحث و ثبات بر سلطان من آنزو نیش فتح و دست بست آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم داده سلطان شدم و با او بر اسلام بیعت کردم و بعد ازان بر آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم ظاهر گردان بندم که خاله من گاهی با نع خدمت میگرد و مر اخاطر بلازمت بغايت مایل است و شرح تزار و بی شیری گو سفندان نزد آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم تقریر کردم فرمود که گو سفندان را بیش من بیار نفرموده عمل نمودم دست سبارک بر پشت گو سفندان لاغرف و داورد و دعا در بکت تقدیم رسانیدن بحال بکمال قدرت الهی گو سفندان تساوی و فربه و پرشیر شدند چنانچه بهتر ازان امکان نداشت چون گو سفندان بجانه بردم خاله و مادر من نجف نمودند من صورت واقعه تقریر کردم و ایشان نیز نجد مت آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمدند و بدولت ایمان فایز گشتن معجزه دیگر حبیب بن مدرک گوید رضی الله عنہ که پدر من نایینا گشت چنانکه هر دو شیم او سفید گشت بشرف ملازمت آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم مبادرت نمودم آب نفس مبارک در شیم وی دمید فی الحال بیا شد و من او را دیدم که در هفتاد سالگی رشت در سوزن میکشید معجزه دیگر جابر بن عبد الله گفت رضی الله عنہ که در مدینه از یهودی خرمایر میم بیعا داد راک دران سال خرمایر آفت رسید و خرمایم آمد ازان جهود نازان سال دیگر هیلت خواستم قبول نکرد حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم را از احوال اخبار کردم پیش آن یهودی آمد و از روی برای من هیلت خواست مقبول بیقاو آنس و رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم در گردخاستان برآمد و باز نیش یهودی مده در خواست هیلت نموده جهود همچنان بجهل خود اصرار می نمودند بر خاستم و مقدار خرمایر بود بخدمت آوردم تناول فرمود از من پرسید که جای شست تودین خاستان کجاست گفتم فلان جای فرمود از برای من فراشی گشتان چنان کردم در آنجا ساعتی با استراحت پرداخت چون از خواب بیدار شد مقدار دیگر خرمادر نظر آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم در آوردم بخورد بار دیگر ازان یهودی هیلت خواست قبول نکرد بر خاست و گردخاستان برآمد و فرمود ای جابر خرمایر از بار فرو دا رقیای دین خود نمای در خرمایر یعنی استادم و قضايی دین خود نمودم القصه تمام دین من ادا شد و آن مقدار دیگر فاضل آمد پیش آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آدمم و بشارت دادم و بار سول صلی الله علیہ وآلہ وسلم گفتم اشهد انکه رسول الله معجزه دیگر امام سیم مادرانش بن مالک رضی الله عنہما گفت عکه روغن داشتیم زد آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرستادم آن زن گفت عکه رتفخس نایید شاید که در حوالی آن چندان مانده باشد که هم من کفایت شود ام سیم دختر خود را گفت برخیز عکه را از زدن رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم آورده اند باز چون دخترفت دید که عکه پر رعنست ام سیم نزد آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یار سول ای الله علیہ وآلہ وسلم سبب چربود که رو عن قبول نفرمودی فرمود قبول کردیم و رعن هارا از آنجا بیرون آوردم چنانچه پیش از نامنه ام سیم گفت سوگند بآن خدالی که ترا بخلت بر استی فرستاده که آن عکه پر رعنست آن سر و رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم خدان گشت و فرمود از بخار و عن بیرون می آورد کن و عکه را ز جای محبتانی و هم بین منوال ام شرکی رضی الله عنہما عکه رعن کنیزک خود داده بود و با آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرستاده آنس و رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم خالی کرد که را بصاحب باز فرستاد و کنیزک را وصیت کرد که عکه را بیا و بزد و سر آن عکه در بند کنیزک بوصیت قیام نموده روزی ام شرکی بخانه در آمد پیش عکه رفت می بینید که پر رعنست با کنیزک غتاب آغاز کرد که گفتم که رو عن نزد آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم پر کنیزک گفت بخدا سوگند که نزد آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بدم خالی ساخت چنانکه سرگون کردم پک قطره از وی متقاطر گشت ولیکن مر گفت این را بیا و بزد و سر این را به بند پس همه خاندان ازان عکه رعن من خود نم چنانکه هفتاد و دو کس از بخار و عن خوردند که هیچ از آنجا کم نشد و آن راتبه از خوان الهی جل و علا دران خاندان مستدام باند و همچنان که

برکت می افزود تماان وقت که ام شریک وفات یافت معجزه دیگر سرمه بن جندب رضی الله عنہ گفت است که روزی یک کاسه طعام نزد آنحضرت صلی الله علیہ وآل وسلم آور و زمان با ماده تا خطر جمعی بعد از جمیع می آمدند و نخوردند از سرمه سوال کردند که آن کاسه را چیزی مدی میرید گفت نی مگر اینجا و اشارت با آسمان کرد معجزه دیگر انس بن مالک رضی الله عنہ گفت که رسول خدا صلی الله علیہ وآل وسلم بدینه آمدند و من هشت سار بدم و پدر من مرده بود و مادر من ابو طلحه راشو هر کرده بود و ابو طلحه فقیر و قل الحال بود و گاه بود یک شب دو شب بگذشتی که طعام نیافری رونے مادر من مشت جو بست آورده بود آنرا آرد کرده نان کنیت و آنکه شیراز همسایه بطلبید و برآنجار کنیت و مراغفت برو و ابو طلحه را بخوان تا این طعام با یکدیگر بخوریم من بیرون فرمود شادی کنان که چیزی خواهیم خورد چون نزد یک رسیدم دیدم که رسول صلی الله علیہ وآل وسلم با صحابه کرام نشسته من بی تھاشی گفتم مادر من خودمی ارسال می صلی الله علیہ وآل وسلم حضرت چهلی مسند علیه از و سلم بخاست همچنان گفت که بخیزید بخانه ام سلیم میریدم حاصل که حضرت صلی الله علیہ وآل وسلم با جمیع کشیری از صحابه بدرخانه ما آمدند بعد از آن آنحضرت صلی الله علیہ وآل وسلم از ابو طلحه سوال فرمود که چیزی آنرا ساخته اید که ما را سخواند ابو طلحه گفت سوگند بآن خدای که ترا برانتی بخلق فرستاده که از دی روز بامداد پیچ چیزی بهان من نزیده حضرت صلی الله علیہ وآل وسلم فرمود ام سلیم مارابرای چه خواندیده و از برای مهنا مداری ماچه ترتیب نموده درخانه در آمد و بین ابو طلحه پرسید که حضرت صلی الله علیہ وآل وسلم را چه سبب خوانده ام سلیم گفت من غیر ازین کاری نکردم که قص جوین چشم و قدیری شیر از همسایه گرفتم و بران رختم و انس را ز برای طلب توفیق فرمود تا بایکدیگر بخوریم پس ابو طلحه بیرون آمد اپنچه ام سلیم گفته معروض رای آنحضرت صلی الله علیہ وآل وسلم گردانید آنحضرت صلی الله علیہ وآل وسلم فرمود باکی نیست مارا بخانه در آرا ابو طلحه آنحضرت را صلی الله علیہ وآل وسلم با صحابه بخانه در آورده حضرت رسالت صلی الله علیہ وآل وسلم فرمود که ای ام سلیم قص جوین خود را بسیار بیاور و لطف مبارک خود را بران قرص نهاد و انگلستان از یکدیگر مستفرج گردانید و فرمود ای ابو طلحه برو و ده نهضه از صحابه را بخوان ده نهضه بیان مذکور
بنشینید و بکم الله گویند و از بیان انگلستان من طعام بخوبید بفرموده مبادرت نموده همه میرشدند و از خودن باز ایستادند ایشان را سلیل کرد
و هنفر دیگر را بخواند سخنین ده نهضه بفرموده نفر دیگر می آمدند تا هستاد و سرمه از این قرص بخیر طعام خوردند بعد از آن فرمود که ای ابو طلحه و ای
انس بیانی انس میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیہ وآل وسلم و ابو طلحه و من هر سه بطعم خودن آمدیم چنانکه میرشدیم بعد از آن نتر صرا
برداشت و فرمود ای ام سلیم این نان بستان و خود بخور و هر کراخواهی بده و بخوارن صلی الله علیک یار سویل الله معجزه دیگر بخیر میره
رضی الله عنہ گوید که وقتی گرسنه گشتم چنانکه از گرگنگی سنگ شترکم خود بستم و از غایت بیطاقتی بر سرهاه صحابه شستم که شاید کسی هر ابطرق مهانی
بخانه برو و طعام ده امیر المؤمنین ابو بکر صدیقین رضی الله عنہم برمن گذشت از دی آیتی از قرآن پرسیدم جواب فرموده اینچه است دعا نه نمود
و بعد از آن امیر المؤمنین عمر برمن گذشت از دی نیز آیتی پرسیدم و مخصوصاً من ازین سوالها آن بود که مرا بخانه برداشیر امیر المؤمنین عمر برمن
مرا بخانه برداش که حضرت رسالت صلی الله علیہ وآل وسلم برمن گذشت چون نظر مبارک بر روی من انداخت اثر گردنگی در من شاهد
فرمود گفت یا ابو هریره گفتم بیک یار رسول الله صلی الله علیہ وآل وسلم فرمود همراه من بیا و رو و ان شدم بخانه میکی از امدادات مؤمنین در آمد
و پرسید که پیش شما طعامی بست گفت آری فلان کس قدری شیر برای تو هدیه فرمود یا ابا هریره صحابه صفحه را و از ده و صحابه
صفحه همان اهل اسلام بودند و سچکد ام از ایشان را اهل و مالی نبود و هرگاه که از برای آنحضرت صلی الله علیہ وآل وسلم هر چیزی میرسد خود بخورد
و اهل صفحه را نیز میداد چون صدق میرسد برایشان شاریه فرمود ابو هریره میگویند که من با خود گفتم چه بودی که مر ازین شیر یک شرب کرم

نودی چون جمعت اہل صفحہ بیان پذیر کا سے شیرین چہ خواہ رسیدہ حاصل کہ اہل صفحہ راحاضر کردم و ہر کیک بتعالم خود پذیرستندہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت یا ابا ہبیر ہے آن کا سے شیر را بین وہ چون نبی دادم بازیں داد و گفت بزیر دایں را بہہ قوم رسان الغصہ ہے فرم اذان شیر پر فردہ مدن من ماند م کا سے لازم من گرفت و بازیں داد و گفت یا ابا ہبیر ہے بیان شام پیا شام پیا شامیدم و گر بارہ گفت یا ابا ہبیر ہے زیادت کن یعنی دیپر نیز بیان شام زیادت کردم ڈگر بارہ فرموز زیادت کن زیادت کر دم نوبت تھا مگفت پیان شام گھنم و اشہد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمراه پڑیم یک شب تما خوشب براندیم نزدیک صحیح فرمودا میکم فرمودا خواب شدیم چنانکہ پیغمبر نکرہ مکروہ حرامت آقا اکھضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمراه پڑیم یک شب تما خوشب براندیم نزدیک صحیح فرمودا خواب شدیم چنانکہ پیغمبر نکرہ مکروہ حرامت آقا و اول کسی بیان پذیر حضرت ابو بکر صدیق بود یعنی اللہ عنہ و تکیہ بلند گفت تا حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودا خواب پیغمبر نہ دوہ خاستہ و مردم از نوت نماز ہا مادا شکایت کر دند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ کوئی کنہد و چون انہی کی راہ فرستند اکھضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آپ طلبید و طسو ساخت و با مردم نماز گزارو بعد ازاں دید کہ مردی برکنا را یتسادہ نمازہ گزار دا زوی جب تخلعت پرسید گفت یا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر اجابت رسیدہ بود فرمود برتاؤ بادجات پاک کہ آن ترا بسندہ است الگاہ ازان فریل رو ان شدیم دیگر مر دعہ بان تشکیل دیافت نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ واصح اپ سلم شکایت نہ دیا پھر الموبین علی یعنی اللہ عنہ طلبید ہشت و پیکی رہا و عمرہ کر دہ فرمود مردی و از برائی ما آپ طلب کنید ایشان پر فتنہ ناگاہ دید نہ کہ زلی می آمد و دو مشک آپ پر فتنہ بانگروہ و در میان آن تشکیل از پرسیدہ نہ کہ آپ کجا سنت گفت دیر فرمیں وقت ازاپ جدا شدہ ام دیا ہیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آور و نہ انا می طلبید فرمود از بہرہ دو مشک مظدا آپ در نامہ پذیر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان آپ مضمضہ فرمود و باز در نامہ پیخت پس فرمود کہ آپ خوبید و آن مظدا کہ خواہ پسید بداری ہے کہ خواست خود و آن مر جابت رسیدہ طلاق ازان آپ کرم فرمود تاباً آپ افضل بجا آور و آن زن ایتسادہ بودی پگریست عمرن احصین گفت یعنی اللہ عنہ سوکنہ سخدا کہ چون دست ازان مشکھا برداشتندہ پاً آپ ترازوں می نہ دبعد ازان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ از برائی آن زن غرما و آردو سوچ جمع کر دند و پیش اشتروی نہادند و فرمود کہ ای زن داشت ما با آپ تو یعنی لفستان نہ سانیدیم بلکہ خدا ی نعالی مالا آپ دا چون آن زن بقوم خود رسیدا زوی پرسیدہ نہ کھرا و یار آمدی صورت عال بیان کر دو بعد ازاں گفت کہ دی ساحر تین ساحران است و یا پیغام بر خدا ی زمین و آسان است بعد ازاں سلما نان پکا فرمان دست بفات ایشان پر داخنندہ خیل و شتم آن حوالی راغارت کر دند و آن زن و قوم او یعنی نفرض نہ سانید نہ زن گفت و اشہد کہ این جماعت لبغضہ ترک غارت ماکرہ اند و مار سالم گذاشتہ اند با قوم خود گفت یعنی سیل آن دار پید کہ ایمان آریہ ہے فرمان زن بردہ ازاہل اسلام کم شتند سمجھڑہ و پیغمبر مردی ابو جدعہ نام بزرگی از اہل قبائل شیعۃ شد بر وی قدرت نیافت گویند پہ بانارفت و جامہ مثل جامہ حضرت رسالت میے افسہ علیہ وآلہ وسلم بخوبی و در پوشید و بسوی اہل قبائل دو گفت من رسول خدیم ولین جامہ ویست بن پوشاپیدہ و مرا فرمودہ تا درخانہ از غاٹہ بای شمازول کنم و ہمان شما بآشم آن سلما نان ویرا جادا اذند و بعد ازاں دیدند کہ وی بجانب زمان ہی نگردد و دین باب اہتمام تمام دار دا سکراہ این اصر نہ دوہ دوکس پیش حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمادند تا حال ابو جده معلوم کنند آمد و ازاں حضرت ملیہ الصعلوۃ والسلام استفسار احوال نہ دوہ گفتند یا رسمیل انتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تو ابو جده صرا بما فرستادہ آکھضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ابو جدعہ کیست گفتند رسول تو کہ حلہ تو در بر اوست و تکیہ یکہ تو پوشاپیدہ او راحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ و محبہ وسلم

وغضب شد چنانکه گونه مبارکش سخن برآمد و گفت من کند ب على مستعدا فلیتیبه و مقدون من النار پس فرمود ای فلان وای فلان
بزودی بودید و اگر ویراد ریا بید کم بشید و با آتش فسوزید و لیکن گمان نمی برم که مگر آنکه چون بوی رسید کار ویرا کنایه است کرد و باشد آن دکم بیاند
اتفاقاً وی بقضاوی حاجت رفت و بداری ویرا گزید و دین تهمان بمدحه و میزرتقاده بن المنعام گوید رضی الله عنه شی بس تما ریک
بعده بالآخر عظیم فی آملینیمت شمردم و نماز خفتن را بار رسول صلی الله علیہ وآل و سلم در سجده گزاردم چون از نماز بازگشت مراد بدی باوی شاخ
پوی بخرا باید که عصا ساخته بود حال مرادر رسید و آن شاخ چوب را بمن داد و فرمود که شیطان در خانه تو قایم مقام تو شده برایل زوان
چوب را بمن دلوه فرمود و روشنایی این چوب بخانه رو و شیطان را در گوش خانه خواهی دید و را بمن چوب بزن از سجد بیرون رفت و
آن چوب به چون شمع روشنایی میداد چون بخانه رسید م اهل بیت من در خواب شده بودند در زاویه نظر کرد م دیدم که شیطان بصورت
خاره پیشی در گنج خانه من نشان کرد که در بیان چوب و را میزدم تا زخا شدیم یعنی دن کرد م برگت آن سلطان ذیها و آخرت صلی الله علیہ وآل
و سلم صبحه و میکرا بوربریه رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیہ وآل و سلم مرافق فرمود که زکوه ماه رمضان را محفظت نمایم
یک شب کسی آهتا هیری ازان بگیرد ویرا بگرفتم و گفتم ترا پیش رسول صلی الله علیہ وآل و سلم فرمود که دگر بار نیایم و این
کتابخی ازان جهت نمودم که عیال سندم و معاجم بر و رحم کردم و گذاشت که با مدندر رسول صلی الله علیہ وآل و سلم حال شبان کرد م فرمود باید درفع گفت باز خواهی چون شب گشت
کیم کلام بیانه باز در دست من اسیر شد او را گفتم که گفته که وگر بار نیایم باز اطمین حاجت خود کرد بروی رحم کرد م ویرا بگذاشت کم چون باشد
شیخ حضرت مخدس نبوی صلی الله علیہ وآل و سلم از من پرسید که یا با هر بریه اسیر تو دوش چه کرد حال با او گفتم فرمود درفع میگوید باز
معاودت خواهی کرد شب دیگر متوجه بودم باز بیاید و او را بگرفتم و این نوبت در روی چیزیم گفت مراغه کارکه که نغایبم کنم که خدا استقام
ترا بآن نفع رساند گفتم آن کدام است گفت چون بجا نه خاب روی آیت الکرسی لازماً تا آخر بخوان خدا استقام ای از برای تو حافظی
فرماید تلاز تو شر شیطان را دفع کند چون بامداد کردم رسول صلی الله علیہ وآل و سلم گفت یا با هر بریه اسیر و شیخه را چه کرد گفتم گفت دگر با
نبایم و مر اگر که تعلیم کرد گفت خدا استقام ای ترا بآن نفع خواهی سانید و اپنچه گفت بود با حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم بیان کرد م گفت بدتری
که راست گفت که برگت آیت الکرسی از شر شیطان محفوظ مانی اما وی در نوع گفت داشتی که وی که بود گفتم فی بار رسول الله صلی الله
علیہ وآل و سلم فرمود که وی شیطان بمدحه و بگیر رافع بن خدیج خارجی گفت رضی الله عنه رویی بر رسول صلی الله علیہ وآل و سلم
در آدم م فرزندی کی ایشان دیگر بود که در روی گوشت می جو شید نظر من بر قطعه ازان گوشت افتاد فربه بود و از بخاخوش من و آنرا از دیگر
باوردم و در همان هنادم و در م شکم من بار داد تا یک سال منفصل شکم من در دیگر دندر حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم آدم گفت که
یافت تن طوران حق بود و بعد ازان دست مبارک شکم من قایم گرفت و پر کارا گوشت از دهن من بعثتاد و سپرگشت بود سوگند
بنخواهی که ویرا بخلق براستی فرستاده که تا این زمان هرگز شکم من در ذمکر صبحه و میکر عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که در عینه رسول
صلی الله علیہ وآل و سلم زنی بود بحیا و بغایت بطاره دار بسیج کس تماشی نداشت و پیوسته بنا محram مطابه کردی در مدینه شهری
داشت روزی بحضرت رسالت صلی الله علیہ وآل و سلم در آمد و آنحضرت صلی الله علیہ وآل و سلم نشسته بود و طعام سخورد چنانکه
بندگان سخورند رسول صلی الله علیہ وآل و سلم فرمود که آری من بندگان ام چنان شنیم که بندگان شیخنه و چنان خورم که بندگان خورند
بعد ازان باز کحل صلی الله علیہ وآل و سلم استدعای طعام کرد اپنچه در پیش از حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم چیزی بود داد آن زن گفت

ازان سخواهیم که در همان داری قدری گوشت نیم خایده که در همان مبارک داشت بروان و رده باو بید گفت بدست خود در همان من نهی پست مبارک در همان او نهاد آن زدن لقمه را بخورد حق نهایی از برگت آن لفته تمام ازان بطالت باز آورده و خلعت شرم و جیا پوشانیده چنانچه تا فوت مرگ کسی را زمان محظیان نظر بروی نیقاد الاما شاد ائمہ معجزه و میگرآورده اند که جوانی نزد حضرت رسالت صلی الله علیہ وآل و سلم آمد و گفت یعنی شود که در زمان امراء حضرت فرمائی اصحاب مانگ بروی زدن رسول صلی الله علیہ وآل و سلم فرمود که نزدیک من آیی بیامد و پشت فرمود که اے جوان دوست میداری که بامادر تو زنا کنند گفت نی گفت به چنین اند همه مردمان یعنی کس باما در خود این روانه بیان ازند و با ذخر خود و امیدار گفت نی فرمود که همه مردمان باما در و فرزند خود را میدارند و همه خلق چنین اند همین طریق خار و عمره و افراد فرمود و بعد ازان دست مبارک بر سینه آن جوان فرد آور دو فرمود اللهم اغفر نبیه و طهر قلب و حصن فرجه و گردد مت حیات خود آن جوان یعنی زن التفات نکرد معجزه و میگر نقل است که روزی کوکی دست وی شکسته و جیوه بروی بسته به صحبت آنحضرت صلی الله علیہ وآل و سلم آمد و رسول صلی الله علیہ وآل و سلم او را پیش خود طلبید و آن جیوه را زد دست وی مکشاد و دست مبارک بزرخ وی سبود فی الحال بصحبت مبدل گشت طعام آور دند آن کودک بدست تند رست طعام خورد فرمود آن جیوه را ما اهل خود بر کشاید بآن محتاج باشد کوک آن جیوه را در دست و در گرفته بیافت و به پیری رسید از قوم خویش که سبوزایمان نیاد رده بود در گستاخ دست کوک استفسار حال نمود صورت واقعه بیان کرد وجیوه در دست تند رست خود بوبی نموده آن پیش نزد حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم آمد و بدولت ایمان بازگشت معجزه و میگر این عباس رضی ائمہ عنہا گویید که زنی پیش رسول صلی الله علیہ وآل و سلم آمد و پسر خود را بیا اور دو گفت یار رسول ائمہ صلی الله علیہ وآل و سلم فرزند مراده صباح و شبانگاه جنون عاصم میشود رسول صلی الله علیہ وآل و سلم بدست مبارک سینه او را یعنی فرمود و دعا کرد آن پسر را قی آمشل سگ پچ سیاه از درون وی بیرون افتاد و برفت آن سچاره ازان پیش بخت یافت معجزه و میگر زیاد بن الحارث الصدیق رضی ائمہ عنہ گفت که قوم من نزد حضرت رسالت آمدند صلی الله علیہ وآل و سلم و گفتند یار رسول ائمہ صلی الله علیہ وآل و سلم مار آپهاست که در زستان آب دوقبید را وفا میکند و در تابستان کم میشود چنانچه ما را متفرق میباشد و بر سر آبهای مردم می باید رفت اکنون آن چاههای که مانجا میر فیض جماعتی از اعادی انجاز زول کرده اند و مارا با بخار فتن هم هلاکت است دعا کن تعالی آب چاه مارا زیادت کند زستان فی تابستان مار آنفایت بود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیہ وآل و سلم هفت سنگریزه بطلبید و بدست مبارک خود بسود و دعا کی خواند و بر دی دید و گفت این سنگریزه پارگان یگان دران چاه افکنید و نام خدا اسقای لی بادگنید آن قوم بدان علک دند آب چاه پیدا شد که بزرگی نکرد معجزه و میگر جابر بن عبد ائمہ انصاری رضی الله عنہما را بیت می کند که با رسول ائمہ صلی الله علیہ وآل و سلم در سفر بودیم مراغفت این مطهره را بردار و باسن بیا بر فتیم ناگاه دود رخت از دور پیدا شد میان آنها چهار گز تقریباً مسافت بود مراغفت پیش آن درخت رو و گبوی تابان دیگر می پویند بعد ازان بیکد مگر یوستند و دران قضای حاجت نمود باز آن درختان بجا ی خود رستند بعد ازان سور شدیم و میر فیض رزی میشی آمد و با خود کوکی داشت و گفت یار رسول ائمہ صلی الله علیہ وآل و سلم هر روز سه بار این کوک مر جنون طاری میشود حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم کوک را گفت و در پیش بالای شتر خود نهاد و سه با خطاب فرمود که احسایا عذر دانند و کوک را باز بآن زن داد چون برفت بعد از مراجعت باز بآن موضع رسیدیم آن زن بآن کوک آمد و دو گوسفند آورده اتماس نمود که چدی وی قبول نماید و سوگند یاد کرد که ازان روز باز که بدلت قد مبوس مشرف شدیم دگر مر آن فرزند راعلت جنون روی نمود حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمود که یک گوسفند قبول کنند و دیگری بآن ضعیفه بگذارند و چون مقداری دگری را فتنیم شتری پیش آمد و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوجود در آمد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که مردمان راجح کنند بعد ازان فرمود آن شتر ازان کمیست جمی از انصار گفتند که ازان ماست فرمود که با اوی چه کرد هاید گفتند که بیست سال است که با او آب می کشیم و اکنون خواستیم که او را ذبح کنیم از مأموریت فرمود که او را بن بغرو شبد گفتند ازان نیست یا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ازان من است ایس با اوی نکولی کنید تا اجل دی فرار سدانجا مسلیمان گفتند ما نز اور زیم که ترا بجهه کنیم گفت نی شاید که مخلوق را بحمد و کنید و اگر این شایستی همینه زنان شوهران خود را بحمد کردند می سعجزه دیگر تقلیل است که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصی را بجا بای فرستاد آن شخص از اخضارت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دروغی گفت و سخنی که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بود بوی سبیت کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیرا دعای بدر کرد آن شخص را یافتند مرده و شکمش دریده بر جاده من کردند ویرا خاک قبول نکرد معجزه دیگر ابو ہریره رضی امداد عنہ فرمود که روزی ابر بود و مادر سجد بود یکم که اصحاب جمع شدند و چنان گمان بر دیم که نماز پیشین بیکانه می شود نماگاه اعرابی درآمد و گفت هنوز نمازنگذاشده گفتیم هنوز حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درخانه اند تنعیمه کن برخاست و گفت الصلوة والسلام عليك يا رسول الله بعد ازان خاموش بنشست چون فرضتی برآمد غصباک و چوبی درست فرود آورد و گفت آواز و هنسه که بود اعرابی برخاست و گفت من بودم یا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیرا بآن چوب ادب فرموده و چون نمازنگذاشدم یا قاب بآن زبان زیلان گشته بود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اعرابی کجا است اعرابی پیش آمد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود مرادی کردی من با جلیس خود شسته بودم و بجاجتی از حاجات پروردگار خود مشغول بودم بدستی که سلیمان بن داؤد علیہما السلام بخاری ای از کارهای دنیا مشغول بود حق تعالیٰ برای وی آقتاب رانگذاشده آن وقت در گذر دو با من چکوشاين کنند که من در این وقت نماز میگذارم بعد ازان اعرابی را گفت که چوبی بر توزه مقتضاص کن اعرابی گفت نصاص نیکنیم فرمود که آنرا بن بخش گفت من محتاج ترم بآن پیش حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا زوی یک شتر بخربد و فرمود العدل من ربکم جل جلاله معجزه دیگر جبل بن سخنی رضی امداد عنہ گوید که در بعض از غزوات بودم و اپسی ضعیفی لاغری داشتم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تازیانه سایرون برداشت اپ من فرود آورد و گفت اللهم بارک له فیها دیگر سرآن اسپ لانگاه نمی توانستم داشت که بر تهه کس پیش امکان گفت و از اشل و س دوازده پیزار در محاصل کرد می معجزه دیگر آورد اند که در یکی از غزوات ناق رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غایب شد و عاکر کرد که خدا استغایی نا داد او را بازگرداند گرد بادی پیدا شد و آن ناگزیر سید وانید تا بسرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بسید معجزه دیگر خططم بن عینف بن خذیم گوید که دست سارک حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رزی بر سراور سید و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عاکر بارک اللہ فیک راوی سیکوید که هرگاه مردی را راوی ورم کردی یا پستان گوسفندی برآما سیدی خسطله نفس بدرست خود دیدی پس دست خود بر سر خود نهادی و گفتی بسم اللہ علی برید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد ازان موضع مالیدی فرم و دفع آن دفع گشته معجزه دیگر شخصی بدرست چپ چیری میخورد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ویرا گفت بدرست راست چپ چیری خوری بیان کرد بدروغ گفت بدرست راست نمی تو انم خور در رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که نتوانی خورد بعد ازان هرگز دست راست وی بدهان نه رسید معجزه دیگر آورد اند که روزی ابو ہریره رضی اللہ عنہ زد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت کرد که یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ

علیه و آله وسلم هرچه از تو می شنوم فراموش میکنم فرموده ای خود گستران ابو ہریره رضی الله عنہ ردا ای خود گستران نمایند رسول صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک دراز کرد و یک بار یا سه بار از همراه اخیری گرفت و در ردا ای وی انداخت پس فرمود آنرا فراهم گیر و بر سینه خود نه ابو ہریره رضی الله عنہ آنرا فراهم گرفته بر سینه خود نهاد و بعد ازان هرچه شنید و میگرف فراموش نکرد معجزه دیگر هم از ابو ہریره رضی الله عنہ منقول است که گفت مادر من مشترک بدو هر چند دلالت باسلام میکردم و پر اقبال میکردیک روزی ویرا باسلام دلالت کرد مم نسبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم سخنی گفت که آنرا مکروه میداشتم گریان پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتم و فضله را باز گفتم و بعد ازان التماس نویم تا دعا فرمد که حق تعالی مادر را بیان کرامت فرماید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اللهم حواهد ما ابو ہریره نه ابو ہربره میگویی که بیرون آمد متماور را در یا بزم وبشارت دعا ای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بادر بگویم و اثر اجابت دعا ای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخوبی چون پدرخانه رسیدم در بسته بود او ز آب می آمد که غسل میکرد چون آواز من شبیند گفت ای ابو ہریره همانجا باش تابیا یم بعد ازان که جائمه پوشید در را بکشاد و کلم شهادتین عرض کرد خاطر من ازان عنبار بیرون آمد فی الحال باز گشتم و از شادی میکردم چنانکه اول بار از آندو گریم میکردم گفتم پار رسول صلی الله علیه و آله وسلم بشارت باور که دعا ای کد حق والده من تقدیم رسانیدی به محل اجابت رسید بعد ازان گفتم پار رسول صلی الله علیه و آله وسلم دعا کن که خدای تعالی مرا و مادر را در دل بندگان خود دوست گرداند و ای شام زیزد دل ما دوست گرداند و رسول صلی الله علیه و آله وسلم دعا فرمود و یحیی مون نام نشنوند مگر آنکه مراد دوست دارد معجزه دیگر نقل است که ای میر المؤمنین علی راضی الله عنہ فرمان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنان وارد گشت که خطاب کرد که تناقا آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم سوار شود و یعنی روی فرمود که ای علی چون بغلان عقبه بری که تزدیکت یعنی است و بران بالاروی خواهی دید مردان را که استقبال توکده باشد انجا خطاب بینگ و کلوخ و درخت کرده بگوی کیا حجر و یا مدر و یا شجر رسول آنحضرت یقیناً کم السلام میرسیغز میاید کرم اند و چه که چون بآن عقبه بالار فرمود دیدم که مردمان روی مبن آورده می آیند گفتم السلام علیکم رای یاری امداد یا شجر رسول الله یقرئ کم السلام خروش و غلغله از زمین برآمد که علی رسول الله السلام چون آن جماعت این واقعه مشاهده کردند همچه ایمان آورند معجزه دیگر نقل است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم با ای میر المؤمنین ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنہم روزی بجانه ابو اهشم بن المیهان رفتند و گفت مر حبای رسول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من همیشه دوست میداشتم که رسول صلی الله علیه و آله وسلم و یاران وی رضی الله عنہم اجمعین بجانه من آیند و نزد من چیزی باشد که نثار ایشان کنم و فی الواقع که نزد من چیزی بود اما بر همسایگان قسمت کرد مرسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نیکو کردی مراجعت بدل در حق همسایه چندان وصیت کرد که مرگان شد که شاید همسایه از همسایه از همراه برد بعد ازان رسول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نظر فرمود دید که در یک جانب سرای ابو اهشم درخت خرماست فرمود که ای ابو اهشم اذن میکنی ازان درخت خرمای گیرم ابو اهشم گفت پار رسول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن دخیست خشک که هرگز خربا باری ناورده است دیگر اختیار این پیش است رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق تعالی اوان درخت خیر بسیار ظاهر خواهد کرد پس فرمود ای علی قدحی آب بیار بیا و رد ازان آب بیا شاید و قدری مضمضه کرد و بران درخت ریخت ازان درخت فی الحال خوشبای خرمادر آویخت بعضی خرمات چندان که در بایست بود پس حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که این از جمله آن نعمتی است که شمارا در قیامت ازان نخواهند پرسید معجزه دیگر ای میر المؤمنین علی کرم اند و چه

منقول است گفت من ملازم رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم بودم جماعتی قریش نزد او آمد که گفتند که ای محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم تو کار عظیم دعوی کرد و مدعای در میان آورده که پسح کس از آباؤا جداد تو آن دعوی نکرده اند و آن دین در میان نیا و رده اگرچنانچه از امور خاتمه عادت پیغیری بر مان طا هرگز دانی که مارا معلوم شود که مبنای کار توبه نبوت است و رسالت نسبح و کذب و ضلالت هر آنچه که طریق متابعت تو مسدود داریم و از سین سین تو پیغ فیض نامرعی نگذاریم حضرت فرمود صلی الله علیہ وآلہ وسلم که مطلوب شما چیست گفتند آنکه این در حست را بخواهی تمازیخ برآید و اشارت بدختن کردند که در آن نزدیکی بود حضرت رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود که حق تعالیٰ بر تبره ممکنات قادر است اگر این کند شما با او ایمان می آرید و بروحد امیت گواهی میدهید مشرکان گفتند آری حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود که من بشما باز نمایم اپنے طلب میکنید و میدانم که در شما خبر نیست در میان شماست آنکه در قلب او را بفیگند یعنی کسی از شرکان معزک بدر که در آن روز به فرموده رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم در چاه اند اختند و در میان شماست شخصی که اخرا ب را بمن جمع کند ابوسفیان بن حرب آنگاه خطاب کرد که اے درخت اگر بخدای عز و جل و بروز آخرت ایمان داری و میدانی که من رسول خداوندم با جمله رشته از زمین برآوند من آمی و در پیش من باشد با ذن خدا تعالیٰ علی گوید سوکند بآن خدای که محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم را برانتی محلق فرستاد که آن درخت از پیغ برآمده متوجه رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم شد از حرکت وئی آوازی حاصل میشد چون آواز حرکت بال مرغ تا آن زمان که پیش پیغ صلی الله علیہ وآلہ وسلم باشد و بناش میگردید و میدانی دیگر شمشیر پیش باشد حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم سایه اند اخشد و بعضی شاهجه خود بردوش من افگند و من بر جانب یمین آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بیشنه بودم چون مشرکان صورت حال بیدند گفتند ای محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم یک نیمه درخت بجا می خود بازگرد و نیمی دیگر شمشیر پیش باشد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیہ وآلہ وسلم اشارت کردند درخت یک نیمه نمی بجا نی خود باز فوت و یک نیمه نکرند پیغامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم باشید دیگر بده آنها می خودند که صفح فته بزرد حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آیه و نصف مانده بجا می اور و آنحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم اشارت نمود تاریخه باز آمد و باشید برفت من گفتتم لا الله لا الله محمد رسول الله من محنستین من ننمی تو یا رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم دایمان آرم که این درخت پنهان کرد بفرمان خدا تعالیٰ کرد و بجهت صدق نبوت تو بعد از آن که من این کلیت را زبان راندم مشرکان گفتند محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم ساحر است و سکه است در جادوی و نقصمه بیق اذکر خوشبین کسر و مقصود ایشان از آن کسر من بودم معجزه و میگردد نقل است که چون حضرت مقدس نبوی صلی الله علیہ وآلہ وسلم از غزوه بنی شعله به دینه مراجعت فرمود روزی شتری نزد آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمد و آنسه و رسالی الله علیہ وآلہ وسلم از صحابه پرسید که پیغ میدانید که این شتر چه میگوید جای انصاری رضی الله عنہ گفت که ایه رسول اعلم حضرت فرمود صلی الله علیہ وآلہ وسلم که این شتر دا خبر میدارد که صاحب من مرالکاری فرمود تا این زمان که پیغ شدم و اپشت من ریش گشته اکنون سنجو اهد که مرا بکشد و گوشت من بفرمودند اگاه رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم با جای بگفت با این شتر همراه نزد صاحب او بزد و اور از دمن بیار جای بگفت بجدا سوگند که من مالک امنی شنا کم حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم ذمود که همین شتر ترا دلالت کند جای بگوید که من با شتر فرمتم تا نزد خنطر رسیدم و گفتتم کدام کی از شما صاحب با لکاین اشتراست شخصی از ایشان گفت من گفتتم رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم مراد طلب تو فرستاده آن شخص اجابت نموده من واو و اشترا هر سه بزرد حضرت آیدیم حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم با صاحب جمل فرمود که شتر تو چنین و چنین میگوید گفت این سخن راست است پا رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم و سلم حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود که او را میگیرد و پس فرمودند چون ایم مگیره با پس رسول صلی الله علیہ وآل

وصحبہ وسلم آن شترابخیرید ورنو احی مدینیه لصحراء را در آن چرا میکرد تراوی میگوید که اگر کسی خواستی از ما جایی رفتی بحضور حضرت ختنی پناه صلی الله علیه وآلہ وسلم بران شترسواری نمودی خابر گرفت که باشد فرستی جراحت او را دیدم که هموار شده بجهت مبدل شده بمعجزه و میگردید که جمی از بنی محز و مم اتفاق نمودند که آنحضرت را صلی الله علیه وآلہ وسلم درین اشتغال نباز قتل آزاد و دریان ایشان بود ابو جبل بن ششم دوییدن المغیره لعنیها اللہ والمحسن و بهنگامی که دریان رکن عراقی و رکن شامی حضرت علیه الصلوۃ والسلام بادای صلوۃ قیام می نمود و لید متوجه دی گشت خواست که بوجب اتفاق عمل کند چون بآن موضع رسید آواز قرآن خواندن پیغامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم می شنید و آنحضرت صلی الله علیه وآلہ وسلم را نبینید لاجرم خائب و خاسر بازگشت قوم اینجال اعلام کرد بعد ازان ابو جبل با قم پند اینجا فتند و ایشان نیز آواز قرآن خواندن رسول صلی الله علیه وآلہ وسلم را شنیدند و ذات مقدس را نبینیدند و چند ثوابت برصو ب آواز ازان حضرت صلی الله علیه وآلہ وسلم رفته از موضع صلوۃ بجاوز کرد چنانچه قرات آنحضرت صلی الله علیه وآلہ وسلم را از عقب میشنیدند و چون دانستند که عنایت سبحانی والطاف رب ای مسجد خواجه کائنات است صلی الله علیه وآلہ وسلم متوجه مایوس مسکن خود بازگشتند قال اللہ سبحانہ و تعالی و جعلنا من بین ایام سلا و من خلفهم سدا فاغثینا هم فهم لا يصردن معجزه و بیگر روایت است از ابیر المؤمنین حسن رضی الله عنہ که مردی از حضرت بوی صلی الله علیه وآلہ وسلم معروض داشت که مراد خترک بود و مدق شد که او را در فلان بود انداخته ام چه عادت عرب در جاییت آن می بود که دختران خود را ملاک میساخته اند آن مرد التماس نمود که رسول صلی الله علیه وآلہ وسلم دعا فرمید تا خروی زنده گرد و حضرت صلی الله علیه وآلہ وسلم مطمئن او مبدل کرده بکنار و دخانه رفت و خزر را بنامی که داشت آواز داد فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی و تقدس آن خزر بقدرت الهی از رو و خانه بیرون آمد و گفت بیک و سعدیک یار رسول اللہ صلی الله علیه وآلہ وسلم بیغامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم با و خطاب کرد که پدر ما درت سلمان شده اند بخواهی که نزا بایشان باز و هم خزر چوب داد که مراد حاجت پیدا و مادر خیست زیرا که خدای خوبیش را سبحان و تعالی پس بخت خوبیش مهریان تریا فتم از ایشان معجزه و بیگر نقل است که نعماں بن شیرازی که شخصی از اهل اسلام و رطینه وفات یافت او را بخت پوشیده نمایا بین دنوزنان مگردا و در آمدند فغان و فریاد میکردند راشتایی و از ویت بگوش ایشان رسید که خاموش باشید که جامه از ویش باز کرد نمیزبان فضیح و بیان صریح می گفت که محمد رسول اللہ بنی اسرائیل و خاتم النبیین کا ذلک فی الكتاب سطور بعد ازان گفت صدق یعنی زاست گفت انگاه اسامی بعضی صحابه کرام بزرگان را نمیگفت اسلام علیک یار رسول الله و رحمته و برکاته بعد ارادای این کلمات بحال ختنی خود بازگشته وفات یافت معجزه و بیگر روایت است که اخیران حنیف رضی الله عنہ نابینایی بار رسول صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت دعافر مای تا خ تعالی و شنی چشم مراباز دید آنس و صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود که بوضو ساخته در کعبت نماز بگذار و بعد ازان دعا کن بار خدا بار تو بخواهیم و پیغامبر ترا کبی الرحمت است علیه الصلوۃ و اسلام بتوشیح می آرم ای محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم ای ای برقی برم حجاب نابینایی چشم از من بگیری خدا یا بشفاعت محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم در حق من قبول فرمای آدمی میگوید که نابینای برقی برموده رسول صلی الله علیه وآلہ وسلم عمل نموده مغضی المام عینی اعمی بضم بدل گشت از مقام خود بازگشت معجزه و بیگر نقل است که دوازده هزار کافزارین بامتحان حضرت بوی صلی الله علیه وآلہ وسلم بکار آمدند و با خود بنتی همراه آورده بوند هیل نام و آن بنت راعظیم میداشتند و آن بنت را بالای کوه نهادند و اور ابابا سهیا طبس گردانیده بودند و انواع زینت و محل فرین و محل ساخته حضرت رسالت صلی الله علیه وآلہ و صحبه وسلم باستقبال آن قوم بپرون آمدند و ایشان را بتجهید و دین اسلام خواندند ایشان

ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلب معجزہ نمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش ایشان بنت هبل را زیبا سہام عرا ساختند بعد ازان عصای مبارک بر سر هل نہاد و فرمود من انا یا هبیل آن هبل بقدر تربیت عالمین جل ذکرہ تکلم در آمد و گفت انت رسول اللہ رب السموات تو رسول خدا می کرد پروردگار آسمانها است کفار از غایت تعجب ہم بیکبار سجود در آمدند چون سر از سجود برداشتند سر دوازده نہ را کس زبان تکلم اشید ان لاله لا اللہ و اشهد ان محمد عبد ورسوله کشاوند و گویند آیت کربلہ فسون یا تی الله بقوم یجھهم و یجھونه درباره ایشان نازل شد معجزہ دیگر آورده اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمیع از یاران رضی اللہ عنہم پر بقیع غرقد تشریف برده بودند گرگے پیش آمد و با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکلم در آمد و گفت پا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیاع این وادی دران طجن جوالی مجتمع گشته اند و هر ابرکم رسالت بخدمت توفیتاده اند و مضمون رسالت آنکه باست خوشیت فرمای تا اپنے مصلحت ایشان باشد نہم بران مقریگردان ورزق مارا حضرت حق تعالی در گوشت دواب نہاده و حیات باز بسته برزت الکنون از جمله دواب خوبیش از برای ما اپنے طعم مصلحت داند میعنی ساخته جدا سازند و مابران قانع ایم که بر کدام لاغر و ضعیف ترست بادند و دست تعرض مارا ز خرد و اعلی کوتاه گرداند بعد ازان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اصحاب شورت فرموده سخن ذوب با ایشان گفت اصحاب گفتند یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی در دواب مازکوہ فرموده و ما با دای او قیامی نمایم از برای سیاع نصیبی مقرر خاطل میعنی خالی از اشکال نیست حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که رای من تیربان قرار گرفته که شما بیگویید بعد ازان روی یگرگ آورده فرمود که پیچ و جھی دیگر است و رای اپنچ گفتی نابران قرار دیگم گفت یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جھی دیگر یاران من حنین گفتند که مارا توهم از نفرین تست تو زبان مبارک از دعا می بدم تا گذاشت اپنے نصیب ما شد حق تعالی ابجا پیر ساند بین معنی اتفاق نمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اصحاب خود را بگوی که من نفرین شما زبان نکشایم ولیکن از برای شما نصیبی مقرر نمی کنم ہرچو رزق شما باشد از دواب و انعام ما حق تعالی ابشار ساند آن گرگ شادمان دان شد و می گفت الحمد لله الذی قد کفانا دعوة النبي صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معجزہ دیگر ان عباس رضی اللہ عنہار و ایت میکند ابوسفیان بن حرب که گفت من زد قیصر بدم انجا و صاف کمال محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از فتیض و ملازم او بیمار شنیدم بعد ازان که از انجا باز گشتم بہ جانور که میر سید می شنیدم که بربان فصح می گفت لا اللہ الا اللہ محمد رسول اللہ ناگا و با اپسی رسیدم که از صاحب خود گریخته بود روی ہبیا بان نہاده میرفت خواستم که اور ابکیر م روی بسوی من کرده گفت لا اللہ الا اللہ محمد رسول اللہ من افتم عجیب ازین اپ که سخن بیگویید اسپ با من گفت کارین عجیب تر خواهی ہیں گفتم آری گفت آنست که حق تعالی ترا آفریده و تبا کنون رزق تو از خن قسمت بینهم شام و چاشت و خود و دشت بی تغلل و نقصان تبور سانده و تو از گفتن این کلمہ طیبه ابامی نمای و با خدا رسول و ایمان نی آری من گفتم بیست رسول اللہ او گفت محمد رسول اللہ علیہ الصلوۃ والسلام البنی العربي القرشی الباشمی الاطحی المدنی صاحب التاج والحمدی و من گفتم این سخن از کجا میگویی گفت پروردگار من جل و علاد در دل من الہام نموده تادانسته ام که خدا یکے است و محمد رسول اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معجزہ و بچر نقل است که روزی حضرت مقدس نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با حسین گفت که ای حصین مسلمان شو قبول نکرد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود این تبی کواری پرستیدن او مسادرت می نمای اگر با من در سخن در آید ایمان می آری حصین گفت مد ت پنجاہ سال است که بعبادت این اقدام نموده ام که با من ہرگز یک سخن نگفته با تو

چگونه سخن گوید مگر بازه فرمود اگر بامن سخن گویی میشومی گفت آری پس حضرت رسالت صلی الله علیہ وآلہ وسلم روی یہ بنت آورده فرمود
الله الصدیق من انا ای بنت من کیستم تک گفت انت رسول اللہ حقاً صلی الله علیہ وآلہ وسلم حسین پوعده وفا فرموده در حال کلمه گویان
و در سلک ایمان نخرط گشت معجزه و بگرا سامیه بن زید رضی الله عنہ گوید که چون رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم بحیثیت در راه زنی
پیش آمد کو دی کی برد و شد و سلام کرد و گفت یا رسول اللہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم این کو دی پس بر من است و ازان روز که متولد شده بروز حجت
طاری میشود چنانچه کسی راجح نگیرد حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آن کو دی که لازموی بستاند و آب بدمان کو دی که انداخت و گفت اخراج
عد والله انى رسول الله پس ویرابما در ش داد و گفت بعد ازین ازان رحمت پیغمبری نہ مینی چون از حج مراجعت فرمود بہمان موضع
رسید آن زن آمد و گوسفندی بیان کرد و آدرد و گفت یا رسول اللہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم من ما در آن کو دی کم حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم
و سلم استفسار حال فرزند کرد و گفت ازان روز باز برومی آن واقعه طاری نشد بعد ازان اسامه گفت که بن اشارت فرمود یا ایم ذراع این
بریان بن دیک ذراع را بودی ادم خود بای فرمود که یا ایم ذراع او را بن ده دادم باز فرمود که یا ایم ذراع او را بن ده گفتم یا رسول اللہ کیم
گوسفند را و ذراع بیش نمی باشد فرمود که این اگر نمی گفتی هر چند که من از تو ذراع می طلبیدم ازان گوسفند ذراع می بست تا تو بن دادی
بعد ازان فرمود یا ایم بیرون رو بین که بسیج پناهی می بانی از برای قضای حاجت بیرون آمدم و بجهت چندان تزویج نمودم که مانده شدم و باسیج
پناهی اتفاق نمایشتم و صورت حال بیان نمودم فرمود بسیج درخت و سنگ دیدم گفتم آری یک جاسه درخت خرمادیدم و سنگ چند در حواله
آن بود فرمود پیش آن درختها و سنگها را و بگوی رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم میفرماید که فرامیم آینه تا هر پناهی باشد فتم و پیغام رسانیدم
سو گند بآن خدامی که ویرابراستی خلق فرستاده که گویایم آن درختها را بینها از زین کشیده و دامن کشان می آمدند تا بیکدیگر مصطفی میشند
چنانکه گویای یک درخت شدند گویایم بدیدم آن سنگها را که بیکدیگر حسپیده می گشتند و چون دیواری شدند پیش آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم
و آله و سلم آدم مرا پنهان دیده بودم عرض کردم فرمود که آب برد ای داشتم و پیش از روی فتم و آب اخنا بهنادم و چون وضو ساخت و بجهیه باز
آمد و گفت یا ایم پیش آن درختها و سنگها بر و بگوی رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم میفرماید که هر یک بجای خود باز گردید سو گند
با آن خدامی که ویرابراستی خلق فرستاده که می نمیم آن درخت از که باز دامن کشان بجای خود باز گشتند و بحالات اولی خود باز گردیدند معجزه
و بگز جمیل اجمعی رضی الله عنہ میگوید که در بعضی غزوات مکر بودم و اپی ضعیف ولا غرداشتم رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم تازیانه خود را در
وبر اسپ من زد اسپ من جولان و فرب شد چنانچه بر سرمه سپان زفقار زیادتی میگردی معجزه دیگر فتاده بن مجحان پیش رسول اللہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم
عذری و سلم آمد آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود برومی وی فرمود آوردوی پیرو معمر شده بود و در میان عضا می وی اثر پیروی
پدید آمد اگر در روی وی راوی میگوید که در وقت مردن وی پیش وی فتم زنی از پیش پشت من گذشت روی آن زن را در روی
قتاده دیدم چنانکه در آینه بینند معجزه دیگر اصح بن سانه رضی الله عنہ را ویت کند که روزی فاطمه رضی الله عنہا با حضرت رسالت
صلی الله علیہ وآلہ وسلم از مجامعت شکایت میفرمود گفت ای پدر فهرمان من اولاد با پدر فرزندان سر و راست طعام خوردہ ایم حضرت
رسالت صلی الله علیہ وآلہ وسلم دست مبارک برا و ردد عافر مود اللهم افضل علی محمد کما انزلت علی مريم بنت عمران خداوند
از برای محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم بفرست یعنی از مائده جنت چنانچه از برای مریم می فرستادی بعد ازان خطاب فرمود که ای فاطمه رضوی
نهان خانه خود را کی و زنگاه کن نمایم بینی فاطمه خود را محسن و حسین باوی رضی الله عنہم و رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم و عقبه را مده

تی بینید کارمه کل سچو اه رهنا و دران کاسه ثری و قطعه از گوشت پخته و بر بالای آن ترتیب داده بودی ازوی بر مشال مشک می دیدی پس حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود کلو با اسم الله محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم بخوبی بنام خدای محمد جل ذکرہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم را دست است هفت شانزده روز آن طعام بجان مسئول دلان خانه هناده بدو وازان طعام درین مدت تناول می فرمودند وازان یک لقمه کم نشد روند ایمیر المؤمنین حسن از خانه پرورد آمد و لقمه ازان گوشت در دست وی بود نی یهودیه او را پیش آمد و گفت ای اهل بیت جوع این گوشت شما لازم بجا رسیده است حسن دست دراز کردند ناآن نوال را حواله یهودیه کند از عجیب آن لقمه را زدست وی بودند و آن کاسه را نبردا لای بردند حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود سو گند بآن خدای که هر ابراستی خلعت پیغامبری پوشانیده که اگر ایشان اظهار این معنی نبودند تا مدت حیات ایشان آن طعام منقطع نی شد معجزه دیگر اعرابی گفت حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمد عباده برد و شش و آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم دریان پاران نشسته بدوا عربی گفت محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم دریان شما کلام است لفته صاحب و جه از هر اعرابی رو بحضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمد و درد گفت ای محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم اگر تو پیغامبری بگوی که با من حضیت فرمود اگر بگویم ایمان می آری گفت آری فرمود بوا دی فلان میگذشتی و در اینجا کبوتری دیدی که هرا و را دوچه بود نو آن هر دو یک کبوتر را برداشتی ما در ایشان بیا مدوچوزه های خود را هر چند دران حوالی طلبیدنیافت چون بغیر از تو دران وادی نمید آمده خود را بر تو بزرد اعرابی عباده خود بکشاد چنان بود که آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرموده بود گویند که آن کبوتر دران مجلس حاضر آمد و خود را بران کبوتر بچه با افکنده حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود مریا از ای که ازین حل تعجب مگنید بدرستی و راستی که خدا اس تعالیٰ به بند خود در حین تو ب او خود هم بران ترست از نیک کبوتر بچوزه های خود بعد از ان بغیر مود تا اعرابی آن کبوتر بچه ها را آزاد کرد و بد ولت اسلام مشرف گشت معجزه دیگر نقل است که فضل آب وضوی حضرت مقدس نبی صلی الله علیہ وآلہ وسلم بروی زینب بنت ام سلمه رضی الله عنہا مالییدند و چهره او بآن آب روشن گردانیدند و او صغيره بود در حسین او نوری مسند و عرض که تا نو د سال از عمر او گذشته بود و او هنوز جوان و نورانی حسین پو مسخره دیگر نقل است که ایمیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیہ وآلہ وسلم مر اطلبید و مر اخلاف دلالت فرمود لفتم یار رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم مو رخلافت بمن دلالت می فرمائی و قصادر اجرای حدود بمن پوشیده است و علم آن ندارم و حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم مر اجنوایند و پایی مبارک خود بر سکم من مایلید بعد از ان مرا بشانید و دهان مر ایکشاد و آب دهان خود را در دهان من انداخت و بخلمه چند تکلم کرد که من فهم آن نکردم بعد از ان فرمود برو دریان می فرماد کن امیر فرمود بآن خدای که او را براستی بخلق فرستاده که ازان روز تباامر فرزیج پیغمبری در امر قضا بر من مشکل نیقتا مسخره دیگر چون فلطمه بنت اسد مادر علی ابن ابی طالب فوت شد امیر فرماید که نزد آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم آمد و از فوت مادر آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم را واقع نکرد که اند و گمین شدند و لفته دوی هر مادریها کرد و نیکویها از وی درباره خود مشاهده کردند که از عم خود نمیدیده ام و ردای خود بام سلمه داشت اور ایان ردم ارشدی سازد و پیرا هن خود فرستاد تا اور ایان من در عگرد اند و فرمود که چون از غسل فارغ شوید مر او اتفاق گردانید چون تکفین و تجهیز دی منودند او را بر سر برینهاده بنازگاه آورند حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بر دی نماز گذارد و او را بحمد را آورده ساعتی مکث فرمود بعد از ان نذاکر دیافاطر مبت اسد جواب داد لبیک یار رسول امداد صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود دیگری اپنچ من ضماس آن شده بود مگفت نعم یار رسول امداد صلی الله علیہ وآلہ وسلم حق نقای ترا جراحت خیر داد هم در حیات و هم درمات بعد از ان از قبر وی ببردن آمد و خاک بر روی راست کرد بکی از قریش میش آمد و گفت یار رسول امداد صلی الله علیہ وآلہ وسلم

اپنے با صاحب قبرگون معاشر نمودید با یهیچکس مثل این معاملہ پیش نبرده بود یہیم در ناز و ہم طول مناجات در قبر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که اوروزی نزد من نشسته بود من این آیت بروی میخواهیم لقد جئتمونا فراداً ما خلقنا کم اول مرتبہ وی از من سوال کرد که معنی فرادا چیست من گفت که یعنی برہنه و مجرد از لباس او گفت واسوانا هم بدی حال دران برہنگی من از حق تعالیٰ ادخواست کرد مکه عورت افطاهر نگرداند و کفن ویراد قبر نزیباند بعد از ان طرفیه آمدن منکر و نکیر در قبر پر سید من کیفیت آمدن و طرق ایشان ازوی بیان کرد مکه گفت واعوته با اللہ ممن هما فرازیاد خواهم باشد تعالیٰ ایشان من از حق تعالیٰ امسالات نمودم منکر و نکیر بهیات نیکو و بر قی بروی نماید و قبر و براکشاده و مفتح گرداند و اور بابا کفن او حشر کند حق تعالیٰ قبول فرمود اکنون در قبر از وی آن سوال کرد مکه هل رایت ما خدمت لک دیدی انجمن صاص من شده بودم وی جواب من داد که آری جزاک اللہ عن خیر الجزاء فی المحباء والمات و بعد از ان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک بر سر موضع او کشید تا بقدم موضع او حق تعالیٰ برگت دست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قراوکشاده گردانید زر قضاۃ اللہ بغضنه ما یحیب و یرضاه معجزه دیگر رایت است که حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر بشانی امکن شد که میگفت اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد رسول اللہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازوی پرسیدند که ای راعی تو خلاست تعالیٰ را چیکونه شناختی گفت نظر کرد مم درین گوسفدان با آنکه مسدوده چندان دلی حافظی نیستند و محتاج اند براعی این هفت طبقه آسمان فریض اپنے درین اینها اندلی صانعی و حافظی چیکونه باشند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که صانع راشناختی در رسالت را چیکونه شناختی راعی گفت پیوسته از جانب فوق میشنویم که کسی میگوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ وندامی اکه از فوق آید فالب ظن آنست که راست است بعد از ان راعی گفت چنان گمان می برم که محمد رسول اشتد تویی حضرت افرود چین سنت گفت حاجتی دارم فرمود گوی گفت می خواهم که ازین گوسفدان که حق من سنت از مردم شبانی خود حاصل کرد ام کی از برای تو ذبح کنم و ترا ہمان داری نمایم حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من مامور م باجابت دعوت که اگر باشد راعی قصد نزی کرد که بگیرد و بکشند نزک گفت که مرآکش که بچه شبر خواره دارم نزه دوم را گرفت او نیز گفت که بچگان دارم بزم سوم را بر لرفت و ذبح کرد از راعی پرسیدند که آن دو بزر اچرا گذاشتی و این سوم را کشتی گفت آن ہر دو عذر گفتند و این سوم گفت که مرآ ہمین خبر بس که وجود من در عروق واعصاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آید و بدل ماتخلل اعضا و اجزاء او گرد و معجزه دیگر انس بن مالک رضی امتد عنہ روایت میکند که در زمان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردی بود از علایی یہود و از احبا ایشان چلبیب نام و پسر داشت سمی ہیاب و ملین فرزند راحسن صورت و کمال سیرت جمیع بود و ہم خلق و ہم خلق با قرآن خوبیش تھوڑی داشت اتفاقاً گاروزی در خزانہ پدر خوبیش در جمی دید از زر سرخ مہری از مشک بر وی نہادہ تا کسی برآنچہ در وسیت مطلع نگرد و پسی غرض بنا ک از انجابر آمد چون پدر او را خشندا کرد گفت ای پدر جمی دیدم مغلول میمیست که با وجودت و کمال شفقت میبینت با من مرآ بانچہ در وسیت واقع نکردی و از من پوشیده داشتی پدر گفت ای فرزند سوگند بخدا که دران برج نجوا هم قیمتی که از تو آنرا در پیغ دارم ولیکن در حقیقی چند سنت در وی نام اعرابی مثبت ساخته و چون ترا مجالست عمل اوقتم کلمات بیسر گرد و بخط آن نگین حاصل آبید بین معنی آن نہ گام و اتفاق گردی سبب اخوانی آن از تو ہمین بوده است روزی چلبیب شرب خمر مشغول بود ہبہا ب فرصت غنیمت دالسته چرا غنی دوست در خزانہ پدر در آمد و مهر از ان درج برداشت و چون سر آن درج بکشاد نوری ساطع شد که بر نور چراغ فایق آمد بعد از ان دید در درون سفید بروی کلمہ لا الہ الا اشہد محمد رسول اشہد نوشت بعد از ان اوصاف حضرت محمد

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ذیل آن ثبت بود که این محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کشاده رو پیوسته ابر و کث الحجیه باشد خوشحال آن کس که زمان و را دریابد و کلام او را استماع نماید حالانکه کلام وی قرآنست و دین او اسلام و بندگان را بخدا می تعلیم بخواهد و از طلاق مت کنند گان نترسد چون نظر هبہاب بران کتاب اقیاد محبت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ضمیر او منمکن گشته آن ورق ابر سرو دیده ماید و بوسه برد و میداد و سلیفت و احمد اصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای کاش بدانم که در آسانی یا با فرشتگانی یا در بخاری و اظہار سوغواری چندان منود که از هوش خود بیهوش شد بعد از فرصتی ما در آمده فزند را بیهوش دید او را در بر گرفته پیش پدر رسانید پرچون پسر را بدان حال دید و کیفیت مستی در روی منتشر گشت روی دار وی مالیدن گرفت و پوسه جرسین او میداد و سلیفت و بر غشیان فرزند اطمینان خسرو خزن می منود تا بعد از ان که فرزند بیهوش باز آمد پدر را برابر با یعن خویش مخون و علیم بچ زبان بفرین وی بکشاد و گفت هرگز روشنی حشم نه بینی و در گرسن خویش بمحبت الہی جلو علا مشرف نگردی رو با باشد که مر اتعلیم کفر میکنی و از متابعت محمد علیه الصلوٰۃ والسلام و از شریعت و تفسیر می نمایی چون پدر از پسرین سخن بشنید غصب بروی استیلا را فتیا و ضرب فرزند پراخت و موی سردی گرفته سرش بزرگین میزد و خاک بر جرسین وی می افشارند چون ایندا اضرار او پدر جم اعلی رسیده حسین بن اخطب و کعب بن اشرف و ابو لبابة از برای شفاعت بخانه جلیلیب در آمدند و چون مبالغه او در اینجا ای فرزند دیدند او را بخراحت نسبت منوده هر چند ازان کار منع میکردند در تعذیب فرزند حرص تریشان جماعت از گناه فرزند سوال کردند گفت گناه من تو قتل اوست تا اور نکشم دست ازو باز خواهم داشت بعد ازان گفت که وی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورد و دین آباد اعداد خوش میخواهد گردانیده همه ایشان زبان نصیحت فرزند بکشادند و گفته ای فرزند همه مردم دین و ملت از اتعلیم میگزند و خلائق براقتدا نمایند و باشد که ترک متابعت ماداده دین مجھول اختیار کنی هبہاب گفت من از طریقیه مع وجه و شریعت منسوخه اخراج منوده دین تو یکم و طریق ششم محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار کرده اعم و بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورد و ام جنده ایشان از نصاب شیطانیه با او اقبال نمودند و از قبول آن ایمان نمود تا مشایخ یهود برین معنی اتفاق نمودند چون نشوونسای وی بنازر فیکم تعذیب رسیده و مصالب و حوادث روزگار گرم و سرد جهان نمیده لا جرم نصیحت از جاری نمی پذیرد و تمیز این همچنان می نماید که او را از مرادات و همیات او تباخم بازدارد و بفنون ریاضت و صنوف مجاہد انتش مسخر گردانی تا از محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دین او بر این نموده و سر برخط استقامت هماده قدر دین آباد اعداد بدند و پا از حد گلیم خویش نگذراند جلیلیم خویش نگفت که طریق ریاضت و سلیل تعذیب وی بر چشم سوال خواهد بود گفته بسا هبہاب فاخره از بر وی بیرون کن و پلاسی در روی پوش و اوراد خانه تاریک محبوس گردان و در آن خاتمه را بخل استوار کرده هر سر روز یک نان جوین و کوزه آب شور از روزن با فرست تاقدرت نعمات و تکلفات دانسته ضرور تا بفرمان قیام نماید و از اپنے مکروه تست بخل دست بردار و جلیلیب رای آن بالهدا صواب و ستحی دانست آن فقیر مظلوم را در زاده این ظلمی مقید گردانید و با پچ یهود تعین نمودند آن وظیفه او را مقرر ساخت آن چاره که آن نان و آب خوی نمادشت با وجود مجاهدت از خود دن و آشامیدن عاجز آمده میگریست روزی هر را کریان دیده از وی پرسید که اگر از دین محدث مول گشته بین تو یکم و ملت قدیم خویش گشته تنبلیه کن گفت ای پدر گمان میکراین گریه من از ناخوش آب و طعام است بلکه از هشتیاق دیدا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام است پدر باز به قسم مؤکد گردانید که ترا میان گونه عذاب معدب میگردانم تماز دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخراج نموده بین یهودی اخراج نمایی پس گرفت هیهات هیهات قد رسخ حب محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی قلبی فلا استطیع ان اتباء منه بدستی که هر و محبت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمنتهی اذیه

من راسخ نگشته که ازان ثیرانو نمود طبیت محبت توجیان رفت است از رگ و پوست به که روز مرگ هم از آن خوان نخواهد رفت پچون اشتباد ریاضت و مجا عتش سهایت رسید حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را شفیع ساخته از واہب لعلیات جل ذکرہ سر خیر مسالت نموداین دعا بر زبان رانمکه اللهم بحقک علی محمد و حق محمد علیک طیب لی طعامی واعذب لی شرابی ووضیع لظلمتی ای خدای سزاوار پرستش سخن محمد صلی الله علیه و آله و سلم که طعام مرا خوش و آب مرا شیرین و ظلت مرانورانی گردان حق تعالی امسالات او بذول داشته هرچه خواسته بود مقرن با جابت گشت تا گویند که چندین سال بین دیره بگذشت تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مکر بدینه هجرت فرمود و این خبر در میان شهروندان گشت طبیب بعضی از رعات و غلامان خود را بطلبید و تعلیق بعنی شان نموده که اگر آنچه شما را فرماید تقدیم رسانید از مال من آزاد را بشید ایشان تلقی بقبول نموده گفتند هرچه فرمائی بالراس والعين بدان قیام نمایم گفت هبها ب فرزند من اما من ازوی بیزار مسخوا هم صحرابرید و هر کار که ازان دشوار تر نیست با او فرمید بعد ازان علی مگدن او نهاده وزیر خیر پای وی داورا بغلامان خود سپرذنا او را چوپانی فرماید و روز گوسفند سخرا نید و شب تا بروز پا سانی میکرد و او را بخارهای دشوار تکبیف می نموده نقل است که شی بود نظم و ابر تیره بزریر یکدیگر مسترام باران مقاطر و صواعن متواتر نموده نهاده که فرمود کانون سینه آن فرزند ارجمند شتعل شد و آزوی دیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ضمیر نبیر استقل آمر دوی بیاز بجانب قدس الہی آورده و عرض اشتباق بخلافات حضرت رسالت پنهانی کرده این نیازمندی معروض میداشت اللهم انت انزلت المطر من السماء لتحیی به الارض و تستقی به العباد من خلقک اللهم انت قد اشتد شوقی الى محمد و طال حزني اللهم فارحمنی ومن على بالنظر علی وجہه صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ای بار خدا یا تو میفرستی باران از آسمان تازین را بآن زندگی داری و بندگان خود را بآن آب دهی ای بار خدا یا بدرستی که شوق من بیدار محمد صلی الله علیه و آله و سلم اشند او یافته و اندوه من دراز کشیده خدا یا بر من رحمت کن و منت بر جان من نهاده دیده من بشایه دیدار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردانی آورده اند که چون این دعا بر زبان راند آن غل گدن وی بیفتاد وزیر خرازی پای وی گیخت و با شارت منهیان غیبی روی بھوب مدینه نهاده روان شد و گویند ازان مقام تابعیت ہشتاد فرنگ بود حق تعالی از برای وی زین را در نور دید تا صباح اعلام زرافشان حبشید ران سراپرده لا جوزی فام بر بام چهار آشام اجرام برآورده است هبها بدرججه عمار بن دائله انصاری رسیده و سر بر زانوی تفکر محظوظ نشسته ازوی آنقدر احوال نمود و گفت ای پدر پیت مراغنی است که پیدا نمی توانم کرد: حکایت دل شید این تو انگ کرد: عمار گفت ای جوان ترا سوگند میده هم بیدار محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مر از حال خود خبر گردان تا آن مقدار که تو انگ در نزفه خاطرت کوشم و اپنچه اشکار کرد نیست بر تو پیو شم چون جوان نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سلشنیه زار زار گرسیت و گفت ای غریز تو دیدار محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین حشم دیده عمار گفت آری جوان گفت بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نزدیک من آی چون عمار پیش هبها ب آمد هبها ب برخاست و روی بردیدهای عمار مالیدن گرفت و بو سه برشم وی میداد و می گفت جان من فدای دیده که بیدار محمد صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشته و سرم بر پایی پسندیده که راه محمد صلی الله علیه و آله و سلم قدمی برگرفته نظرم

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانے	سر برای تو و گز من و سر گردانے	سر برای از سر کوی تو نخواهیم برخاست
کار دشوار نگیرند بدین آسانے	خان را طاقت پر وان پر سوخته نیست	تاز کان زان بود قوت جان افشار

چون عمار ازان فرزند ارجمند خلوص عقیدت مشاهده کرد و است شفقت از آشیان مرحمت بیرون آورده در گردن مرا فقتش در آورد

دوا را بناز شهای مشقعا نه بنا خت و هیهاب را به صحبت سید ابرار رسانید	۵	آرزو مند نگاری گلزاری بر سد
که خزان دیده بود پس بجهانی بر سد		فیمت گل نشاند مگر آن مرع اسیر
غرت و صلند مگر آن سوخته		که پس از دوری بسیار بیاری بر سد
چون طالب طلوب رسید عاشق جمال		معشوق بدینی الحال حرب این از ز درب العالمین حل و علا در رسید و گفت یا محمد صلی الله علیہ وآل وصیہ وسلم رب الاغر
سلام میرساند و هیهاب را میگوید و دوست دارید بدست که او نزاد دست میدارد و در میان است خود چون او عاشق دیگر نمی بازی کرد طریق شن		و محبت تو ملامت بسیار کشیده و در باریلا و محبت تو طریقه ای شب صبور و زریده و اهل اشارت در کلمه احباب هیهاب افاذ یحییک میگویند که اگر
گویی بر آنکه محبت عاشق سبب است مر محبت معشوق را بلکه محبت محب علامت محبت محب است که تازان جانب محبت تحقیق نماید فریته		از بیجان خلوت نموده چنانچه حضرت مولوی قدس سرہ در شنی فرموده است نظم
کر نه عشق قوش بوجویا شے او		لیک عاشق عاشقان تن کنه
اهاران ل وست بدلن که نیست		عشن معشوقان خوش در فریه کنه
ازیکی دست تو بیدست دگر		هست خن رایگی نے فهرو
ما ازان او و او هم زان ما		آب هم نالد که کوآن آب خوار
عاقبت ما ل بدان شد هبست		کرد ما را عاشقان یک دگر
چون عشقی گزین سر و گز ان هست		عشن صطراب اسرار خداست
کر دلیلت بایدا زوی و مناب		شرح عاشق عاشق و هم گفت
جذب بست این عطش در جان ما		عقل و شرمن چو خرد گل نخت
عاشقی گزین سر و گز ان هست		
هر چو گویم عشن را شرح و بیان		
آفتاب آمد دلیل آفتاب		

قد تم الكتاب و مختتم الخطاب

والحمد لله على التوفيق واستغفار الله من كل تقصير غفرانك ربنا والملك المصير نعم المولى ونعم المصير سبحانه رب رب العزت عما يصفون وسلام على المسلمين والحمد لله رب العالمين حينين گوید ناختم این در جامع این سیر عالی مخبر سید البشر و الشفیع لشفع و محضر صلوة الله وسلام عليه که موصوم است بمعارج النبوة فی مدارج الفتوة العبد الصمیم المحتاج الى عضوالار معین بن الحاج محمد الغراہی عصم الناہی که برضاء رارب افضایل و سرای اصحاب شایل مخفی نیست که از مخلفات سباحث میلادیه و مکاتب سیرت حضرت محمد صلی الله علیہ وآل و سلم از معجزات ظاهره و علامات باهره و اخلاق حمیده و اوضاع پسندیده و عبادات فاضل و عادات کامل و اراد و اوقات و احوال را و متعلقات و منسوبات بآن حضرت صلی الله علیہ وآل و سلم برداشت متوزع و حکایات متفرق در صحاح و مسانید وغیر آن به ثبوت پیوسته تفصیل در لک بیان در آوردن از خیر امکان خارج است و احاطه مجموع آن نودن متعدد را نویزی از این رخداد مثال نه در اطالب رسیده و نه در ایجاد و اختصار با خلاصه درین کتاب عالی خطاب میین و عین گشت فان القلیل یدل علی الکثیر و الجرعه یدل علی القدر و الحفته تدل علی السریر و اگرچه دسنور اهل سیر و تواریخ بین مقرگشته که بعد از ذکر احوال حضرت سید المرسلین علیه الصلوۃ والسلام بیان واقعات خلفا، راشدین و احوال المهدیین و حضوان اش تعالیٰ علیهم اجمعین برسیل تزلیل نموده تکمیل کتاب خود نیخسته اند و تهیید مقدمات از برای همین واقعات کلیه و جزیه ایشان می نمودند وداعی را نیزه داعیه آن بود که اقتداء بآن بزرگان کوه و اعتقاد مجمل متین ایشان نموده ذرق گریمال این دفتر مرقوم رقم لک بیان بسازد و بذکر احوال و اوضاع خلفای اربع و بیان

اطوار و اوصاف المُلائكة عشری خصی شد عینهم اجمعین تفصیل و تبیین پُر از دو خلاع کلام و افی المرام را بطران اغراز ذکر آن صاحب و ننان بطران
فاما دت مدید بود و عهد بعيد کلم مشکین رقیم بر قرطاس کا فراس س قسیر محال در را برسیل تویر مرقوم ساخته بود و به تبیین آن نیز پُرداخته و قریب
بمدت سی و پنج سال لطائف نکات و احادیث روات و حکایات ثقات و انشادات شرارة از تابع افکار کبار که بظراین فقیر بمقدار میرسیده
بران سیزده و پنج هزار کتاب بیان میکشیده بران مستزد می نمود تا از قول خطب و اصول و شعب و فضای
شیفیقه و ملایع رشیقه از جواهر منشور آراسته و حواشی آن املواز قوم عواشی ساخته فاما این لالی شنبه و نقو و دفینه آن از خزینه اتقام سلک نظام
نارسیده همچنان مشور مذبور مانده بدو طالبان حقایق تفسیر راغبان دقایق تاویل که به تبیین آن بغايت راغب می بودند و بجهت استکتاب
دفاتر آن کتاب می نمودند و چنین اشارت میفرمودند که کتاب معارج النبوة را بد کسر مجزات خاتم انبیاء صلوات الله وسلام
علیهم اجمعین مختوم سازند و بعد ازان باتمام و تبیین تفسیر بحر الدلیل پُر از دنیا آن بحر موج را در میان عتبان رواج روی تمام حاصل آیدار باه
تفسیر اصحاب تذکیر را ز سایر تفاسیر عبارت و اشارت مستقیم گرداند بنا برین معنی ختم هذا کتاب و اختتامه و الآن شرعاً علی قوانین را بباب
السبیر عند اختتام تصانیفهم فی الدعا و السوال و طلب النوال من الیه ذی الافضال والامول من کرمہ ان بعیینی ما بحیث یعنی
ما علی الدین المرتضی و یزقني الصدق والصفات باعث رسول المصطفی صلی الله علیہ و آله و علی صاحب البرة الارتضی ویشرفنی جمیع احیا ای ایوم ایقایات
بشفاعت نبیه کما شرفنا بجهتہ و مجتبه خلفاء و اہل بیتہ و ذریته و احمدیه و احمدیه و اخراً و ظاهراً و باطنًا و الصلة علی خیر خلقه محمد یا مسلم خاتم انبیاء و میب
رب العالمین علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی عباد ائمه الصالحین من اهل السموات والارضین اصلی و سلم علیہ و علیهم تسليمًا کثیراً عیناً ای ایوم الدین

آغاز مناجات

ولیکن مغلسان را دلنوژی	اگرچه از دو عالم بے نیازی	قولی پروردگار بے مدارا	خداؤند اگریسا کر دگارا
بدست نفس اماره اسپردن	قولی سلطان ماجله فقیران	فیقر از را در گرفتاره مسند	چو هستی در گرم بی مشون مانند
کزان جلد است اعظم اسم اما	بحت حرمت اسما حسنی	به هر یک از صفات بر کمالت	خداؤند ابدات بی مثال است
سلوک راه عرفان را بسیل اند	با اثماری که بر صفت دل اندر	صفات ذات را آمد منظاهر	با فعالت کزاول تا با حسر
با آن مقصود از ایجاد عالم	بحت سر و روا لا دادم	بغواصان بحر دولت ذات	بحت سارکان کوی اثبات
با آن سالار دین دار محمد ر	با آن شاه هنشه ملک مؤبد	با آن آمینه ذات اله	با آن سلطان سخت بادشاہی
بعنی حسن ته للعالمین بود	تصورت گرچه خور شک عینو	مشیم اند مقام کم برای بود	رسولی کو امام نسبیا بود
مراسم در حقیقت او شفیع است	تر اپون در حقیقت او شفیع است	کرو بستان که می از است لصر	خداؤند ایا بن محبوب حضرت
به تخفی بردم اند ر حضرت او	کتابی ساختم در سیرت او	نی یا بد عطا یا حس زیله	چود انتشم که سایل بی و سیل
باشد عیب کالمعد و رسور	که در پیش سلیمان تخفه مور	باشد بر کریان کا مشکل	اگر چندین و سیل نیست قابل
شرکیک اند اند طان جمله برایا	هرا پچه از بره خود خواهیم خدایا	بحت او که حاجاتم بر آور	تر اسخواهم ای سلطان داوا
مراد از بره عالم خاص خواهم	چو حاجات از سر اخلاص خواهیم	خدایا حاجت جلیه واکن	نمیگویم مرانه بساجدا کن
	بحقش هم اجابت کن تبیین	هر آنکس کین د عارا گوید آین	

مناجات و میگر

بمحترم وجود م صنع بچون	از این ضيق عدم آ در بیرد	ن از لوث حدوث آ لوده بوم	خدا یاد عِ عدم آسوده بودم
از ان منزل تجاوز کی نمودم	من ارباب اختیار خویش بودم	چه حکمت داشتی اندرو جودم	نمیدانم که من معذور بودم
هر چند آید ز من خود عدد من خواه	چو آورده بین دیرم باکره	گزان بستان بین ندان قیام	زمام اختیار از دست دادم
وجود م باع عدم رانج نمایم	چنان و انم که راه وضع نایم	بزیر با محنت پست کردی	مرا از نیتی چون هست کردی
که موکران باشد از من آزار	در ایام حیاتم آن چنان دار	ز علم من لدن تعسیلم فرمای	براه خدمتم تقدیم فرمای
فریب عقل د و را می شن بردار	چاپ نفس من از پیش بردار	که ناید بزرگ نامن اسپاسی	چنانم داراند حق خناصی
تو هم راضی شوار تختی کرستم	چو من راضی بتقدیر تو ششم	چه تذریز آور د عقل معا جز	چه حکمت برید و نیک است تافذ
زایمان صد هزار انوار دارم	اگرچه تیرگی بسیار دارم	بچلشد که از جان حق پستم	اگرچه نیک و گردد هر چه هستم
بجایی جان شدی دستینه مهمان	بیغ غیر تم بسکافتی جان	زنور خوشنود د ردل دیدی	تنم هر چند از گل از فرمای
همی با بدبل از روزن جان	ز هر روزن فروع نور عرفان	ز جان در دل و صدر روزن هدی	ز دی صدد رسوبی تن کشاوی
نقرب خویشتن ارادتی	مرادر پر تونو محبتی	پرس شدم ازان روشنایی	بدریای حقیقت آشنای
نظر گردم تو بودی در مقابل	بهر فتیک در آینه دل	که سر وحدت از خود می شنیدم	ترابا خود چنان نزدیک دیدم
تو هم از خود بخوبگر تو تادی	ذ عرض فرش و بحر و برق جوی	از ان جل آیند دیدار مولی	جلای دل حواز نور تکلی است
که واقع گردی از مرتد لے	بین در ذات خود نور تجلی	پس آنکه سر ازان در پایا در	تو اندر حشیمه دل هر فرد و ب

مناجات سوم

که تا از پرده بیردن آید اسرار	مرا پیش خود یک بار بار	به حالی که از قالم رباید	خدایا ای محکم کار سے نیاید
در عرفان بروی جان کشاوی	چون معرفت در دل نهادی	بهستی خودم وہ آشنا نی	مرا از نیتی من ده رهائی
بزم قرب خود دو دم مینداز	در تو فیق کن بروی من باز	بلیه جمل سر گردان نیازی	چو خلعت دادم عمر یان نیازی
بساط اجساد اند رو شسته	خوشی و راحت دنیا گذشت	گهی پرداز روح از قالب آید	دران ساعت که جانم برآید
که جانم راز یک محنت باید	نیار محکمی کاند تو آید	بعد خست بیا بد فت بیرون	هدن رنجو و جان میخود دل غون
که تا براید از دل نقد ایمان	ز هر سود تکاپو و ز شیطان	ز هر کو ہے بدل دارم سو ہے	گناہان هر یکی مانند کو ہے
ز عورفتہ جز خست ناندہ	ریاض عرض از نظرت نامه	نموده روز روشن شام تیره	ز خیرانی باندہ و مده خیرہ
بدل کر صدیکی رامیست هر کم	هزاران خنہا از نظرت غم	دل از باعجم خست گران بار	رواند میش و مک باندہ از کار
سلامت کشی جانرا بروان آر	بلطف خود ازان در یا خونخوار	که جزل ططف تو غنواری ندارم	خدایا حکم کن بر جان زارم
زبان هم نکته تو حید گوید	که تادل در حريم دصل پوید	ز بانم راب تلقین شهادت	دلمراده ز هر نور سعادت
با سفیال روحیم یا ایمک	فرست از روضه جنت ملاک	بسلاخ سدر را ز شنونده پرداز	چواز من رغ جان آید پرواز

نحو - قسمات - الطبع

حد و تای بجه و شکر و سپاس لا تخصی دل اتعه نثار استان که برای و حرم سرای خدا که زیست هر ارعاع شفیع صالا وست و صد هزاران هزار صلوات و
تحیات شناز شناز با رگاه سردانیا جما جمالی که رونق باز ارشت آفان بسرای سودانی و صالا و دنیا عقی ملک و ملکوت غریب و شهادت باس ائمکنات مجلد مکونات
پیشکش محفل اورت خلافت هزار عالم از اهل آسمان و زمین غسلام و چاکرا و سیدالمرسلین خاتم النبیین شفیع الدین بن احمد مجتبی محمد مصطفی اصلی اللہ علیہ وعلی آل
وصاحبہ و اولیاء امتہ اجمعین اما بعد برضا ائمکه بعثار مخفی و متجب مباود که عروج دل و جان پرش فات عالی ارکان مسند قبول و صعود وح
ور وان بر غسل فات رفع البیان قصر وصول تنفس خنبار و تبع آثار سید ابرار است و ترقی بمدارج فتوت و طریق تعالی معارج نبوت بطالعه کتبہ
سیر اخلاق سر و راخیار است اپس اور اک حال برکات شتمال آنحضرت سید ولد آدم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ضرور و لازم بناء علیہ
سلف صالحین در ضبط احوال سیدالمرسلین کتب مبوطہ بزبان عربی و فارسی تصویف و تالیف نموده اند از آنجمله این کتاب است مسمی معارج النبوا
فی مدارج الفتواه از عالم مقبل فضل طیلقد وة المحققین زبدۃ الدقیقین لما محمد عین هرودی حمه اقتدر الولی اگر بدیده انصاف و را و مصاف
کمال این نسخه عدیم المثال نظر کنی گویی نجیبت که از وفا تو سیره احمدیه جو پسرخ فهوم با قیست و نیست که از حقائق سیرت محمدیه فلک
علوم شاقیست غریبیست که گرلیواره قصص صحیح چکواند اخته و محلی محلی سنن نبوی گردیده متفضمن است بر یک مقدمه و چهار رکن و یک تنه رکن اول
در بیان ایجاد نور آنحضرت جلوه نموده و رکن ثانی در حالات ولادت آنسو و رطا هر گردیده و رکن ثالث در واقعاتی که از سال و لادت تا وقت
نیز بیست آن سید عالم بوجود آمده و رکن پنجم برگزیده تا زمان حیرت تایوم وفات او و نموده و مقداره بی هفت
تحمیدات و لغوتات غنیمه و تنه بز خارف خارق عادات آنسو در مرتبگ شده و چون این کتاب بلقیز نایاب

مقبول هر خاص و عام اهل اسلام است در هند چند بیوت بخلعت طبع منلخ گردیده و از کثرت شایقین نسخه ازان

نمازه و تعطیشان ز لالش عطر و هیان شان باز دیدار سیده درین ایام ممینت التمام ازین توجهات

رسانه حسنات منظره فیوضات سرآمد سوداگران نامد فخر التجار روزگار درجع صغیر و کبیر مهد و حبر نا

وَسِرِّ رَاحِيٍ غُفْرَانٍ رَبِّ حِمْمٍ عَالِيٍّ بَنَا قَاضِيٌ عَبْدٌ الْكَرِيمٌ مَا كَسَّ مُطْسَعٌ كَيْمَى وَفَتْحٌ الْكَرِيمٌ خَلْفٌ اشْرَفُ الْمَاجِ

لماضي نور محمد صاحب مرحوم متوفى ميلاده تسعين عام وتنفيذ مالا كلام في سنه ١٤٢٣هـ درطعن

امی کرمی واقع بمبی بھا یکلہ دلائل روڈ فاضی بلڈنگ ۱۰۸-۱۰۰ بزیور

نگشه تابع گردید کجی اند شایقین پاکمیں

لطفاً دل و جان بیانید و نسخه پداری

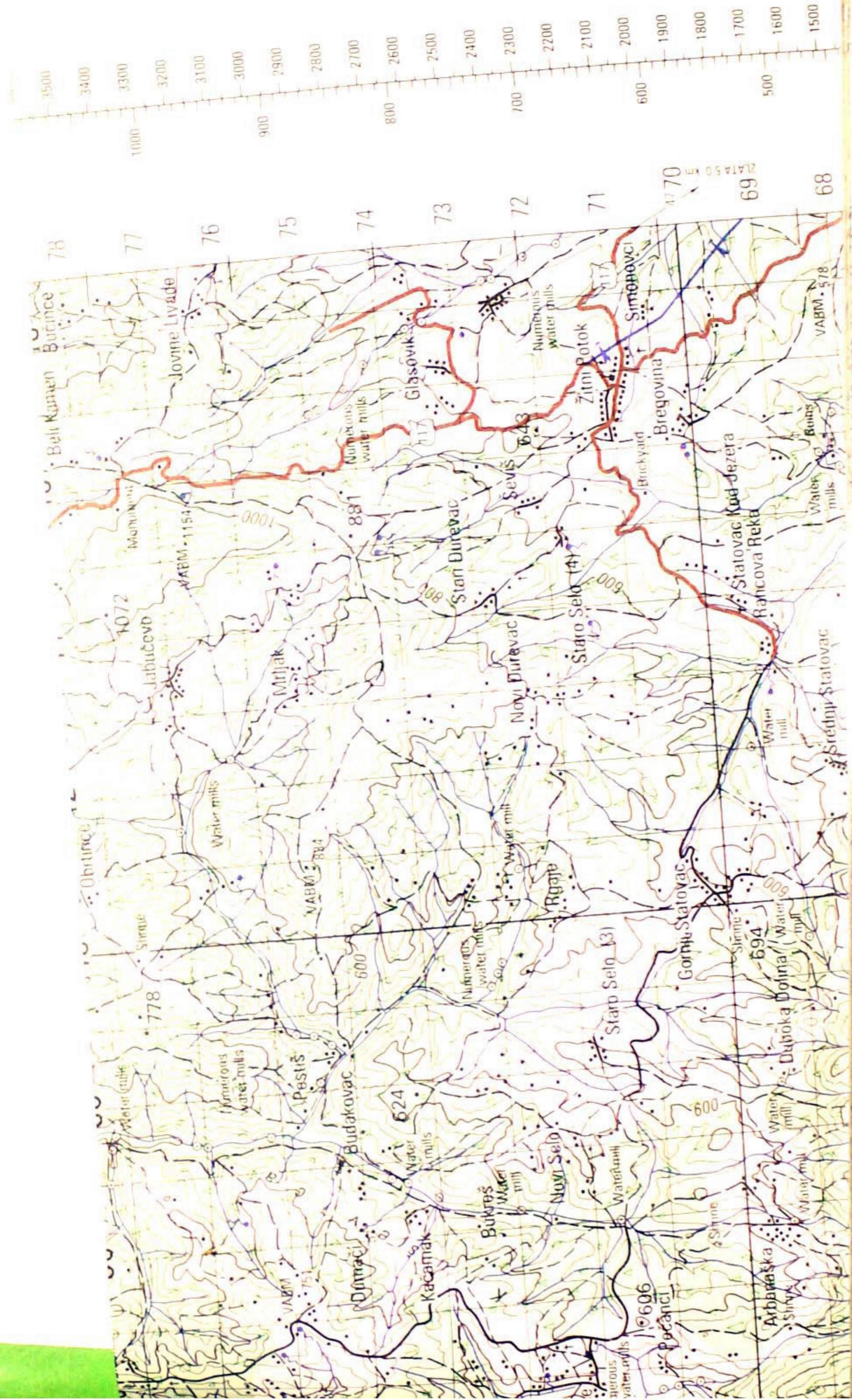
نحوه ساعی را بدعا خیر یاف رایند

وَالْوَقِيْعَةُ
مَوْلَى اللّٰهِ

طبع : عبد الرشيد . المکتبہ لیبرٹی شارع فاطمہ جناح (لاہور)



العاد الكبير الحضر الأعلى شير محمد الشرقي بورى ابن الصالح عن زين الدين ولد رحمه الله تعالى ساد
الهجرية اثنين وثمانين بعد الالف والماضتين بقصبة شرق بورى من مصانات شيخ بورى بايع عليه
الوijd الولى الكامل امير الدين بقصبة كوتا الشريف من مصانات شيخ بورى راجيز عن فضيلته
العامة والخالفة التاممت في سلسلة التقشينديت فخرج سماه الرشد والارشاد اهتدى عن ارشاده خطى
الشرق والغرب رحل رحمة الله الى دار الآخرة ثالث زين الدوال سنن المهرية سبع واربعين بعد الالف
قد نجحت في حواله الشريفة كتب مفصلة اشهرها خزينة المعرفة والقلاب الحقيقة وفي هذه المزارات سمع اخوا
حضرميان ولهم الله المعروف ثان لاثانى رحمة الله عليه المذى موخلفته استفاض من مصاناته خلق





Marfat.com



Marfat.com